

عرفان در وادی عمل

استاد سیدیدالله یزدان‌پناه

سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۴۰۱

کانال نسیم عرفان



فهرست:

- جلسه ۳۴۶ (۱) (۲۴ مهرماه ۱۴۰۰ / ربیع الاول / شنبه) ۳
- جلسه ۳۴۷ (۲) (اول آبان ۱۴۰۰ / ربیع الاول / شنبه) ۹
- جلسه ۳۴۸، ۸ آبان ۱۴۰۰ ۱۷
- جلسه ۳۴۹ (۴) (۱۵ آبان ۱۴۰۰ / ربیع الاول / شنبه) ۲۳
- جلسه ۳۵۰ (۵) (۲۲ آبان ۱۴۰۰ / ربیع الثانی / شنبه) ۳۱
- جلسه ۳۵۱ (۶) (۲۹ آبان ۱۴۰۰ / ربیع الثانی / شنبه) ۳۷
- جلسه ۳۵۲ (۷) (۶ آذر ۱۴۰۰ / ربیع الثانی / شنبه) ۴۴
- جلسه ۳۵۳ (۸) (۱۳ آذر ۱۴۰۰ / ربیع الثانی / شنبه) ۵۱
- جلسه ۳۵۴ (۹) (۲۰ آذر ۱۴۰۰ / جمادی الاولی / شنبه) ۵۸
- جلسه ۳۵۵ (۱۰) (۴ دی ماه ۱۴۰۰ / جمادی الاولی / شنبه) ۶۷
- جلسه ۳۵۶ (۱۱) (۱۸ دی ماه ۱۴۰۰ / جمادی الثانی / شنبه) ۷۷
- جلسه ۳۵۷ (۱۲) (۲۵ دی ماه ۱۴۰۰ / جمادی الثانی / شنبه) ۸۶
- جلسه ۳۵۸ (۱۳) (۹ بهمن ۱۴۰۰ / ۲۶ جمادی الثانی / شنبه) ۹۷
- جلسه ۳۵۹ (۱۴) (۲۳ بهمن ۱۴۰۰ / ۱۰ رجب / شنبه) ۱۰۶
- جلسه ۳۶۰ (۱۵) (۳۰ بهمن ۱۴۰۰ / ۱۷ رجب / شنبه) ۱۱۴
- جلسه ۳۶۱ (۱۶) (۷/۱۲/۱۴۰۰) ۱۲۲
- جلسه ۳۶۲ (۱۷) (۱۴ اسفند ۱۴۰۰ / ۲ شعبان / شنبه) ۱۲۹
- جلسه ۳۶۳ (۱۸) (۲۱/۱۲/۱۴۰۰ / ۹ شعبان / شنبه) ۱۳۵
- جلسه ۳۶۴ (۱۹) (۱۷ اردیبهشت ۱۴۰۱ / ۵ شوال / شنبه) ۱۴۲
- جلسه ۳۶۵ (۲۰) (۳۱ اردیبهشت ۱۴۰۱ / ۱۹ شوال / شنبه) ۱۴۷
- جلسه ۳۶۶ (۲۱) (۷ خرداد ۱۴۰۱ / ۲۶ شوال / شنبه) ۱۵۳

جلسه ۳۴۶ (۱) (۲۴ مهر ماه ۱۴۰۰ / ۹ ربیع الاول / شنبه)

● عرفان در وادی عمل

در این چند سال که هفته‌ای یکی دو جلسه عرفان در وادی عمل داشتیم، چندین بحث طرح شد که باید به فضای عرفان عملی مرسوم منازل السائرین افزوده شود. اساساً نباید گمان کنیم که میراث عرفانی ما در حوزه عرفان در وادی عمل، منحصر و محدود به منازل السائرین است. نه، بلکه میراث عرفانی ما بیش از این است و در آن بسیاری از راهکارها و راه‌حل‌ها را بررسی کرده‌اند.

ما در گذشته نشان دادیم که (راهکارها و راه‌حل‌ها) در چه مواردی است. ابتدا کتاب رساله‌الولایه مرحوم علامه طباطبائی را خواندیم. یکی دو دستور عملی مانند مراقبه را بحث کردیم. بعد راجع به اسرار عبادات صحبت کردیم. در آنجا گفتیم که چگونه نماز خود را درست کنیم. عرفا در این موارد دستوراتی دارند: ارتقا می‌دهند؛ روح عمل را بالا می‌برند؛ چشم و گوش را باز می‌کنند. ما به عنوان نمونه از اسرار عبادات، نماز را بررسی کردیم. سپس در باب عمل و در باب ایمان بحث کردیم.

از دو سال پیش، به این موضوع پرداختیم که چگونه بحث‌های معرفتی در عمل تأثیر دارد. برای نمونه به اسمای الهی اشاره کردیم. اسماء را به شکل کلی توضیح دادیم و اشاره کردیم چگونه معرفت در عمل مؤثر است و گفتیم گمان نکنیم این معارف ناب توحیدی و این معارفی که در باب انسان کامل داریم، سر سفره عمل نمی‌آید. همه آنها سر سفره عمل می‌آیند. سپس اسماءالله را مطرح کردیم و اسم رزاق و اسم حکیم را بیان کردیم.

● سر سفره اسمای الهی

امسال هم باید اسماءالله را ادامه می‌دادم. اسماءالله خیلی بحث شیرینی است. اگر ما سر این سفره بنشینیم، می‌توان خیلی از مسائل را با آن حل کرد. قصد دارم که پنج‌شش اسم از اسمای الهی را ادامه دهم و به سرانجام برسانم. اما چیزی که هست، امسال مواجه شدیم با ارتحال نورانی کامل مکمل، عارف واصل حضرت آیت‌الله حسن‌زاده آملی رحمت‌الله‌علیه. و این ارتحال ما را به یاد یک سرمایه بزرگ می‌اندازد که حوزه از آن بهره برد.

گفت‌وگو درباره ایشان در کارهای سلوکی برای ما خیلی مفید است. بحث اسماءالله را بعداً ادامه خواهیم داد. این بحث خیلی مهم است. اگر چند اسم از اسمای الهی را بخوانید و شیوه کار عرفا را به دست بیاورید، درمی‌یابید که عرفا چگونه عمل می‌کنند و چند کتاب درباره اسماءالله بخوانید و اسرار آن را به دست بیاورید. در این صورت، راحت در زندگی پیاده می‌کنید و واقعاً هم مؤثر است. اما اکنون از آیت‌الله حسن‌زاده آملی رحمت‌الله‌علیه یاد کنیم که سرمایه بزرگی برای ما است و باید از ایشان خیلی درس بگیریم. ایشان الان به درد ما می‌خورد.

● سفره آماده

کسانی مانند مرحوم قاضی و علامه طباطبایی که نقطه اوج و محصول نهایی علوم حوزوی در دل تاریخ بوده‌اند، هر یک الگوی ناب حوزوی هستند. این بزرگواران چگونه به این مرتبه رسیده‌اند. ما مشابه مرحوم قاضی را در همین دوره داشتیم و آیت‌الله حسن‌زاده آملی رحمت‌الله‌علیه این‌گونه بودند. ما سر سفره آماده نشستیم.

● سنت عارف‌پرور

می‌گویند معرفت حکمت متعالیه، انسان کامل پرورش می‌دهد. سنت معقول ما به اضافه سنت دینی بزرگانی را پرورش می‌دهد. (به بیان دیگر، این سنت، عارف‌پرور است). ما اینها را شنیده‌ایم. اما آنچه ما شنیده‌ایم در ایشان چشیدیم که دارا بود و از هر جهت برای ما الگو بودند: از نظر علمی؛ از نظر رفتاری؛ از نظر سلوکی. حیف است که ما این سرمایه را نادیده بگیریم و به آن نپردازیم.

● بازخوانی

الان باید آثار ایشان را بازخوانی کنیم که اگر ما بازخوانی نکنیم، دیگران (هر طور که خواستند) بازخوانی می‌کنند و ایشان را به صفر و زیر صفر می‌رسانند و بی‌انصافی می‌کنند و بلکه نقص خود را به عنوان نقص ایشان مطرح می‌کنند. الان بازخوانی‌های متعددی می‌شود، ولی ایشان را باید بازخوانی واقعی کرد، آنچه در آثار و رفتار ایشان وجود دارد را به چشم بیاوریم. حضرت امام و علامه، زمانی به عنوان اوج حوزه و الگوی نابی در حوزه بودند و ایشان هم واقعاً از این زمره افراد بودند.

● پس از چند قرن

گاهی باید چند قرن بگذرد تا مانند حضرت استاد بیاید. خداوند به ما و حوزه و امت (اسلامی) تفضل کرده است. ایشان واقعاً به درد همه می‌خورند و باید از ایشان الگو گرفت. شخصیتی دارای جوانب متعدد در ایشان دیدیم و حوزه‌ها از هر جهت می‌توانند از ایشان استفاده کنند.

● رفتار حکیمانه

کمتر موردی بود که ما به هر شکلی و در هر جایی خدمتشان برسیم و رفتار ایشان برای ما درس نبوده باشد. با بازاری، با طلبه، با غیرطلبه، با کارگر، با شاگرد، با استاد و با هر قشری برخورد می‌کردند، برای ما درس بود. ایشان هر عملی را با حکمت و عرفان و واقعیت دینی حل می‌کردند. حتی نوع برخورد با فرزندشان را.

● عرفان در خانواده

یک بار منزلشان بودم صبیحه ایشان زنگ زد. آنقدر شیرین و ناب بود که من هر چه (تلاش) می‌کنم تا بتوانم مثل ایشان برخورد کنم، نمی‌توانم! این واقعیت بود. نه اینکه پیش ما این‌گونه عمل می‌کرد. همیشه این‌طور بودند. مثلاً می‌فرمودند: «گلم!»، «عزیزم!»، «جانم!». یک طوری صحبت می‌کردند که ما شگفت‌زده می‌شدیم.

● فرصت طلب نبودن

ایشان گاهی به واسطه موقعیت اجتماعی و عالمانه‌ای که داشتند، به ما و دیگران درس می‌دادند. ایشان که از مسجد معصومیه به سمت منزل برمی‌گشت، برخی از اطرافیان در مسیر برگشت مردم می‌دیدند که طلبه‌ها دور ایشان هستند. یکی از این بازاری‌ها آمد به ایشان خدمتی کند. او وسیله‌ای که ایشان خریده بود، آورد منزل. ایشان خیلی تشکر کرد، ولی فرمود: به شرطی قبول می‌کنم که مقداری پول به شما بدهم. شخص گفت: من خودم خواستم. ایشان فرمود: به شرطی قبول می‌کنم که مبلغی را به شما بدهم. بنای ایشان این بود که دوست نداشت به عنوان عالم بودن، متنعم شود و خوشش بیاید. اصلاً دوست نداشت که از این موقعیتی که دارد، (سوء) استفاده کند. بلکه کاری می‌کرد که جبران ده برابر شود.

● تواضع با رفتگر

یک بار رفتگری آمده بود زباله برد. حضرت استاد او را به منزل دعوت کرد و برایش شیرینی آورد و پذیرایی کرد و خیلی به او احترام کرد. یکی به ایشان گفت: شما چرا او را به منزل راه می‌دهی؟ فرمود: پسر جان، تو از کجا می‌دانی که در قیامت، این شخص جلوتر از من نباشد! تو از کجا می‌دانی؟ این حرف‌ها چیست؟ نوع نگاهش به دیگران به گونه دیگری بود. حضرت استاد می‌گفت: خدایا، شُکرت که همه دارند به من خدمت می‌کنند تا درس بخوانم و من هم باید خدمت کنم تا عضو زائدِ جامعه نباشم. بیان همیشگی ایشان این بود. سبک کارشان این‌گونه بود.

● مربی واقعی

ایشان در همه جا الگو بود. حتی در برنامه درسی که چگونه یک طلبه را با یک آدابی تربیت کند. گاهی با رفتارشان نشان می‌داد که نباید طلبه این کار را انجام دهد و واقعاً مربی بود، به تمام معنا. یک چنین شخصیتی، قابل عرضه و قابل بازخوانی است. بازخوانی سرمایه ما است تا به ما قوت دهد و این مسیر را بفهمیم.

● بررسی مکتب سلوکی علامه حسن‌زاده آملی رحمت‌الله علیه

چون موضوع بحث ما عرفان در وادی عمل است، اجازه بدهید ما برخی از مباحث ایشان را در چند جلسه بگوییم. اگر یک سال هم شد، مانعی ندارد؛ چون نکته‌های نابی دارد. مکتب سلوکی ایشان باید بررسی شود. ایشان یک مکتب سلوکی نابی داشت که برگرفته از مکتب سلوکی علامه و پیشینیان است و باید ایشان را شناخت که دانستن آن می‌تواند دل‌ها را خیلی آباد کند.

● قله توحید

حضرت استاد در توحید به قله رسید؛ به تجلی ذاتی رسید. شیوه‌ای داشت که به اینجا ختم می‌شد.

● پرکاری

ایشان مراقبه تام داشتند و (با همین مراقبه) دوازده ساعت در روز درس داشتند. این اواخر فرمودند: بحمدالله مانند یک طلبه جوان روزی دوازده ساعت کار می‌کنم که آن موقع من خودم دوازده ساعت کار نمی‌کردم! واقعاً ایشان اوج بودند؛ برخی، مسائل ایشان را باور ندارند؛ خبر ندارند! این واقعیتی است. واقعیت این است که ایشان به اوج رسید. آنچه در عرفان و عرفان عملی گفته می‌شود؛ در توحید ناب گفته می‌شود، ایشان به آنجا رسید.

● چله پشت چله

ایشان از سال ۱۳۴۷ درگیر مسائل شهودی بودند و در حوزه توحید سیر می‌کردند. بعد از آنکه دستوری از علامه گرفتند شروع کردند به چله گرفتن. ایشان می‌فرمود: هشت‌ده چله را به هم وصل کردم. الهی‌نامه برای همین سال‌ها است. در این آثار هر چه را آورده است، همه‌اش ناب است. چنین شخصیتی که به اینجا رسید و در فضای عرفانی سیر کرد و به لحاظ کار علمی هم از هیچ عالم علمی کم نداشت. این هم نکته‌ای است که چگونه می‌شود هم مراقبه تام داشت و هم درس خواند. بعداً این را توضیح می‌دهیم.

● راه پر زحمت

ایشان تجربیات خالصی داشتند که همه باید بشنوند. از بزرگان باید شنید؛ بزرگانی که الگو می‌شوند برای ما مهم است. راهی رفتنی است که پر زحمت است و ایشان این راه را رفته است.

● هم درس و هم کار روحی

در این مکتب سلوکی، خیلی بحث‌ها است. یک تجربیاتی کلی است که به درد همه طلاب می‌خورد. بعضی از کسانی که به کار روحی مشغول می‌شوند، در کار درسی نیستند یا در آن ضعیف‌اند و یا به صفر می‌رسانند. اگرچه برخی هستند که یکی دو سالی، کار علمی را کم می‌کنند. مثلاً صائِن الدین ابنِ تُرکه در دوره‌ای کار علمی را کم کرده است. ولی همیشه بوده است. اما برخی می‌گویند: کار علمی فضل است! خیلی جدی نیست.

عجیب است که ما طلبه‌ایم و هویت طلبگی ما به کار علمی است که باید یاد بگیریم و سؤالات مردم را پاسخ دهیم. اما عجیب این است که بعضی‌ها می‌گویند این کار فضل است. بعضی‌ها وقتی وارد کار روحی می‌شوند، درس و بحث را جدی نمی‌گیرند. برخی می‌گویند: طلبگی یعنی درس خواندن؛ این معنویات چیست؟! همین که قدری اخلاص و تقوا دارید، کافی است! معنویات چیست که هشت‌ده ساعت برای آن وقت می‌گذارید؟ چرا اینقدر برای این کار وقت می‌گذارید؟ باید کار علمی کرد و مردم به این احتیاج دارند. نوع توصیه‌های هر دو دسته را دیده‌ایم و می‌گویند همین تقوای مختصر کافی است. اما الگوی ما که امام معصوم است، این‌گونه نیست، بلکه در او همه چیز هست. از حوزه‌های علمیه، شما اوج نمی‌خواهید؟ محصول نهایی نمی‌خواهید؟

● هم تحصیل هم تهذیب

هویت حوزه علمیه به دو چیز است: ۱. تحصیل، ۲. تهذیب. و این دو با هم است. کسانی که در حوزه می‌آیند، اگر درس نخوانند، احساس پوچی می‌کنند و با خود می‌گویند در حوزه **وَلْ مُعْطَلَم!** و اگر کار روحی نکنند، احساس تناقض می‌کنند. چون آن چیزی را که می‌خوانند، می‌گوید: خدا هست و پیغمبر هست و خودشکنی هست. اگر اینها را اجرا نکنند، دچار تناقض می‌شوند. اگر دنبال علم نروند، احساس پوچی می‌کنند؛ اگر کار روحی نکنند، دچار تناقض می‌شوند. در حوزه هم تحصیل و هم تهذیب پایه کار است.

اما در سنت‌های آموزشی دیگر (معمولاً) کاری به تهذیب ندارند و (بر این نظرند که) فقط آموزش باشد، خوب است. بنده‌خدایی در دانشگاه، عرفان می‌گفت و واقعاً هم خوب می‌گفت؛ اصطلاحات را می‌گفت و توضیح می‌داد، اما شب هم می‌رفت در کار خلاف (اخلاق)! یعنی علاوه بر اینکه عرفان می‌گفت گناه هم می‌کرد. احساس تناقض هم نمی‌کرد؛ چون علم عرفان را خوب درس می‌داد. چون آن سنت آموزشی به گونه‌ای است که لزومی ندارد عامل باشید، بلکه باید دقیق بگویید. اما در حوزه علمیه، اگر کسی اینها را بگوید و عمل مخالف آن داشته باشد، او عالم به آن علم به حساب نمی‌آید. این ریشه در سنت حوزه دارد که آن هم ریشه در شریعت دارد. این چگونه جمع می‌شود که هم به قله تحصیل برسیم و هم به قله طهارت؟

● نسل معنوی

مرحوم قاضی و علامه از هر دو جهت (تحصیل و تهذیب) در قله بودند. آنها از نظر علمی چه کم داشتند؟ ایشان سرآمد همه بود. علامه طباطبایی به لحاظ عرفان عجیب بودند، اما در مسائل علمی خودشان را پنهان می کردند. ایشان از نظر روحی خیلی قوی و در قله بودند. نسل معنوی حوزه را علامه طباطبایی پرورش داد. کسانی از بزرگان که ما می شناسیم، از نسل علامه طباطبایی اند. ایشان کار خودش را کرد و کسی هم متوجه نشد. هم در معنویت و هم در علم در قله بودند. این چیزی است که ما در کار این بزرگان می دیدیم.

● ره چنان رو که رهروان رفتند

حضرت استاد علامه حسن زاده آملی رحمت الله علیه یک بیانی داشتند که راه را نشان می دهد. این تجربه ایشان بود و عملاً هم در خودشان پیاده شد: «رَه چنان رو که رهروان رفتند». مرحوم قاضی مگر چه کار کرد؟ از همین دروس حوزوی شروع کرد و در فقه و اصول مجتهد شد. ایشان در فلسفه و عرفان هم مجتهد بودند. نباید این راه را تعطیل کرد و منحصر در آن نکرد، بلکه در کنارش راه دیگر هم باید رفت. حضرت استاد می گفت: «حَسَنَ ضَرْبَ ضَرْبًا صرف کرد و از «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًا» سر در آورد! ایشان همین روال را طی کردند و به آنجا رسیدند. چرا نمی شود رسید؟

● اَلْعِلْمُ اِمَامُ الْعَمَلِ

ایشان می فرمود: چرا می گوئید درس نخوانید؟ بلکه باید درس خواند. اگر بخواهی کار معنوی کنی، خدا را شناسی، چگونه می خواهی کار معنوی کنی؟ باید انسان کامل را شناخت. اگر خدا را شناسی، نوع تعامل و ذکر گفتنت فرق می کند؛ نوع مراقبهات فرق می کند؛ نوع برخوردت با خدا فرق می کند. اوّل باید دانست. «اَلْعِلْمُ اِمَامُ الْعَمَلِ» (علم پیشوای عمل است). ایشان می فرمود: «ره چنان رو که رهروان رفتند». مرحوم قاضی رَه چنان رفت. گفته اند که مرحوم قاضی فرموده است که علم مانع است؛ منظور این است که اگر در این علم بمانی مانع است، ولی اگر علم بیاموزی راه را باز می کند و چشم و گوشه را باز می کند. شما یک دوره حقایق و معارف و سنت معقول را بخوانید، بعد مشاهده می کنید که نگاهتان به خیلی از امور عوض می شود. چرا می گویند این بد است؟

● عبادت بی معرفت، خرواری به خردلی

حضرت استاد می فرمودند: «الهی، عبادت بی معرفت، خرواری به خردلی». بخوانید و در کنارش کار معنوی هم داشته باشید. بزرگان این کار را کردند و رفتند و شد، شما هم بروید، می شود.

● تشنگی آور به دست

تشنگی‌ای که فلسفه صدرایی ایجاد می‌کند، آنها را به عرفان وصل می‌کند. سنت معقول، تشنگی ایجاد می‌کند؛ کمال ایجاد می‌کند. همه آنچه در درس‌های معقول می‌خوانیم، به تدریج می‌شود ذکر. این ذکر هر روزه چ ما می‌شود؛ اینکه کار فکری می‌کنید، ذکر است. خود همین شما را راه می‌اندازد.

● نردبان ترقی

حضرت استاد حسن‌زاده آملی رحمت‌الله‌علیه: «ای عزیز، مقصود این نیست که علوم رسمی غلط است، بلکه غرض این است که بشرطاً نبوده باشد. مثلاً یک فرد دانشجوی روحانی که او را در عرف و محاورات متعارف طلبه می‌گوییم باید علوم رسمی را از لغت و نحو و صرف گرفته تا فقه و اصول، به‌خوبی در محضر استادان تحصیل کند تا این علوم و معارف نردبان ترقی او برای فهم حقایق منطق وحی و روایات صادر از بیت عصمت گردند. ای طلبه عزیز، و ای دانشجوی روحانی، «ره چنان رو که رهروان رفتند». (انسان در عرف عرفان، ص ۸۶).

● همتِ عالی

ما باید بدانیم و سنت معقول خودمان را بخوانیم و این مسیر را برویم تا نقشه راه برایمان روشن شود. از اول باید همتِ این کار را هم داشته باشیم.

ان‌شاءالله چند جلسه درباره حضرت استاد حسن‌زاده آملی (مطالبی را) عرض می‌کنیم و بعد به اسم حکیم می‌پردازیم.



جلسه ۳۴۷ (۲) (اول آبان ۱۴۰۰ / ۱۶ ربيع الاول / شنبه)

● مکتب سلوکی علامه حسن‌زاده آملی

مکتب سلوکی ایشان را عام در نظر گرفته‌ایم تا هر چه مرتبط با فضای سلوکی و عرفانی است، مطرح کنیم. ما به این بحث خیلی نیاز داریم.

● الگوهای ناب

ما بزرگانی داریم؛ شخصیت‌هایی داریم که الگوی نابی در حوزه هستند و آنها به ما راه را نشان می‌دهند. آنها مسیر طلبگی به عینیت رسیده را به ما نشان می‌دهند. تجربیات آنها برای ما خیلی ارزشمند است. وقتی با الگوهای ناب مواجه

می‌شویم، شیوه‌های آنها می‌تواند خیلی مؤثر باشد. باید به دستورات و شیوه زندگی آنها توجه ویژه‌ای شود. لذا نباید آن را دست کم گرفت.

● گل سرسبد

به گمان من علامه طباطبایی گل سرسبد حوزه است و باید روی این موضوع متمرکز شویم که ایشان چگونه با آن عقلانیت، سلوک را هم رواج داده‌اند. ایشان باید الگو باشد که چگونه به اینجا رسید و چه راهی را پیشنهاد داده‌اند. روش ایشان جواب هم داده و به نتیجه هم رسیده و میوه‌اش را هم داده است. این‌طور نیست که شیوه‌ای را اجرا کرده‌اند که برای ما معلوم نیست. در حوزه، کسانی که در فضای سلوکی هستند، همه از شاگران علامه طباطبایی بوده‌اند. اینها سرمایه حوزه است و باید از این سرمایه‌ها استفاده کنیم.

● جمع فضایل

همچنین حضرت استاد حسن‌زاده رحمت‌الله‌علیه، در این زمینه در اوج‌اند و همه را در خود جمع کرده‌اند. همه چیز را با حکمت و عقل و درایت جمع کرده‌اند. ایشان شخصیتی عادی نیست. اگر ما به این موضوع می‌پردازیم به خاطر این است که ایشان از نظر عملی برای ما الگو هستند. اوج عرفان، تجلی ذاتی است که ایشان به آن اوج رسید. اگر بحث پیاده‌کردن باشد، آنها را در اوج پیاده کرده است. در باب دقت‌های فضای سلوکی و سمت مربیگری نیز چنین بودند. ایشان شخصیتی عادی نبودند.

ایشان تمام نحله‌های موجود در حوزه را می‌شناخت و نسبت به آنها بررسی و نقد داشتند و گاهی توضیح می‌دادند که چرا نباید آن راه را رفت و از این راه باید رفت. الحمدلله دست به قلم هم بودند و بیانات فراوانی داشتند. خیلی از مسائل پنهان مانده، ولی اگر کسی اهلش باشد، همه را در لابه‌لا گفته است. مانند بوعلی که می‌گفت: من شق عصای جمهور نمی‌کنم، ولی حرف‌های نهایی خود را در لابه‌لای حرف‌ها می‌زنم؛ کسی که اهلش باشد، می‌داند که ایشان چه کرده است و چه می‌گوید. چرا؟ چون باید خیلی از حقایق را بگویند و اظهار کنند.

● معنویت ناب

این نسل از آخوند ملاحسین‌قلی همدانی به بعد جا افتاده است و به بار نشسته است. این نسل، معنویت ناب حوزه‌های علمی را تأمین می‌کند. می‌گوییم معنویت ناب، یعنی هم می‌شود مجتهد به تمام معنا و هم می‌شود عارف سالک به حقیقت معنا؛ و هم رفتارش، در جامعه نافع است. این ویژگی‌ها همان ویژگی‌های عالم ربّانی است که امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه به آن اشاره فرموده‌اند.

● جرئت ابراز

ایشان جرئت ابرازش هم آن گونه بود که می توانست ابراز کند. ایشان در دوره‌ای بودند که امکان ابراز این مسائل بود. ایشان می فرمود: وقتی حضرت امام (ره) تفسیر سورۀ حمد را شروع کردند، گشایشی برای ما حاصل شد. چرا؟ چون دست ما باز شد و راحت تر می شد از این مسائل حرف زد.

آنقدر فشار آوردند که تفسیر سورۀ حمد حضرت امام (ره) تعطیل شد؛ ولی دست ما باز شد. شرایط ایشان بهتر بود. علامه طباطبایی در زحمت بودند.

● بیان عقیده در شرایط سخت

با اینکه علامه طباطبایی در شرایط سختی بودند، با وجود این، همهٔ حرف‌هایش را زد. بدون اینکه مشکلی ایجاد کند. ما در یک جلسه‌ای، هشت موضوع از مباحث عرفانی را بررسی کردیم؛ من دیدم در همه این هشت مورد، علامه طباطبایی نظر داده‌اند و نظر داشته‌اند.

زمانی که علامه طباطبایی می خواستند اسم عرفا را ببرند، با زحمت می گفتند: «اهل معرفت». علامه طباطبایی ترس داشتند از اینکه اسم عرفا را ببرند. آقای امینی به ایشان گفته بودند، به جای عرفا، بنویس «اهل معرفت». علامه فرمود آقای امینی (با این پیشنهاد) مرا نجات داد. با این وضعیت علامه حرف‌هایش را زد.

● فضای بازتر

در دورۀ علامه حسن‌زاده فضا بازتر شد. رسالۀ لقاءالله ایشان را ببینید. در این رساله همهٔ آنچه را که باید بگویند گفته‌اند. به آن رجوع کنید.

● ره چنان رو که رهروان رفتند

این درست نیست که بگوییم: درس نخوانیم؛ کار علمی نکنیم؛ کارهای فقهی و اصولی و فلسفی را کنار بگذاریم. نه. این طور نیست. اینها را باید خواند؛ بلکه اینها نقشۀ راه هستند. علامه حسن‌زاده در یکی از دروس‌شان این موضوع را حدود بیست دقیقه توضیح دادند. یعنی، این طور نیست که دیگران گمان می کنند؛ بلکه حوزه، میوه‌های خود را در درون خود دارد، به شرطی که ادامه داده شود.

همین که شما مسیر حوزوی را ادامه دهید و همین درس‌ها را بخوانید، بدانید که این درس‌ها یک میوه و نتیجه‌ای دارد که از دل همین تفسیر و دروس حوزه و فقه و فلسفه، آن نتیجه به‌دست می‌آید. این نتیجه را ادامه دهید. ابتدا چشم و گوش باز شود، بعد ادامه دهید.

● خدایِ جُدا نَه

علامه حسن‌زاده می‌فرمود: در چهل سالگی وقتی خدمت علامه طباطبایی رفتیم، تشنگی آمد. از ایشان دستور خواستیم. ایشان به ما دستوری دادند: «لااله الا الله». بعد علامه طباطبایی پرسیدند کدام خدا؟ عرض کردم: خدایِ جُدا نَه. ایشان فرمودند: همین است و همین خدا منظور است. یعنی، ابتدا باید بدانیم، بعد ادامه دهیم. ذکر گفتن بدون عمق به راه غلط می‌رود.

● عبادت بی‌معرفت

استاد حسن‌زاده می‌فرمودند: بنده خدایی بود که خیلی عبادت می‌کرد. فرشتگان گفتند: عجب بنده‌ای است. خداوند سبحان فرمود: من اعتنایی به او ندارم. برای فرشتگان سؤال شد چرا؟ استفسار کردند. رفتند پیش آن فرد و صحبت پیش آوردند. آن شخص با آنکه عبادت فراوانی داشت، گفت: چرا خداوند این گاو و گوسفندهایش را اینجا نمی‌آورد تا این همه علف و سبزه که اینجا هست، بخورند؟

آن شخص گمان می‌کرد یک خدای بزرگی آن بالا نشسته و گاو و گوسفندی دارد و باید او را عبادت کرد! این شخص با این سطح معرفت، ده هزار بار، یک میلیون بار بگوید «یاالله»، این فایده‌ای ندارد. این چه معرفتی است که بر اساس آن می‌خواهی عمل کنی؟ با این وضعیت، به جایی نمی‌توان رسید.

● نسلِ فیلسوف‌عارف

ایشان می‌فرمود: باید حرف شنید تا چشم و گوش باز شود و بعد دست به کار شد. اگر کسی خوب سنت صدرایی را بخواند، تشنگی ایجاد می‌شود و چشم و گوش باز می‌شود. از صدرا به بعد، نسل صدرایی فیلسوف‌عارفان فراوانی داریم. فیض کاشانی و حاجی سبزواری و ملاعلی نوری و علامه طباطبایی و علامه حسن‌زاده همه از نسل صدرایی هستند. در کتاب فروغ معرفت این سلسله تاریخی را توضیح داده‌ام.

این علم‌ها تشنگی ایجاد می‌کند و آیات و روایات را می‌شوراند؛ عمق ایجاد می‌کند. می‌بیند حقیقت این است، ولی در عین حال به لحاظ تعامل نمی‌تواند از حقیقت بهره ببرد. این امر تشنگی می‌آورد. به ویژه اینکه این نسل طوری تربیت شده که کم‌کم سر از توصیه‌های معنوی ویژه در آورده است. خود صدرا توصیه دارد؛ دیگران هم دارند. سنت

معقول ما، از بوعلی (سه نمط آخر اشارات) و شیخ اشراق گرفته تا صدرا و پس او می‌بینیم که چنین چیزی وجود دارد. اینها نقشهٔ راه است. این سنت به انسان چشم و گوش می‌دهد.

● توصیهٔ نادرست

برخی از مراکزی که توصیه‌های معنوی می‌کنند، تأکید می‌کنند فلسفه و عرفان نخوانید. درحالی‌که آقای قاضی توصیه می‌کرد در حوزه، منظومه درس بدهید و برنامه علمی داشته باشید. چون قاضی می‌دانست که اصل کجا است؛ ریشه کجا است.

● در راه‌ماندگان

برخی را دیده‌ام که خیلی کار معنوی می‌کنند، ولی اکثر آنها در وسط راه مانده‌اند؛ چون تصویر درست ندارند. به جز افرادی که صرافت دارند و اهل جذبه هستند. نقشهٔ راه قرآن است، ولی قرآن هم نمی‌دانند. (و نمی‌دانند توحید قرآنی چیست). فقیه ما در فقه چگونه عمل می‌کند، در توحید هم باید همین‌گونه عمل کرد و مسائل را حل کرد. سنت معقول ما این کار را می‌کند.

● شرح ذکر الهی

خدمت یکی از این آقایان رسیدیم، این را گفتیم. ایشان فرمود: تعجب است! اینها که شرح ذکر الهی است. سنت معقول ما شرح ذکر است. اینها را باید بخوانید؛ بلکه حتی شرح تبیینی ناب از سلوک است. اینکه چگونه سلوک کنیم؛ چه چیزی در سلوک هست؛ ما را به کجا می‌کشاند؛ همه اینها باید انجام شود.

● سنت معنوی

نمط نهم اشارات بوعلی در بحث سلوک همچنان می‌درخشد. چرا؟ چون لطفی دارد؛ چون لمّی گفته و سرّی گفته است که راهگشا است. سنت معقول ما یک سنت معنوی است. سنت معنوی یعنی به صحنهٔ عمل و دستور کشیده شده است و دستور ناب برآمده از حکمت است.

● اول بدان بعد عمل کن

آن بزرگوار می‌فرمود: اینها که شرح ذکر است تا شرح را نداند، چه ذکر را بگوید؟ اگر شما بخواهید ذکر بدهید، باید شرح دهید تا شاگرد بداند و بفهمد و بعد بگوید. همان‌طور که حضرت استاد حسن‌زاده موقع دستور گرفتن از علامه گفت: نه خدای جدا. یعنی، بدان و بعد عمل کن. بعضی‌ها این موضوع را متوجه نیستند.

● دو رکن اصلی سنت معقول

ما در سنت معقول دو امر مهم داریم که اوج کار ما است و همچنین اوج کار شریعت است: ۱. توحید، ۲. ولایت. عمق هر دو در عرفان نظری بیان شده است. پیش‌درآمد عرفان نظری حکمت متعالیه است که بر اساس همان عرفان نظری کار شده است. محور عرفان نظری، توحید و ولایت است.

● سیر سنت معقول

حضرت استاد نظرشان این بود که اینها باید تا آخر خوانده شود تا کار درست شود؛ البته منظورشان سیر سریع نبود. لذا کسانی که می‌خواهند این مباحث را دنبال کنند، سیر معقول را داشته باشند و به عرفان نظری بکشانند. در سنت معقول ما بعد از بدایه و نهاییه و اشارات و اسفار، باید عرفان نظری خوانده شود و خوب هم خوانده شود. ایشان تأکید می‌کرد که اینها را بخوانید؛ نزد اهلش هم بخوانید.

● توحید عرفانی

ایشان در رساله لقاءالله توحید عرفانی را درست می‌کند. چرا؟ چون باید توحید عرفانی درست شود (و بعد دست به کار شد). عجله هم لازم نیست. تا توحید عرفانی درست نشود، سلوک هم درست نمی‌شود. اما معنایش این نیست که تا عرفان نظری نخواندید، دست به کار معنوی نشوید. نه. منظورشان این نبود. اما باید توجه داشت که کار روحی و معنوی ناب باید سر این سفره صورت بگیرد.

● هم تحصیل، هم تهذیب

ایشان می‌فرمود: اول باید درس بخوانید و در کنارش تهذیب و طهارت هم باشد. همیشه به شاگردانش می‌گفت: تحصیل و طهارت. ایشان از چهل سالگی کار جدی سلوکی را شروع کردند. ولی این‌طور نبود که قبل از آن ایشان هیچ کاری نکرده‌اند. ایشان می‌فرمود: در تهران درس مرحوم الهی قمشه‌ای می‌رفتیم و ایشان در سر کلاس از ما اشک می‌گرفت. علامه حسن‌زاده در این فضاهای معنوی می‌زیست، اما اوج کارشان که آسمانی شدند، وقتی بود که آمدند قم

و خدمت علامه طباطبائی رسیدند و کار سلوکی جدی را شروع کردند. قبل از آن، ایشان خیلی از معارف و ریزه کاری‌های حوزوی را مراعات می‌کردند.

● هم توحید، هم ولایت

ما به توحید و ولایت احتیاج داریم یعنی ما باید به صورت درست با خدا زیست کنیم و با رسول‌الله و اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین هم باید به صورت درست زیست کنیم. این را کجا باید حل کرد؟ تعامل باید کرد. اصل آن در عرفان نظری است. لذا ایشان خیلی اصرار داشتند باید سیر علمی به عرفان نظری ختم شود. عجله نکنید که سریع بیایید عرفان نظری بخوانید. بدانید اوج کجا است. از اول تهذیب و طهارت را ادامه دهید. «ره چنان رو که رهروان رفتند». این روش ایشان، به روش بین‌واضحی اشاره می‌کند. (مخالفان روش ایشان) می‌گویند: «کار علمی را رها کن و فقط به معنویات بپرداز». اما این روش انسان را به عمق نمی‌رساند.

● تلنگر عرفانی

آیت‌الله شاه‌آبادی می‌فرمود: کسی که عرفان نظری خوانده است، مثل کسی است که در محفظه شیشه‌ای است که در دریا افتاده است و فقط کافی است یک تلنگر بزند تا این محفظه شیشه‌ای بشکند و به حقیقت وجود وصل شود. تلنگرزدن به این خاطر است که از یک جهت وصل است و از یک جهت وصل نیست.

● خرق حجاب

حضرت امام (ره) می‌فرمود: با مجاهده به قلبش برساند. ایشان می‌فرمود: علم حجاب است، ولی چاره‌ای از آن نیست؛ باید در آن وارد شد و بعد این حجاب را خرق کرد. یعنی، زیست ما شود. باید بدانیم.

● راه میان‌بر برای طلاب

این راه (برای اهل علم) میان‌بر است. این راه میان‌بر است، چون ما این حقایق و معارف را نمی‌توانیم برای عامه مردم بگوییم. حضرت استاد درباره غیرطلاب و آنهایی که اهل علم نیستند، راهی پیشنهاد می‌دادند که بعداً می‌گوییم. اما این مسئله «ره چنان رو که رهروان رفتند»، برای طلاب است؛ خیلی راه نزدیکی است. ما راه‌های پر زحمتی برای رسیدن داریم؛ ولی این راه چیز دیگری است که در جای خود اثر دارد.

● فلسفه نزول قرآن برای عموم مردم

آیا عموم مردم، حقایق را می‌دانند که قرآن بخوانند؟ اینکه در بحث توحید و ملائکه سخن دارد، طرح آن برای عموم مردم چه فایده‌ای دارد؟ «إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»؛ قطعاً این قرآن به [آیینی] که خود پایدارتر است راه می‌نماید. (اسراء، ۹). کسانی اهل سلوک و معنویت هستند؛ آیا برای متوسطین، قرآن سخنی ندارد؟ «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره، ۲) یا «هُدًى لِّلنَّاسِ» (بقره، ۱۸۵)، مؤمنین پایین‌تر که شهود ندارند، قرآن چه چیزی برای آنها دارد؟ اگر همه عزت برای خدا است، چرا با ریا به دنبال دیگران هستید؟ «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» (بقره، ۱۶۵). چرا می‌ترسید؟ قوت، همه از آن خدا است.

حقایق قرآن برای عموم که به شکل حصولی است، به عموم مردم دستورالعمل می‌دهد تا آنها دست به کار شوند. شما چرا می‌گویید راه علم حصولی بسته است تا ما را به فضای سلوک بکشاند؟

علم به همراه خودش عمل را طلب می‌کند. اگر دانستی و عمل کردی، خدا بیشتر می‌دهد؛ ولی اگر عمل نکنی، خدا این علم را از تو جدا می‌کند. اول بدان، بعد عمل کن. اینها را در بحث ایمان توضیح دادیم. قرآن چگونه طرح می‌کند؟ اگر عمل کردی، علم جدیدتر به تو داده می‌شود؛ اگر عمل نشد، همان علم هم از تو گرفته می‌شود.

● تقاضای استاد

تقاضا می‌کنم از صد موردی که شنیدید، یکی دو مورد را جدی بگیرید و بگذارید بیاید سر سفره عمل ما و با آن تعامل کنیم. ما شنیدیم که خدا کفایت می‌کند: «حَسْبِيَ اللَّهُ» (توبه، ۱۲۹). خدا واقعاً کفایت می‌کند. اگر این‌طور است باید توکل شود؛ بقیه با من نیست. حالا که فهمیدم دست به کار شوم. قرآن را باید دانست و عمل کرد.

● توحید قرآنی

قرآن نسبت به عموم این‌گونه عمل می‌کند. پس چرا راه معرفت را می‌بندید و می‌گویید نباید باشد؟ اینها توحید عرفانی نیست، بلکه توحید قرآنی است. اینها حرف قرآن است. اینکه عرفا می‌گویند «وحدت شخصیه»، حرف قرآن است. علامه در جلد ۵ یا ۶ المیزان از خود قرآن، توحید قرآنی را توضیح داده است.

● توحید ناب، سر سفره عمل

آقای سعادت‌پرور کتاب ثمرات الحیات را نوشته‌اند. در این کتاب، درس‌ها و مباحث (سلوکی) علامه طباطبایی آمده است. این درس‌ها ویژه بود. سالی چند بار برگزار می‌شد و علامه برایشان نکات سلوکی بیان می‌فرمود. یکی از این نقل‌ها این است، علامه فرمود: کتاب نورالوحده را بخوانیم. این کتاب بحث وحدت شخصی را توضیح داده است و بر اساس آن دستور سلوکی می‌دهد، بر اساس «هُوَ الظَّاهِر». بعد از اینکه مدت‌ها در کار سلوکی بودند، این رساله را خواندند.

آقای ساعات پرور از علامه می پرسند ما که آیات و روایات داریم، چه لزومی دارد که این کتاب را بخوانیم؟ ایشان فرمود: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (فاطر، ۱۰). اگر شما می خواهید عملتان بالا برود، اول باید اعتقاد پاک شما درست شود. آن چیزی که بالا می رود، اعتقاد پاک است. این توحید ناب را بدان، بعد عمل کن. این سنت این گونه است. توحید ناب را باید سر سفره سلوک و عمل بیاوریم.

این «کلم طیب» علم است و علم چشم جان است و بصیرت جان است و خود جان است. با علم باید یافت و عمل کرد. اصل صعود، برای معرفتی است که نسبت به خداوند سبحان پیدا می شود. معرفت حصولی باشد و بر اساس آن عمل شود، کم ندارد و ناب است.

در بحث عمل در «عرفان در وادی عمل» توضیح داده شد که منطق پشت صحنه عمل خیلی مهم است. یکی از چیزهایی که عمل را بالا می برد، معرفت است؛ یعنی روح عمل را بالا می برد. این را باید در سر صحنه عمل آورد. لذا (حضرت استاد) توصیه می کردند که این سیر را داشته باشید و به برخی از شاگردان می گفتند: چون این درس ها را می آید، این باعث می شود در آن ذکری که به شما داده می شود، بهتر عمل کنید.



جلسه ۳۴۸، ۸ آبان ۱۴۰۰

● مکتب سلوکی علامه حسن زاده آملی

امسال به دلیل ارتحال حضرت علامه ذوالفنون حسن زاده آملی رحمت الله علیه، به جای بحث از اسمای الهی، بحثی درباره مکتب سلوکی ایشان داریم. ایشان جزء بهترین الگوهای حوزوی است و ما باید از این الگوها درس بگیریم و ببینیم چه فرمایشاتی داشته اند؛ منطق شان چه بوده است. البته در «عرفان در وادی عمل» نه همه مباحث ایشان.

در جلسه قبل گفتیم ایشان فرمودند: «ره چنان رو که رهروان رفتند». ایشان می فرمود همین حقایق باید خوانده شود. همین دروس حوزوی باید طبق روالش طی شود. نه اینکه اینها را نخوانیم و گمان کنیم که می شود کارهای سلوکی عمیق انجام داد. اگر کسی می خواهد به اوج برسد، باید به لحاظ علمی این راه را سپری کند.

در فضای سلوک، کار علمی کردن، میان بر است. یعنی شما حقیقت را همان گونه که هست می یابید و بعد دست به کار می شوید. نقشه راه را در دست دارید. موقع ذکر گفتن چشم و گوش تان باز است. اگر شبهاتی پیش بیاید، دست سالک باز است و می گوید من می دانم چه خبر است.

● بستن راه نفوذ شیطان

معمولاً کسی که کار علمی اساسی و خوب کرده باشد و مرتکب گناه هم نشده باشد، شیطان به لحاظ علمی در او رخنه و نفوذ نمی‌کند. تنها به لحاظ نفسانی در او نفوذ می‌کند. اما اگر کسی کار علمی نکرده باشد، شیطان به لحاظ علمی هم در آن رخنه و رهزنی می‌کند. در کار سلوکی، یکی از رهزن‌ها شیطان است.

● رخت بر بستن علم

اگر نفسانیات در انسان زیاد باشد، این نفسانیات علم را برمی‌دارد، هر قدر هم که علم زیاد باشد. این پابرجا است. «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَابُوا السُّوْأَىٰ ۖ أَنُ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ»؛ آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود، [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند می‌گرفتند. (روم، آیه ۱۰).

اگر نفسانیات زیاد باشد، علم گرفته می‌شود. در روایات آمده است، علم دعوت به عمل می‌کند. اگر به آن عمل نکردی، از تو جدا می‌شود. اگر علم باشد، شیطان از راه علم در او نفوذ نمی‌کند و برای این افراد، از راه امور نفسانی و عمل آنها نفوذ می‌کند. به لحاظ سلوک، کارهای علمی فایده دارد و می‌تواند مشکلات را برطرف کند؛ نقشه راه است.

● کتابی برای خصوص‌الخصوص

قونوی می‌گوید: من کتاب مفتاح‌الغیب را برای سالکانی که می‌خواهند راه خصوص‌الخصوص را طی کنند، نگاشته‌ام. این نقشه راه است. در عمل، خیلی‌ها به مُنتها نمی‌رسند. برای بقیه که این علم را نخوانده‌اند، باید یک بار تجلی ذاتی را توضیح دهید و معارف را برای آنها بگویید تا بتوانند از عهده آن برآیند. حضرت استاد می‌فرمود: «ره چنان رو که رهروان رفتند». این راه را باید طی کنید تا برسید. به عرفان نظری خیلی نیاز داریم.

● دو گوهر عرفان نظری

عرفان نظری دو گوهر دارد که همین دو گوهر را دین هم به ما عرضه می‌کند: ۱. توحید ۲. ولایت (انسان کامل). گرچه در باب معاد هم مطلب دارد و آن را حل می‌کند. بسیاری از مسائل با عرفان نظری حل می‌شود.

● حل مسائل عمیق با عرفان نظری

ملاطاهر به مجلسی بزرگ نامه‌ای می‌نویسد و در آن به او اعتراض می‌کند. مرحوم مجلسی می‌فرماید: چه کار کنیم؟ بحث اسمای حسناى الهی را هیچ کس مثل ابن عربی خوب نگفته است. اگر کسی را سراغ دارید، بیاورید. بحث اسمای الهی و ذات حق و قرب و ریدی، مخصوص عرفان نظری است. این مسائل باید حل شود و جایی که باید حل شود، عرفان

نظری است. حتی اگر در حکمت متعالیه این مسائل را بخوانید، تفصیل آن در عرفان نظری است. اگر در اصطلاح بمانید، غلط است.

● زندگی با آیات قرآن

عرفان نظری هم برای سلوک و هم برای فهم آیات و روایات مفید است. همان طور که فلسفه به کار تفسیر می‌آید، عرفان نظری هم به کار می‌آید. راه میان‌بر است. اگر مسئله را فهمیدی با آن زندگی کن. قرآن حقایق را به ما یاد می‌دهد و می‌گوید با آن زندگی کن. «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (بقره، آیه ۱۶۵). با این آیه زندگی کن. «حَسْبِيَ اللَّهُ» (توبه، ۱۲۹). این آیه را بگو، بعد توکل کن. خدا کافی است. عمل کن. قرآن را با عرفان نظری باید فهمید.

● فقه المعارف

استاد حسن‌زاده مکرر می‌فرمود: همان طور که در بحث‌های فقهی باید لمعه و مکاسب و رسائل خوانده شود و درس خارج شرکت کرد تا اجرا و عمل شود و بتوان حکم‌الله را بیان کرد، در مباحث معارفی نیز باید این سنت کار شود و به فلسفه و عرفان نظری نیاز است. خون دل‌ها خورده شده است؛ و بعد استدلال‌ها و بعد ظهورگیری‌ها. یکی مثل علامه طباطبایی یک دفعه سر در نیآورده است؛ بلکه همه این زمینه‌ها در ایشان بوده و این زمینه‌ها به ایشان کمک کرده است. چشم تیز شده و جوانب برایش آشکار شده است و بعد توانسته این‌گونه تفسیر بنویسد.

این‌طور نیست که هر کس عربی بلد است و می‌تواند عربی بخواند، نظر دهد و اجتهاد کند. متن قانون اساسی را من هم می‌توانم بخوانم؛ یک حقوق‌دان هم می‌تواند بخواند. اما فرق در کجا است؟ حقوق‌دان آنقدر در این مباحث کار کرده است که زیربوم مباحث حقوقی را می‌داند. در بحث معارفی هم باید زیربوم آن را فهمید. حضرت استاد می‌فرمود: اشارات و شفا و اسفار و تمهید و فصوص و مصباح‌الانس را بخوانید تا بتوانید در معارف کار اجتهادی کنید.

من کسانی را دیده‌ام با اینکه حکمت متعالیه کار کردند، ولی قبل از فصوص و بعد از فصوص، فهم‌شان نسبت به آیات و روایات متفاوت است؛ با اینکه این همه کار معقول انجام داده‌اند.

● دست به کار شو

حقایق قرآنی را به جان خودت برسان. همه تلاش این است. وقتی که فهمیدی «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»؛ (حدید، آیه ۳) ظهور نزدیک به صریحش چیست و شواهد قرآنی همراهش چیست، توحید را می‌فهمی، پس دست به کار شو و با آن زندگی کن. تا تصور دقیق نشود، از عهده آن برنمی‌آیید. اگر عرفان نظری بخوانید، می‌توانید؛ چون تصویر

کاملی دارید. بعد این را در تعامل و در فکر کردن و در سخن گفتن و در اندیشه‌هایی که می‌آید و در القائات و خواطری که می‌آید، همه جا باید این را اجرا کرد. القا آمده است که خودت هم کسی هستی! معنا ندارد. این نمی‌شود.

● گمان رسیدن به نهایت

من نمی‌گویم هر کس عرفان خوانده است از عهده آن برمی‌آید. اما عرفان بخوانید تا بدانید جریان چیست؛ بدانید حقیقت چیست. (سالک) بداند اگر یک حقیقت برایش مکشوف شد، بفهمد که این سرّ عالم نیست. عرفان نظری به انسان راه نشان می‌دهد. واقعاً می‌داند کشفی که دارد، این کشف هنوز آن کشفی که باید باشد نیست. ولی اگر کسی عرفان نظری نخوانده باشد، گمان می‌کند به اوج رسیده است. چون نقشه راه را نمی‌داند.

● تخلل

عرفان عملی‌ای که به تجلی ذاتی می‌کشانند؛ عرفان نظری اسراری را کشف کرده که اوج مباحث عرفان عملی را حل کرده است. مثلاً تخلّل یعنی چه؟ تجلی ذاتی یعنی چه؟ یکی از بزرگان می‌گفت یک بار من وصل شدم و مشاهده کردم همه عالم به من وصل است. او تازه می‌فهمد تخلل یعنی چه.

● ذکر گفتن عمیق

عرفان نظری نقشه راه است. حتی بر این اساس می‌تواند راه ذکر را که می‌گوید تغییر دهد. مثلاً کسی بیست‌سی سال «لا اله الا الله» می‌گوید، بعد می‌فهمد که این نحوه گفتن هیچ تأثیری ندارد، بلکه باید به گونه دیگری می‌گفت. از اول بدان چه خبر است. از اول بدان و هنگام ذکر گفتن همان را القا کن. (عرفان نظری) تکنیک سلوکی خاصی به انسان می‌دهد. یعنی آن معنایی که در ذکر می‌گذاری چیست. آن معنا خیلی مهم است. اگر توحید ناب گذاشتی، خوب است و اگر توحید متوسط گذاشتی، خیلی نتیجه نمی‌گیری.

● معیار

معیار چیست؟ خود قرآن کریم معیار است که حرف آخر را زده و معارف را در عمق گفته است. قرآن را چه کسی می‌فهمد؟ کسی که به این معارف رسیده باشد. چرا این را تأکید می‌کنم؟ برای اینکه بعضی گمان می‌کنند علم تفنّن است. علم تفنّن نیست؛ اصل علم برآمده از شهودهای نهایی است و قرار است برای دیگران نقشه راه و راه میان‌بر شود. راه میان‌بر را جدی بگیرید.

● در اصطلاح نماز

حضرت استاد مکرر می‌فرمود: در اصطلاح نمانید. واقعاً هم اصطلاحات پرطمطراق است. البته از باب شوراندن حقایق و معارف، خوب است. اصطلاحات کرّوفر دارد، ولی کرّوفر را کار نداشته باشید. بلکه بدان و اعمال و اجرا کن؛ و بدان و با آن زندگی کن. ابتدا خیلی سخت نگیرید.

● یکی از هزار

از هزار تا یکی را هم عمل کنید، خوب است. سخت نمی‌گیرند؛ چون در ابتدا انسان هر چه بداند و بخواهد اجرا کند نمی‌تواند خوب اجرا کند. آنقدر قیودات و تعشقات و انس‌های ویژه‌ای پیدا کردیم که از ابتدا نمی‌شود همه را عمل کرد، بلکه اگر یکی را هم عمل کنیم خوب است.

● آشکارکننده نقص‌ها

اولین چیزی که من در عرفان نظری دیدم این است که اگر کسی عیبی را در خودش دید، می‌فهمد که این عیب، نقص است. حرف بد و خاطر بد نقص است. همه را می‌فهمد. چرا؟ چون اگر عرفان نظری را خوب بخواند و خوب در این فضا سیر کند و این سه کتاب تمهید و فصوص و مصباح را بخواند، کارش درست می‌شود.

● خیلی دورم!

حداقل کاری که عرفان نظری با او می‌کند، این است که می‌فهمد خیلی دور است و این فهمیدن تشنگی می‌آورد. ولی اگر آن را تبدیل کند به اصطلاح و کرّوفر داشته باشد، به درد نمی‌خورد. در هر علمی، مثلاً در نحو، شما کرّوفر داشته باشی و در اصطلاح بمانی، مفید نیست. در عرفان نظری گوهر ناب به دست آمده و گوهر ناب را داری و این گونه عمل می‌کنی؟ این شقاوت می‌آورد.

● باید بدانیم ولی در آن نمانیم

اگر بدانی و عمل نکنی، شقاوت می‌آورد. باید اینها را دانست. مثلاً در قرآن آمده است: «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ» (ماعون، آیه ۴)؛ وای بر نمازگزاران. نماز را باید خواند، ولی وای بر مصلّین. نماز را باید خواند، اما این که نماز بخوانی، ولی هیچ‌جا خدا را بنده نباشی، اینکه نمی‌شود. «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ» (ماعون، آیه ۴). باید بدانیم و در آن نمانیم. هر کاری برای خودش زحمت دارد. اما باید با آسیب‌هایش جنگید.

● لطف عرفان نظری

لطف عرفان نظری این است که راه میان‌بر درست می‌کند. این (روش) برای افرادی که می‌خواهند به نهایت برسند و کارهای نهایی کنند مناسب است. اما افرادی که به این سطح نرسیدند، مثلاً اول طلبگی‌شان است و هنوز به این مرحله که این کتاب‌ها را بخواند نرسیده‌اند، باز هم استاد می‌فرمود: «ره چنان رو که رهروان رفتند».

● ضابطهٔ خیلی کافی

ایشان به طلبه مبتدی تا منتهی می‌فرمود: ۱. تحصیل. ۲. طهارت. این ضابطه خیلی کافی است. عرفان نظری برای اوج بسیار خوب است، ولی اگر هنوز به آنجا نرسیده نباید کاری کند؟ باید دست به کار شد. من چند بار دیدم ایشان به طلبه مبتدی می‌فرمود: تحصیل و طهارت. به طلبه منتهی هم می‌فرمود: تحصیل و طهارت. ولی طهارت هم مراتبی دارد. ایشان بر اساس مصباح‌الانس، مراتب طهارت را بیان فرموده‌اند.

● تحصیل با جدیت و اشتیاق

ما در طلبگی به دنبال چه هستیم؟ کار علمی کنیم و مجتهد شویم. (در عرصهٔ تحصیل) باید خیلی پرشور حاضر شد و نسبت به تحصیل علم، شوق از انسان بیارد. خودشان هم این شوق را داشتند و می‌گفتند خوب بخوانید. حتی معتقد بودند مقدمات را سریع نگذرانید؛ یعنی متن‌ها را خوب بخوانید. می‌فرمودند: شیوه کار این است که تمام متونی که به عنوان سطوح یک رشته قرار دادند، همه را (خوب) بخوانید. یک نفر قوی است، زودتر می‌خواند و دیگری زمان بیشتری می‌برد. ولی همه را باید خواند؛ در اِعمال و دقت‌هایش. یکی از دوستان آنقدر نحو را خوب خوانده بود، وقتی به لعمه رسید، با اینکه فقه بلد نبود، ولی متن را می‌توانست درست بخواند و بفهمد و حتی به استاد هم اشکال می‌گرفت.

● عجله نکنید

ایشان بیان‌ش این بود، عجله نکنید، چهار کتاب را خوب بخوانید و خودشان نوعاً از کسانی بود که (این‌گونه) درس می‌خواند. ایشان دو سال زیج بهادری را نزد علامه شعرانی خواند. با کتاب بعدی خدمت استاد رفت، درحالی‌که زیج بهادری هم همراه داشت. به استاد فرمود: من دیشب می‌خواستم اِعمال کنم، دیدم نمی‌توانم. جناب استاد، چه کنیم؟ استاد فرمودند: پس یک بار دیگر این کتاب را بخوانیم. باز دو سال دیگر این کتاب را خواندند. اگر ما بودیم، می‌گفتیم این درس را خواندیم و یک دوره کافی است. ایشان گفت: چون کار علمی‌ام زیاد بود، این‌گونه شد.

● مراقبه در کار علمی

مراقبه داشتن، در حین کار علمی، این گونه است که شما درس را برای خدا بخوانید؛ همین کار می شود مراقبه. یعنی کار درسی و علمی را رها نکنید، حتی اگر کار سلوکی دارید. برخی از شاگردان ایشان می فرمودند: ما با حضرت استاد سلوک داشتیم، در عین حالی که هم خانه و هم زندگی و هم زن و فرزند و درس هم داشتیم و از هیچ کدام کم نگذاشتیم. شیوه ایشان این گونه بود. تحصیل منافعی کار طهارت و تهذیب و سلوک نیست. کار درسی ممدّ کار طهارت است. چرا؟ چون تا کار علمی می کنید، کم کم این معارف شما را می کشد و می برد. این درس خواندن ها تعبد نسبت به دین و اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین را زیاد می کند.

● طهارت

ایشان می فرمود: نسبت به استاد و هم بحث چگونه باشید؛ مراعات کنید؛ جانب دین خدا را مراعات کردن؛ گناه نکردن. همه اینها را می فرمود طهارت. گاهی می بینیم آلوده شدیم؛ کدر شدیم؛ اینها را باید برطرف کنیم.

● برخی از بیانات ایشان در باب طهارت

۱. انجام واجبات و ترک محرمات؛

۲. (زیاد) قرآن خواندن؛ توصیه ایشان این بود که هر روز قرآن بخوانید. جوری بخوانید که قرآن خواندن شما تقویم شما باشد. وقتی می بینید که جزء پانزدهم هستید، بدانید که این روز، روز پانزدهم ماه است. توصیه ایشان این بود که روزی یک جز قرآن بخوانید. حتی نفس خواندن قرآن اثر دارد. حتی حل مسائل ادبی قرآن اثر دارد. قرآن خواندن آثار وضعی بسیاری دارد.

با قرآن بودن و حشر با قرآن و خضوع آوردن نسبت به خدا نورانیت می آورد و آثار وضعی فراوانی دارد؛ و بلکه قرآن اولین و آخرین کتابی است که باید بدانیم و بخوانیم. قرآن معیار و میزان ما است. ایشان می فرمود: با قرآن مسائل را حل کنید. اگر شما بخوانید و بگویید، من این کار را در مسائل ادبی در قرآن انجام دادم، من در خدمت تان هستم! یعنی دستورات بعدی را به شما خواهم داد. ایشان برای تشویق به خواندن قرآن این کار را می کرد.



جلسه ۳۴۹ (۴) (۱۵ آبان ۱۴۰۰ / ۳۰ ربیع الاول شنبه)

● مکتب سلوکی علامه حسن زاده رحمت الله علیه

سال گذشته در «عرفان در وادی عمل» به اسم حکیم رسیده بودیم. اسم حکیم به پایان نرسید. به دلیل ارتحال علامه حسن‌زاده رحمت‌الله‌علیه دربارهٔ مکتب سلوکی ایشان بحث می‌کنیم. چرا؟ چون این بزرگواران الگو هستند. هر الگویی که خوش درخشید، باید از او خیلی درس گرفت. هر کس در سنت حوزوی به قله و اوج رسید، او الگو است و برای دیگران راهنمای خوبی است.

● حقیقت عینیت یافته

ممکن است کسی از این و آن بشنود که با تجربه یافتن این‌گونه یا آن‌گونه باش. اینها مسئله ما را حل نمی‌کند. باید الگوها را ببینیم. علامه طباطبایی و حضرت امام را ببینیم. این قله‌ها را ببینیم. اینها راه عینیت یافته است؛ نه اینکه توصیه باشد و شاید برسد یا نرسد. حضرت استاد می‌فرمود: «ره چنان رو که رهروان رفتند.» لذا حضرت استاد حسن‌زاده برای ما الگو است و یک حقیقت عینیت یافته است که در اوج است. ایشان هم در کارهای علمی و هم در کارهای معنوی، در اوج هستند. حتی در تبلیغ هم ایشان در اوج‌اند.

● تبلیغ معارف

ایشان در آمل یک دوره، هشت تا ده جلسه تبلیغی در یک روز داشتند و همچنین سه‌چهار درس هم برای کسانی داشتند که توانسته بودند تحمل کنند و بیایند بالا. راه را نشان می‌دادند که چه کار کنند. از این بزرگوار نباید به این شکل تجلیل شود که ایشان واصل شده و تمام شد. ممکن است بزرگواری خودش رسیده است و تمام یا کسی می‌گوید از کودکی رسیده است و تمام. اما یکی مثل استاد حسن‌زاده که خودش این راه را طی کرده است می‌فرماید: «ره چنان رو که رهروان رفتند.» ایشان هم خودشان به آخر رسیدند و هم دیگران را دعوت کردند تا به آخر برسند.

ما در جلسات قبل توضیح دادیم که چگونه طلبه باید به اوج برسد. ایشان دربارهٔ طلبه مبتدی هم توصیه‌هایی داشتند که به آن می‌پردازیم.

● توصیه‌های سلوکی برای طلبه مبتدی

طلبه مبتدی طلبه‌ای است که به اوج و انتها نرسیده و عرفان نظری نخوانده است و شامل طلبه متوسط هم می‌شود. آیا طلبه‌ای که به اوج نرسیده و عرفان نظری نخوانده است، نباید دست به کار شود؟ ایشان همیشه می‌فرمود: تحصیل و طهارت. این قاعده را دربارهٔ طلبه مبتدی و منتهی بیان می‌کردند. گاهی به جای طهارت می‌فرمود تهذیب و گاهی تقوا.

● تحصیل مانع تهذیب نیست

آیه «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعہ، آیہ ۷۹) به طہارت اشارہ دارد. هیچ آلودگی از آلودگی‌ها نباید در انسان پیدا شود. ایشان درباره مبتدی و منتهی این را می‌گفت. وقتی طلبہ شدید، باید خوب درس بخوانید و عالم و مجتہد بشوید؛ خوب و پر شور هم بخوانید. تحصیل مانع تهذیب و طہارت نیست. بعد از اینکه ایشان این قاعدہ کلی را بیان کرد، چند دستور و برنامه دارند کہ من برنامه‌ها را بہ ترتیب عرض می‌کنم.

۱) انجام واجبات و ترک محرمات

استاد حسن‌زادہ دربارهٔ انجام واجبات و ترک محرمات توضیح و ادبیات دارند و باید بیشتر توضیح دہیم. انجام واجباتی کہ ایشان می‌فرماید حاصل معارفی است کہ از آیات و روایات و عرفان و فلسفہ فہمیدہ‌اند. ایشان می‌فرمود: «علم و عمل انسان‌سازند.» علمی کہ ایشان می‌فرمود تمام سطوح ایمانی و علمی را شامل می‌شود. علم و عمل انسان‌ساز است. صدرا ذیل بحث «اتحاد عقل و عاقل و معقول» عمل و عامل را طرح و آن را حل کردہ است.

علم و عمل انسان‌سازند

حضرت استاد برای اینکه این مسئلہ را تثبیت کنند در این بارہ کتاب نوشته‌اند. ما ہر سخنی می‌گوییم و ہر نیتی کہ می‌کنیم و ہر خطور قلبی کہ داریم و ہر ادراک و عقیدہ و معرفتی کہ داریم، در حال ساختنِ خود ہستیم. این تعبیر عام است و ہم علم و ہم عمل را دربرمی‌گیرد. علم و عمل انسان‌ساز است و ہر لحظہ در حال ساختنِ خود ہستیم. ببینید چگونه خود را می‌سازید.

● تأثیر گناہ بر جان

گناہ، جان را کج و معوج می‌کند. نیت بد کدورتِ جان ایجاد می‌کند.

● اصلاح نیت

در ابتدا نیاید راجع بہ نیت سخت گرفت. «مخلصین» ہمین کہ بگویند من این کار را خالص انجام دادم، ہمین نقص است. آنها باید خلوص را از خدا ببینند. اما اگر کسی در مراحل ابتدایی است، ہمین مقدار توجہ کند کہ خالصانہ انجام دہد، خوب است تا بہ درجات نہایی برسد. مثلاً در منبر رفتن گاهی می‌توان فقط از خدا و برای او حرف زد و گاهی ممکن است در منبر حساب‌های شخصی صاف شود. مواظبت کنید فقط برای خدا باشد و برای خود نباشد. (البتہ بہ وسواس ہم دچار نشوید و کم‌کم اخلاص را پر رنگ‌تر کنید). سعی کنید اعمالتان ابتغاء وجہ اللہ و مرضات اللہ باشد.

● هر لحظه در حال ساختن خودیم

حضرت استاد می‌فرمود: ما شب و روز در حال ساختن خود هستیم؛ حتی در خواب هم خودمان را می‌سازیم و خواب ما هم ریشه در خود ما دارد. اگر من خودم را پاک کنم، خوابم هم پاک می‌شود. اگر من خودم را آلوده کنم، خوابم هم آلوده می‌شود. بوعلی می‌گوید: کسی که زیاد دروغ می‌گوید، اگر در خواب به حقایق برسد، صورت‌گریِ نفسِ دروغ‌گویِ او آن حقایق را برعکس می‌کند؛ یعنی حقیقتی که در عوالم دیگر دیده است، برعکس می‌شود. خواب نمایندهٔ روز و بیداری ما است. لذا وقتی مؤمن قوی شود، خوابش هم قوی می‌شود. ما شب و روز داریم خودمان را می‌سازیم.

● حلال در سطح اول، حرام در سطوح بالاتر

لذا ایشان تمام آنچه از واجب و حرام که در دین آمده است، بر این اساس حل می‌کرد. البته ایشان اینها را از آیات استنباط کرده‌اند. «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (نجم، آیه ۳۹). من قصد ندارم بحث‌های قرآنی و فلسفی و عرفانی آن را مطرح کنم. با این حرف، نه تنها شامل تمام واجبات و محرمات می‌شود، بلکه بالاتر از آن را هم شامل می‌شود. ما اموری داریم که در یک مرحله حرام نیست، ولی در مرحله بالاتر حرام می‌شود. در مرحلهٔ پایین شاید حرام نباشد، ولی برای مراتب بالا حرام است. اگر «مخلصین» بگویند من اخلاص می‌ورزم، خلاف کرده و همین اظهار اخلاص باعث تنزل او می‌گردد. علم و عمل انسان‌ساز است؛ یعنی هر کس با توجه به سطح خود و به حسب خودش، گناهی دارد. بحث حضرت استاد عام است و فقط حرام و واجب سطح ظاهر را شامل نمی‌شود، بلکه به حسب افراد همهٔ سطوح را فرامی‌گیرد.

● مرز انسانیت

ما در اینجا در حد مبتدی سخن می‌گوییم. در سطح مبتدی یعنی گناه نکن؛ واجبات را انجام بده؛ و طبق دین عمل کن. چرا؟ چون اینها مرز انسانیت است و نباید این مرز را شکست. «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»؛ و هر کس از مقررات خدا [پای] فراتر نهد، قطعاً به خودش ستم کرده است. (طلاق، آیه ۱). هر کس از حدود الهی عبور کند و تعدی کند، به خودش ظلم کرده است. چرا؟ چون همهٔ اینها معیار و مرز انسانیت است.

● خودتان را خوب بسازید

ایشان می‌فرمود: خودتان را خوب بسازید. کمتر سالی بر ما گذشت که ده‌بیست بار این حرف را از حضرت استاد شنیده باشیم و همیشه این حرفشان برای ما تازگی داشت. مبنای ایشان این بود و دائماً به همه طلاب تذکر می‌داد و می‌گفت: مواظب باشید در حال ساختن خود هستید و ببینید خودتان را چگونه می‌سازید. ایشان مکرر می‌فرمود: خودتان را اُشترگاوپلنگ نسازید! خلاف نکنید تا به صورت اُشترگاوپلنگ درنیایید.

● اتحاد عمل با عامل

ایشان در طول سالیانی که اشارات و اسفار درس داده‌اند، مکرر توضیح می‌دادند که علم و عمل انسان‌ساز است و انسان در حال ساختن خود است. ایشان در سه فصل آخر اتحاد عاقل و معقول، تمام آیات و روایات را آورده‌اند و می‌فرمود: این همانی است که فلسفه و عرفان به آن می‌رسند که لبّ شریعت است. آن چیست؟ اتحاد عمل با عامل. این خیلی پر معنا است.

● سر سفره اعمال خود مهمانیم

استقامت بورزید و ببینید این مبنا با شما چه می‌کند. اگر انسان با گوشه چشمش کاری کند، سر آن سفره نشسته است. اگر استهزایی کند، سر آن سفره نشسته است. اگر دلی را بشکند، سر آن سفره نشسته است. حالا که این‌طور است، مواظب باشد. لذا ایشان می‌فرمود: «انجام واجبات و ترک محرمات».

● سطوح واجب و حرام

هر کس در هر سطحی که باشد یک واجبات و یک محرماتی دارد. شریعت ابتدا از ما نماز خواسته است و بعد از ما حضور قلب هم می‌خواهد. ایشان برای سطح بالاتر می‌فرمود: تو جفا نمی‌کنی که در نماز به خدا توجه نمی‌کنی و ذهنت جای دیگر می‌رود؟ ایشان به همه سطوح توجه می‌کرد و می‌فرمود: انسان که جلوتر می‌رود، باید مواظبت‌هایش بیشتر شود. خلاصه اینکه هم باید به تحصیل و هم به طهارت توجه داشت؛ شب و روز در حال ساختن خود هستیم؛ علم و عمل انسان‌ساز است؛ باید خیلی مواظب بود و گناه نکرد و واجبات را انجام داد.

□ قرآن خواندن

ایشان می‌فرمود: قرآن خواندن باید تقویم شما باشد. ایشان توصیه می‌کردند که روزی یک جز قرآن بخوانید. من در پранتز می‌گویم اگر کسی توفیق ندارد روزی یک جز قرآن بخواند، از روزی دو صفحه شروع کند و مقید باشد که اگر امروز نتوانستم بخوانم، فردا یا وقت دیگر جبرانم کنم. به گونه‌ای که هر ماه، شصت صفحه خوانده باشد. بعد از مدتی، آن را پنج صفحه و بعد نصف جز و در نهایت به یک جز برساند. قرآن خواندن خیلی پر فایده است.

● معنویت ناب و بی‌دردسر

اگر منطق ناب و حقایق معارفی ناب و بی‌دردسر و بی‌خلل می‌خواهید، در قرآن است. دستور ناب و بی‌دغدغه و بی‌خلل، قرآن است؛ معنویت ناب بی‌دردسر، قرآن است؛ اگر می‌خواهید حالتان خوش شود، قرآن. بعدها می‌بینید می‌شود کل قرآن را یک دور به شکل حال خوش بخوانید.

گاهی استاد دستور می‌داد قرآن را بغل بگیرید و ببوسید؛ یعنی به آن اظهار تعلق کنید. ایشان می‌فرمود: جایی که قرآن هست، هیچ‌گاه پای خود را دراز نکنید و جای قرآن جای مناسبی باشد. ایشان جریان آیت‌الله شیخ محمدتقی آملی را نقل می‌کرد که خدمت مرحوم قاضی رفت. سؤال ایشان این بود که وقتی پایم زیر کرسی است و قرآن می‌خوانم، آیا این بی‌ادبی است؟ مرحوم قاضی گفت: این بی‌ادبی است.

● انس با قرآن

باید با قرآن انس گرفت. گاهی ایشان می‌فرمود: سطح اول، شما لغات قرآن را درست کنید. معمولاً طلاب در قدم اول، چون عربی می‌خوانند و کار می‌کنند، معانی قرآن را می‌فهمند. ولی بهتر این است طلاب کاری کنند که قرآن به جانشان بنشیند.

● گوش جان سپردن به قرآن

در دستورات استاد آمده است که گوش جان به قرآن بسپارید؛ این غیر از خواندن است. گوش جان سپردن به قرآن یعنی من بفهمم قرآن چه می‌گوید. باید دل داد که قرآن چه می‌گوید و باید خودش را سراسر گوش کند و نسبت به قرآن خضوع کند. بگذارید قرآن به جانتان بخورد. قرآن خیلی خوش به ما یاد می‌دهد.

● همه عالم دست خدا است

یک دور قرآن را با این نگاه بخوانید که همه عالم دست خدا است و هیچ وقت شر بر خیر غلبه نمی‌کند، ولو در ظاهر شر پیروزی داشته باشد.

● نتیجه عدم انس با قرآن

چند بحث از نظام احسن را در جایی می‌گفتم و بعد چند مثال از حضرت موسی و ابراهیم زدم. یکی از طلابی که درس‌های غیرطلبگی خوانده بود و بعد طلبه شده بود، گفت: شما با چند مثال می‌خواهید مسئله را حل کنید؟ از لحن بیانش، خیلی به من سخت گذشت. من ناراحت شدم و به او گفتم: شما کمی قرآن بیشتر بخوانید. اگر قرآن بخوانید، مطالبی که می‌گویم در آن هست.

طلبه‌ای دیدم که بعضی از این مسایل را قبول و باور نداشت؛ اینکه اگر کسی گناه کند، سیل می‌آید و بلا نازل می‌شود. من در دلم گفتم او خوب قرآن نخوانده است؛ اگر خوب می‌خواند، این عقیده را نداشت. «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ»؛ و هر [گونه] مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست و [خدا] از

بسیاری درمی‌گذرد. (شوری، آیه ۳۰). «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم، ولی تکذیب کردند؛ پس به [کیفر] دستاوردها [گریبان] آنان را گرفتیم. (اعراف، آیه ۹۶). اگر این آیات را خوانده بود، این‌گونه سخن نمی‌گفت.

● قرآن خواندن عمقی

باید قرآن خواند، چون ذهنمان را درگیر می‌کند. آن باور ذهنی معمولاً در رفتار ظاهر می‌شود و علت عمل می‌گردد. کسانی که مثلاً به امور افسانه‌ای باور دارند، چگونه‌اند؟ به همه آنها باور دارند و بر اساس آن عمل می‌کنند. ما طلاب که قرآن می‌خوانیم، وقتی استمرار داشته باشد، چون معنایش را می‌فهمیم، باید به گونه‌ای باشد که به جانمان برسد و به قلب برسانیم.

● مکاشفه قرآنی

اول ذهن ما را درگیر می‌کند و ذهن نورانی می‌شود و بعد از مدتی جانمان را درگیر می‌کند. یعنی حقیقت جانتان با قرآن انس می‌گیرد. اگر ذهن درگیر شود، نورانی می‌شویم؛ چون قرآن همه‌اش حقیقت است. در این مرحله، عرفا هم می‌گویند: شما می‌توانید با مکاشفاتان آیات را بفهمید. یعنی همین که آیه را می‌بینید، برایتان مکاشفه روی می‌دهد. حضرت استاد می‌فرمود: من داشتم آیه «وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ» (واقعۀ، آیه ۹۴) را می‌خواندم، در همان لحظه دیدم جهنمیان جلوی چشم من هستند و چگونه در عذاب‌اند.

● بخوان و بالا برو

با قرآن ذوق پیدا می‌کنید. ابتدا ذهن درگیر می‌شود. بعد جان درگیر می‌شود. بعد سر، ذوق پیدا می‌کند. اینکه می‌گویند: «إِقْرَأْ وَارْقُ»؛ قرآن را بخوان و بالا برو، هر آیه‌ای درجه‌ای از بهشت است؛ بخوان و بالا برو. واقعاً همین‌طور است.

● قرآن؛ سراسر حکمت

قرآن سراسر حکمت است. همه حقیقت بهشت حکمت است. «أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَهِيَ الْجَنَّةُ وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ بَابُهَا». قرآن ما را دهم‌دم بالا می‌برد. قرآن این‌گونه است. قرآن حتی در بدن و کارهای ما اثر می‌گذارد. در روایات آمده است

که خانه‌ای که در آن قرآن خوانده می‌شود، آسمانیان که به زمین نگاه می‌کنند، از آن خانه نور ساطع می‌شود و آسمانیان نور می‌بینند. حتی همین قرآن خواندن ظاهری این‌گونه است. قرآن خواندن در بدن و ذهن و جان و سرّ ما اثر دارد.

● اثر قرآن خواندن

در روایات آمده است که در خانه‌ای که قرآن خوانده می‌شود، شیاطین رفت و آمد نمی‌کنند. قرآن خواندن مراتب دارد، ولی ظاهر قرآن به باطنش وصل است. ظاهرش چون به آن باطن وصل است، طهارت پیدا می‌کند. لذا می‌گوییم بدون طهارت به قرآن دست نزنید.

● صحبت خدا با انسان

اگر خدا می‌خواست مستقیم با شما صحبت کند، از چه راهی این کار را می‌کرد؟ ما مانند انبیا این توان را نداریم که خدا با ما صحبت کند. اگر خدا می‌خواست با ما مستقیم صحبت کند، می‌شد همین قرآن. خدا با قرآن با ما صحبت می‌کند. شهود هم داشته باشید، آخرش همین است؛ همین شنیده می‌شود؛ همین فهمیده می‌شود؛ چیز دیگری نیست. این را باید درست کرد. راه دیگری نیست. همین آغاز است؛ همین پایان است.

ابن عربی می‌گوید: به خزاین قرآن وصل شدم و از آنجا خبر می‌دهم. این ظاهر قرآن به آنجا وصل است. کسانی که اهلش هستند، این‌گونه می‌یابند.

قرآن تنها متن دینی است که الفاظش بعینه از خدا است. قرآن تمام الفاظش از خدا است.

● نشستن با خدا

اگر کسی بخواهد با خدا بنشیند، از این بهتر چه می‌خواهد؟ هم دستور، هم عقاید پاک و هر چه می‌خواهیم در قرآن هست؛ پس چرا قرآن نمی‌خوانیم؟ حضرت استاد به همه اینها توجه داشت. مطالبی که بیان کردم، توضیحات ایشان است.

● عطش معنوی

حتی تا جایی ممکن است انسان چنان عطشی دارد که دوست دارد بیش از یک جز در روز بخواند. بلکه برخی هر سه روز یک ختم قرآن داشتند. نه اینکه برنامه‌اش باشد، بلکه تشنگی معنوی، او را می‌کشاند. چنین شخصی بعد می‌بیند «فَازَ ثُمَّ فَاَزَ» است؛ نه اینکه فقط تکرار شود. دم‌به‌دم القای معنوی و پیش‌رفتن است. خیلی‌ها این‌گونه‌اند.

● روزی یک جز قرآن بخوانید

این را برای خود برنامه کنیم و روزی یک جز قرآن بخوانیم. این نوع (عمل کردن) پیش خدا رفتن است؛ از خدا شنیدن است. این برنامه را داشته باشیم.



جلسه ۳۵۰ (۵) (۲۲ آبان ۱۴۰۰ / ۷ ربیع الثانی / شنبه)

● توصیه‌های سلوکی برای طلبه مبتدی

پس از ارتحال علامه ذوالفنون حسن‌زاده آملی رحمت‌الله‌علیه، در عرفان در وادی عمل به مکتب سلوکی ایشان می‌پردازیم. در حوزه چنین الگوهایی به بار نشست‌اند و عینیت یافته‌اند و به مقامات عالی رسیده‌اند. چنین شخصیت‌هایی برای دیگران الگو و راهگشا هستند و معمولاً راهی را که خودشان طی کرده‌اند، توضیح می‌دهند. لذا بررسی مکتب سلوکی ایشان ضرورت دارد.

ایشان می‌فرمودند: «ره چنان رو که رهروان رفتند.» ما مشتاقان علم را دیده‌ایم که از «ضَرْب، ضَرْباً» شروع کردند و به مراحل نهایی رسیدند. بنابراین، باید به نحوه عمل این بزرگان توجه کرد که چگونه عمل کرده‌اند. باید علاوه بر کارهای علمی، آهسته‌آهسته طهارت و تهذیب را ادامه داد و به نهایت رساند. حضرت استاد هم برای مبتدی‌ها و هم برای منتهی‌ها دستوراتی داشتند. مبتدی کسی است که عرفان نظری نخوانده است. اکنون به دستوراتی که برای مبتدی‌ها داشتند می‌پردازیم.

۱) تحصیل و طهارت

طلبه دو کار اصلی دارد: یکی تحصیل و کار علمی جدی و دیگری طهارت معنوی. معنای طهارت واضح است و منظور، آن طهارت قرآنی است که دل از هر کدورتی پاک شود. رفتار و خُلقیات و نِیات و اعتقادات ما از هر گونه ظلمت و تاریکی پاک شود. باید به لحاظ قلبی طهارت پیدا شود. طهارت و تحصیل دستور کلانی است که در دستورات بعدی باز می‌شود. ایشان می‌فرمود: ما شب و روز داریم خود را می‌سازیم. این بیان ایشان، خیلی معنا دارد که علم و عمل انسان سازند. بنابراین، گناه کردن و خطا کردن یعنی ما عملاً خود را بد می‌سازیم. حتی نیت‌هایی که به لحاظ سطح اول مباح است، کدورت می‌آورد. از ابتدا باید شروع کرد و کم‌کم به عمق رفت. نیات و خطورات و بسیاری از اعمال قلبی را باید درست کرد. ما در بحث «عمل مطلق» در عرفان در وادی عمل درباره این موضوع صحبت کردیم.

۲) قرآن خواندن

حضرت استاد معتقد بود هر طلبه باید هر روز یک جزء قرآن بخواند.

۳ حرف شنیدن

ایشان نسبت به طلبه‌های مبتدی و متوسط این نظر را داشت که «باید حرف شنید» و باید سخن‌های مناسب فضای روحی معنوی شنید. برخی از حرف‌ها که می‌شنویم ما را تنزل می‌دهد. اما برخی از سخن‌ها مناسب فضای روحی معنوی است و چشم و گوش ما را باز می‌کند و به مراحل بعدی می‌کشاند. باید حرف‌هایی از سنخ معارف شنید تا فضای معنوی ما سامان یابد.

● اعتقاد پاک

ایشان معتقد بود همین فلسفه‌ای که می‌خوانید و اصطلاحاتی که یاد می‌گیرید و واجب‌تعالی و صفاتش را اثبات می‌کنید، همین‌ها شما را می‌شوراند. یعنی یک باور عقلانی می‌آورد که «عالم دست خدا است». تا همین اندازه دانستن این مطالب خیلی مباحث را روشن می‌کند. انسان ابتدا معارف را به صورت علمی می‌شنود؛ کسی که در مسیر معارف دینی با رویکرد معنوی است تا این را می‌شنود، یک نتیجه مستقیم بین در آن هست. تا این را ادامه دهد، جان را شخم می‌زند و این خیلی اثر دارد. این همان اعتقاد پاک است. «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»؛ سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود و کار شایسته به آن رفعت می‌بخشد. (فاطر، آیه ۱۰). اعتقاد پاک است که ما را بالا می‌برد. اعتقاد پاک نسبت به ملکوت و حقایق ماورائی، چشم ما است و موجب دیدن ماوراء می‌شود و موجب فهم درست می‌شود.

لذا ایشان تاکید می‌کرد «حرف بشنوید». نفس این شنیدن انسان را می‌شوراند و دید او را تغییر می‌دهد. اول عقلانی است و بعد از مدتی می‌بیند که دل هم با آن گره خورده است. ضمن بحث «ایمان» بیان شد یکی از راه‌های تحصیل ایمان، علم است.

● کرنش به حقیقت

اگر علم خوب بیاید، فطرت ما حقیقت‌جو است و نسبت به حقیقت کرنش دارد. فطرت ما حقیقت‌جو است. نظام عالم این‌گونه است. تا این را می‌بیند، بر اساس آن باور می‌کند. اساس فطرت ما این است.

● باور قلبی

فرعون یقین داشت که موسی حق است، اما علو و استکبار نگذاشت همراهی کند. «وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا»؛ و با آنکه دل‌هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند. (نمل، آیه ۱۴). فطرت انسان،

وقتی دید چیزی هست، همراهی می‌کند. این‌طور نیست که بگوید هست که هست؛ من چه کار کنم! بلکه بر اساس آن تعامل می‌کند و این می‌شود باور قلبی. لذا ایمان هم افزوده می‌شود.

● شکوفایی فطرت

نفسِ دانستن و مکرر دانستن، فطرت ما را شکوفا می‌کند. یعنی فطرتی که ما داریم و مکرر می‌شنویم خوب جا می‌افتد. بعد بر اساس آن تعامل می‌کنیم. بعد از مدتی باور قلبی سنگین پدید می‌آید و این می‌شود ایمان.

● علم؛ راه میان‌بر

بنده معتقدم یکی از راه‌های میان‌بر برای رسیدن به ایمان قوی همین علم است. ولی باید دانست که با علم چگونه تعامل کنیم. برخی در علم، درگیر الفاظ می‌شوند و در علم به دنبال حقیقت نیستند. در برخی جدل خیلی پررنگ است و مجادله می‌کنند و از این کار لذت می‌برند. برخی طالب حقیقت‌اند و از علم حقیقت می‌خواهند. در علم این خاصیت هست که ما را به حقیقت برساند. اما برخی از علم جدل می‌خواهند. برخی از علم شئون اجتماعی می‌خواهند! هر یک از اینها لوازمی دارد.

علم برای این است که ما را بشوراند؛ علم برای این نیست که انسان و جاهت اجتماعی پیدا کند، بلکه اگر وجاهتی پیدا شد، باید این وجاهت خرج علم شود، نه اینکه علم خرج وجاهت اجتماعی شود. ما به دنبال این هستیم که حقایقی بر ما منکشف شود. علم حصولی است، ولی ما را به سمت حقیقت می‌کشاند.

● دیدن ماورا

صدرا قبل از تفسیر قرآن، مفاتیح‌الغیب را نوشت. این کتاب که شامل اندیشه‌های فلسفی و عرفانی است، به عنوان مقدمهٔ تفسیر صدرا است؛ چون صدرا معتقد بود که اینها برای فهم قرآن لازم است. حضرت استاد می‌فرمود: حرف زیاد بشنوید. این شنیدن جان ما را شخم می‌زند. چشم ما چگونه محسوسات را می‌بیند، همین‌طور جان ما با علم ماورا را می‌بیند. اگر کسی رسید و شهود داشت، خوشا به حال او. اما ما که معمولاً شهود نداریم، راهش علم حصولی است.

● ایمان برتر

بعضی‌ها علم حصولی را خیلی می‌کوبند. با همین علم حصولی باید چشم و گوش باز شود و فهمید جریان چیست و چگونه باید کار کرد. در قرآن آمده است باید توکل کنی؛ همه چیز دست خدا است. ما می‌شنویم که همه چیز دست خدا است، این علم است؛ اما اگر به صورت شهودی به این امر برسیم، می‌شود ایمان برتر. باید زیاد حرف شنید.

● محرومیت

برخی طلاب سالیان سال در حوزه درس خوانده‌اند، اما از معارف هیچ نشنیده‌اند! این خیلی حیف است و محرومیت است. در حوزه حتی کار لغوی کردن، خدمت به دین است و ارزش دارد، اما نباید کمی در باب معارف حرف شنید؟ این احتیاج دارد به حرف شنیدن.

● حل مسائل پیچیده

سنت معقول در حوزه، قرار است این راه را باز کند و این کار را انجام داده است. اول بدایه و نهاییه خوانده می‌شود، بعد می‌بینید خیلی از مسائل حل شده است. بوعلی در اشارات بحث جود الهی را توضیح می‌دهد که خداوند متعال چگونه جواد است و فیاض علی الاطلاق بودن حق تعالی را توضیح می‌دهد. اگر در معارف جلو بیایید، بسیاری از مسائل حل می‌شود. نود تا نود و پنج درصد آنچه در متون دینی آمده است حل می‌شود. در مباحث حکمت متعالیه ضمن بحث «تحقق فلسفه اسلامی» توضیح دادیم، عمده مباحث معارفی دین با مباحث حکمی و عرفانی، که صدرا آورده است، حل می‌شود. مثلاً مسئله بداء که مسئله پیچیده‌ای است، با مبانی حکمت متعالیه حل شده است. ذهنیت درست پیدا کردن مهم است که با تحصیل علم حاصل می‌شود. با ذهنیت غلط هر چه عبادت انجام شود، درست نیست.

● چرا الان؟

یکی از شاگردان امام صادق صلوات الله علیه ظاهراً در سن پیری از امام می‌پرسد: آیا خدا جسم است؟ امام می‌فرماید: آیا الان وقت پرسیدن این سوال است؟ یعنی این مسئله را باید در جوانی درست می‌کردی و بر اساس آن عمل می‌کردی نه الان. باید حرف شنید. اگر تصویر ما در فضای ذهن درست شود، باعث می‌شود تعاملات ما هم با عالم درست شود. مثلاً کودکانی که احساس می‌کنند غول وجود دارد، مخصوصاً در شب، با آن تعامل می‌کنند. بر مبنای یک امر موهوم تعامل می‌کنند. خاصیت علم و به‌دست آوردن تصویر درست، باعث تعامل درست می‌شود.

● مو را از ماست کشیدن!

حضرت استاد می‌فرمود: من کتاب معرفت نفس را نوشتم؛ چرا؟ چون کاری مهم‌تر از خودسازی نداریم و خودسازی مبتنی بر خودشناسی است. لذا باید یک دوره در باب نفس حرف شنید تا ببینیم که چگونه اثر دارد. یک دور این مباحث را بخوانیم مشاهده می‌کنیم که چقدر اثر دارد و چقدر انسان را به دقت و ظرافت می‌کشد. و بعد انسان می‌فهمد که اتحاد عمل و عامل چگونه اثر می‌کند. قبل از دانستن این مباحث دقت و ظرافت نداشت، اما پس از دانستن این مباحث، نسبت به خودش مو را از ماست می‌کشد. اول خودشناسی و بعد خودسازی است.

● هر روز یک نکته معرفتی بشنوید

باید معارفی از سنخ معنویت یا معارف معنوی را شنید؛ معارفی که رنگ و بوی معنویت داشته باشد. آنچه قرآن و دین از معارف گفته است، چه در ملک و چه در باب انسان کامل و چه در باب معاد و چه در باب خداوند، همه از سنخ معارف است. باید حرف شنید. حرف شنیدن اثر دارد. انسان باید در این خصوص حرف زیاد بشنود تا نگاهش تغییر کند. همین ادامه پیدا کند، به تدریج تبدیل می شود به ذکر. ابتدا ذهن را درگیر می کند و بعد جان را. بعضی از بزرگان تأکید دارند هر روز یک نکته معرفتی و معنوی بشنوید.

● پایگاه معرفت

حضرت استاد از پایگاه معرفت شروع می کنند. یعنی فضای معرفتی را خوب می بستند و بعد کار را شروع می کردند. ایشان ابتدا، اتحاد عاقل و معقول را توضیح می دادند و بعد می گفتند شب و روز در حال ساختن خود هستیم. از پایگاه محکم عقلانی و دینی و شهودی شروع می کردند و پایه را محکم می کردند.

من به تجربه دیده ام، کسانی که بدون پایگاه معرفتی، در فضای اخلاقی و روحی افراد را نگاه می دارند، اینها افراد را سست بار می آورند؛ مگر کسی که به صورت جبلّی، مُنّه ذاتی نسبت به معنویت دارد و تا چند کلمه می شوند، پرواز می کند. این راه بسته نیست، اما افراد را متوسط بار می آورد. ولی راه درست، معرفتی است که به عمق می رساند. ما مکرر دیده ایم، ایشان اندیشه هایی دارد و توحید ناب را می فرمود و چقدر از این توحید ناب استفاده می کرد و همه اش می شد عشق و حال. اما عشق و حالی که سراسر معرفت است. شما الهی نامه ایشان را ببیند که چقدر از فضای معرفتی اشباع شده است، اما همه اش معنویت است.

● منطق پشت سر عمل

در حوزه برخی خیلی زود در حدّ عمل سیر می دهند. این خوب است، ولی سیر نازل است. مثلاً در برخی از مجالس با ثواب و حورالعین کار را حل و فصل می کنند. اینها هست و پابرجا است، ولی آنها نمی دانند ثواب چیست و نمی دانند که همین الان هم ثواب برایشان هست. عمل بر مبنای منطق نازل در همین حد است. اما اگر کسی معرفت افراد را بالا ببرد، آن وقت عمل بالا می رود و عمق پیدا می کند. منطق پشت عمل است که موجب ارتفاع عمل یا ضعف آن می شود. عمل گاهی بالا می رود و گاهی پایین می آید و این بالا و پایین شدن ها به خاطر منطق پشت سر عمل است.

● دست به کار شو!

پس این سبک، ما را به این نتایج می‌رساند: ۱. نگاه ما را تغییر می‌دهد. ۲. باور قلبی برای ما می‌آورد. ۳. به ذکر تبدیل می‌شود. ۴. حضرت استاد می‌فرمود: تا می‌دانی، دست به کار شو. وقتی فهمیدی، دست به کار شو؛ چرا ایستادی؟

● عزم جدی

ایشان در علم توقف نمی‌کرد. همین امر در ایشان باعث شد که یک عزم جدی داشت و در کمتر کسی من چنین عزمی دیدم. مثلاً علام طباطبایی به ایشان فرمود یک چله بگیر. ایشان هشت‌ده چله را به هم وصل کردند. ایشان می‌دانست چه خبر است و کوتاه نیامد. لذا توصیه ایشان این بود که حرف بشنوید.

● شخم خوردن جان

طلاب سال اول طلبگی هم می‌توانند و باید حرف بشنوند. اما اینکه حرف را از چه کسی بگیرند مهم است و اینکه چه سنخ حرفی بشنوند. این حرف‌ها را باید شنید تا جان شخم بخورد و شورانده شود. ایشان همیشه می‌فرمود: «العلم امام العمل.» این علم خودش شده است حقیقت. علم پیشوا است؛ علم حصولی او تبدیل شده است به علم شهودی.

● قانع نشو!

ایشان یک اصلی داشت. اینکه انسان مقام فوق مجرد دارد. یعنی انسان در هیچ جایی توقف ندارد. ایشان این موضوع را یک فصل مستقل کرده است و به آن پرداخته است. ملائکه حد یقفی دارند، اما انسان هیچ حد یقفی ندارد. یعنی، به هر جا رسیدی توقف نکن! هر چیز معنوی به تو دادند، قانع نشو!

● بس نیست!

حضرت استاد مبانی دینی و فلسفی آن را هم بیان کردند. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه می‌فرمایند: «كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ»؛ هر ظرفی وقتی چیزی در آن گذارند، گنجایش خود را از دست می‌دهد، مگر ظرف دانش که با افزودن آن گنجایشش بیشتر می‌شود. (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۰۵). بعضی‌ها تا به یک جایی و مرحله‌ای می‌رسند می‌گویند «بس است» من رسیدم و تمام شد. اما در کار حضرت استاد، «بس است» وجود نداشت.

● سلوک ابدی

ایشان خبر داشتند که حقیقت عالم چگونه است. ایشان هم در کار علمی و هم در کار معنوی، در هر دو می‌گفتند: «قانع نشو!» این یک شیوه است که در مکتب ایشان به جایی قانع‌شدن وجود ندارد. می‌توان گفت تجلی ذاتی، ولی در آنجا هر قدر جلو بروی، تمام نمی‌شود.

توصیه بنده این است که طلاب از همان ابتدا باید حرف بشنوند. مثلاً کلمات حضرت امام (ره) معنوی‌معرفتی و از سنخ سلوک است. از علامه طباطبایی و از حضرت استاد حسن‌زاده بهره بگیرید و استفاده کنید.

● الهی‌نامه

من به طلاب مبتدی توصیه می‌کنم الهی‌نامه حضرت استاد حسن‌زاده را بخوانند. به شما نگاه و خط و میل می‌دهد و نوعی کشش به سمت معارف معنوی به‌دست می‌دهد. اما وقتی طلبه جلوتر رفت، باید معقول بخواند.

● کار سلوکی جدی

اگر طلبه بخواهد کار سلوکی جدی کند، باید معقول بخواند. البته بعدها اگر ادامه دهد، جوری می‌شود که فضای معرفتی‌اش، فضای معنوی دارد. وقتی به شرح فصوص برسد، می‌بیند که همه‌اش فضای معرفتی و معنوی است.



جلسه ۳۵۱ (۶) (۲۹ آبان ۱۴۰۰ / ۱۴ ربیع‌الثانی / شنبه)

● مکتب سلوکی علامه ذوالفنون حسن‌زاده آملی

امسال به جای بحث از اسمای حسناى الهی، به‌دلیل ارتحال علامه ذوالفنون حسن‌زاده آملی رحمت‌الله‌علیه به مکتب سلوکی ایشان می‌پردازیم. اولین نکته‌ای که از ایشان نقل کردیم این بود که «ره چنان رو که ره‌روان رفتند». سپس نسبت به کسانی که مراحل را طی کرده‌اند (و به عرفان نظری رسیده‌اند) نکاتی را بیان کردیم.

این بزرگان الگوهای عینی ما هستند؛ یعنی این راه را خودشان رفته‌اند و تجربه‌های فراوانی به‌دست آورده‌اند و خودشان نماد دستوراتی هستند که توصیه می‌کنند. به صورت عملی هم اجرا شده و به اوج و قله رسیده‌اند. بنابراین، جا دارد که به مکتب سلوکی آنها بپردازیم.

حضرت استاد می‌فرمود: «ره چنان رو که رهروان رفتند.» فعالیت درسی و بحثی باید داشت و در کنار آن باید به سمت عمل و سلوک و تهذیب و طهارت هم خیز برداشت. ایشان هم برای طلبه‌های مُنتهی و هم برای کسانی که تازه شروع کرده‌اند و مبتدی و متوسط‌اند، توصیه‌هایی داشتند. اکنون به توصیه‌هایی که به عموم طلاب داشتند می‌پردازیم.

● دستور اول تا سوم

(دستور اول:) پایه اصلی سخنان حضرت استاد، تحصیل و طهارت است. این دو باید با هم جمع شوند. ایشان بر انجام واجبات و ترک محرمات تأکید می‌کردند. ایشان می‌فرمودند ما با علم و عمل خود را می‌سازیم؛ ببینیم چگونه خود را می‌سازیم. علم و عمل شامل نیات و خطورات هم می‌شود و از واجبات و محرماتی که در شریعت آمده فراتر می‌رود. دستور دوم قرآن خواندن و دستور سوم حرف شنیدن است.

● حرف شنیدن

باید حرف شنید. طلبه در آغاز راه نباید بگوید که چیزی نخوانده‌ام؛ بلکه باید در کنار دروس طلبگی در بحث‌هایی شرکت کند که بار معرفتی سلوکی دارد. الحمدلله الان به گونه‌ای است که فایل‌های صوتی خیلی خوبی فراهم است که انسان می‌تواند آنها را گوش دهد. از این طریق انسان می‌تواند حرف بشنود و باید کارهایی را انجام دهد که لطف معرفتی معنوی سلوکی دارد.

● الهی‌نامه

خوب است از این دست آثار را انتخاب کند و با آنها مأنوس شود. مثلاً الهی‌نامه استاد حسن زاده را بخواند. این کتاب در سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۰ نوشته شده است که ایشان چله‌های سنگین می‌گرفتند. الهی‌نامه احوال معنوی ایشان است که نگاشته شده است. این کتاب را باید بر اساس معرفت خواند؛ یعنی باید بنیادهای معرفتی‌اش پابرجا باشد.

● معرفت نفس

طلبه در سال سوم چهارم می‌تواند معرفت نفس را شروع کند. اکثر طلبه‌ها با دیپلم وارد حوزه می‌شوند و از سال سوم چهارم هم می‌توانند بدایه‌الحکمه را شروع کنند. وقتی بعضی از شاگردان از ایشان می‌پرسیدند برای مردم از کجا شروع کنیم؟ ایشان می‌فرمودند از معرفت نفس. خود ایشان هم از معرفت نفس شروع می‌کردند.

کارهای علمی معرفتی حتماً باید در کار ما باشد. هر هفته باید حرف بشنویم. هر هفته باید دوسه فایل صوتی گوش داده شود. به گونه‌ای که با این حرف‌ها درگیر شود.

● تعامل طهارتی

در کنار این حرف‌ها، حضرت استاد توضیحاتی با عنوان جوانب کار علمی داشتند. هر کس در هر کاری که هست، به تناسب کارش، چه طلبه و چه بازاری و چه کارمند، معمولاً یک ساعت مستوعبی (همه‌شمول) دارد برای کاری که انجام می‌دهد. مثلاً طلبه در طول روز حداقل هشت‌ده ساعت درگیر کار علمی است. یعنی یا استاد دارد یا کتاب می‌خواند یا مباحثه دارد. این هشت‌ده ساعت خیلی مهم است. با این زمان طولانی چه کار کنیم و چگونه با آن تعامل طهارتی کنیم؟ تعامل علمی باید سر جای خودش باشد، ولی آن هشت‌ده ساعتی که بیشترین درگیری با آن داریم، در طهارت باید محور باشد. چون یک بار و دو بار نیست، بلکه هر روز است و هر بار در حال تعامل در این فضاها هستیم: گاهی با هم‌جهره‌ای و گاهی با خانواده. در تحصیل طهارت این نکته را خیلی مراقب باشید.

اگر با خانواده بداخلاقی کنید، این بداخلاقی آدم را بیچاره می‌کند.

● قاعده کلی

قاعده کلی این باشد آنجایی که بیشترین درگیری و تعامل و بیشترین ساختنِ جان را دارید، آنجا را مواظب باشید. بر آن مبنایی که حضرت استاد می‌فرمود: علم و عمل انسان‌ساز است و ما دائماً در حال ساختن خود هستیم. چرا نسبت به هم‌بحث خود بداخلاق می‌شوی؟ چرا وقتی می‌فهمی که حق با او است، کوتاه نمی‌آیی؟ چرا راه باز می‌کنی که به شکلی از آن مخمضه فرار کنی؟ چرا با همسرت این‌گونه بداخلاقی می‌کنی؟

● بهترین راه خودسازی

بهترین راه خودسازی این است که در کنار همسرت باشی و خودت و زندگیت را هم آباد کنی! هم خدا خشنود شود و هم خودت را آباد کنی. اینجا بهترین جا و بهترین راه برای خودسازی است. خانواده حالا دو تا حرف زد، چرا اینقدر آن را کش می‌دهی.

آقازاده آیت‌الله بهجت نقل می‌کرد، یک بار خانم ایشان تندی کردند و آقازاده ایشان گفت: من می‌دیدم که حق با پدر است، ولی پدر چیزی نگفت. بعد از پدر پرسید چرا جوابش را ندادید؟ ایشان فرمود: فکر می‌کنی من جواب بدهم، تمام می‌شود. چرا ادامه بدهم. خیال می‌کنی تمام می‌شود. تمامش کن! هرچند حق با تو باشد. باور کنید هر جا که حق با شما باشد و کوتاه بیايید، خانم‌تان یاد می‌گیرد که در شما انصاف و خضوع است؛ یاد می‌گیرد. اگر هم یاد نگرفت، بگذارید ادامه دهد!

بنده‌خدایی می‌گفت من با الاغ، عالمی را با همسرش از یک منطقه به منطقه دیگری می‌بردم. در طول این مسیر خانمش دائماً از آن عالم ایراد می‌گرفت و می‌گفت: خدا تو را ذلیل کند. این عالم هیچ حرفی به همسرش نزد. در مسیر

نزدیک به امامزاده‌ای رسیدند آن زن گفت: ان شاءالله این امامزاده تو را بکشد! فقط در اینجا آن عالم به او گفت: امامزاده هیچ‌وقت آدم نمی‌کشد!

نسبت به همه آن توهین‌ها او فقط همین جمله را به زبان آورد. آن شخص به عالم گفت: با این وضعیتی که این زن دارد، چرا طلاقش نمی‌دهی؟ او گفت: شرّ این خانم را جز من کسی نمی‌تواند جمع کند. من باید خودم تحمل کنم. این عالم در حال آبادکردن خودش بوده است.

● همراهی نه زودباوری

«وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَذْنُ قُلْ أَدْنُ خَيْرٌ لَّكُمْ»؛ و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: «او زودباور است.» بگو: «گوش خوبی برای شماست.» (توبه، آیه ۶۱). رسول‌الله می‌دانست این‌گونه نیست، ولی همراهی می‌کرد. یعنی همین که رسول‌الله گوش می‌دهد، گمان نکنید که نمی‌داند چه خبر است. او می‌دانست، ولی با آنها همراهی می‌کرد.

تعامل با همسر در طلبگی خیلی مؤثر است.

● ۴. آبادکردن سحر

حضرت استاد خیلی بر آبادکردن سحر تأکید داشتند. بحث‌های سلوکی فنی‌ای دارد که کمی از آنها خواهیم گفت. سحر را آباد کنید.

● خلوت کردن با خدا

شما در طول روز چندین ساعت نزد این استاد و آن استاد می‌روید و درس می‌گیرید؛ یک ساعت هم پیش خدا بروید، خدا به شما درس دهد. منظور خلوت کردن با خدا است. سحر بهترین زمان برای خلوت کردن با خدا است. سحر را آباد کنید، همه چیزتان آباد می‌شود.

● سحر

منظور از سحر، نیم ساعت یا چهل و پنج دقیقه قبل از اذان صبح تا طلوع آفتاب که شامل بین‌الطلوعین هم می‌شود. بین‌الطلوعین خیلی مهم است که باید آن را آباد کرد. این رفتار عمومی ما شود. برخی گفته‌اند هر کس به قدری که توان دارد شروع کند. از اول نباید به خود فشار آورد. مثلاً حضرت امام نیم ساعت بعد از بین‌الطلوعین می‌خوابیدند. هر

کس به قدری که توان دارد، از این فرصت استفاده کند؛ توان خود را ببیند و خلاف توان نباشد. اما باید (نفس را) عادت داد.

● یک دقیقه یک دقیقه!

اگر کسی بتواند بیست دقیقه قبل از اذان صبح بیدار شود و نماز صبح را بخواند و کمی تعقیبات را ادامه دهد، برای شروع خوب است. کم کم زمان را زیاد کند تا همه بین الطلوعین را بگیرد. بدن برنامه خواب را به حسب عادت تنظیم می کند. یعنی حتی کسانی که نمی توانند سحر بیدار شوند، یک دقیقه یک دقیقه بدن را عادت دهند تا زمان بیدار شدن به بیست دقیقه قبل از اذان صبح برسد.

● کسی که سحر ندارد، ز خود خبر ندارد

تأکید استاد این بود که «کسی که سحر ندارد، ز خود خبر ندارد». چون سحر وقت خلوت است. انسان در طول سال گه گاهی وقت خلوت پیدا می کند. مثلاً گاهی در شب قدر این اتفاق می افتد. گاهی در سفر به مشهد احساس می کند توانسته است بین خودش و خدا یا امام معصوم خلوت کند و ارتباط برقرار کند.

گویا تمام زندگی پر از اشتغالات است و انسان گه گاهی در برخی از موقعیتها فرصت خلوت و کار معنوی پیدا می کند، مانند شب قدر یا زیارت رفتن. اما سحر، وقت خلوت هر روز است. ممکن است ده سحر بنشینیم و حالی دست ندهد. اشکال ندارد.

● برنامه برای سحر

انسان باید برنامه سحر داشته باشد. وقتی برنامه باشد، وقت خلوت پیدا می شود. هر کس سحر ندارد، ز خود خبر ندارد، به این امر اشاره می کند. این برنامه به قدری جذاب است و نورانیت دارد که انسان را به حدی می رساند که احساس می کند تمام روز یک طرف و سحر یک طرف. حتی گاهی حاضر است از روز بیفتد ولی از سحر نیفتد. اگرچه انسان باید برنامه درسی و بحثی را هم در نظر بگیرد. اما نوع تشنگی و علاقه و اینکه جان را صیقل می زنیم و نورانی می کنیم، در سحر محقق می شود.

● از سالک سر می رود، ولی سحر نمی رود

برخی کل روزشان را سحر کرده‌اند و همه لحظاتهمان خلوت است. اما معمولاً باید از سحر شروع کرد. حضرت استاد گاهی می‌فرمودند: «از سالک سر می‌رود، ولی سحر نمی‌رود.» سحر به این شکل که کسی ممکن است خوابش بگیرد، در شرایط نشسته می‌خوابد تا برنامه سحرش به هم نخورد؛ البته با حفظ شرایط بدن.

● اهمیت برنامه سحر

اهمیت برنامه سحر خیلی زیاد است. برنامه سحر در نهایت می‌شود حدود دو ساعت. شهید مطهری رحمت‌الله‌علیه در این اواخر سه تا سه ساعت و نیم برنامه داشتند. اما کسی که می‌خواهد دست به کار شود، در آغاز به هر مقداری که طبع و بدنش کشش دارد، به همان مقدار برنامه‌ریزی کند (و به خود زیاد فشار نیاورد). اگر کسی به هر نحوی برای نماز شب برنامه‌ریزی کرد و نشد، بعداً قضای آن را را به‌جا بیاورد.

هر چه سن بالاتر می‌رود، رطوبت رأس کمتر می‌شود و می‌تواند راحت‌تر بلند شود. هر بدنی که بیشتر گرم باشد، زودتر بلند می‌شود. برنامه داشته باشید و آن را به هم نزنید.

● استفاده از گوشی در سحر ممنوع!

این‌طور هم نباشد که وقت سحر بلند شوید و این گوشی موبایل دست‌تان باشد و جواب این و آن را بدهید. مطلقاً از این کار پرهیز کنید. یعنی فقط با خدا بنشین (و اغیار را از دل بیرون کن).

حتی اگر کسی هیچ کاری نکند و فقط با خدا بنشیند و رو به قبله بنشیند، همین مقدار کافی است. خود این زمان اثر دارد.

● راهبری سحر

کسی که سحر دارد و بین‌الطلوعین بیدار است، همین سحر و بین‌الطلوعین راهبر است و به او خط می‌دهد که چه کار کند و چه کار نکند. یعنی همین که مناسبت پیدا کردید، القائاتی می‌آید که انسان خودش می‌فهمد. سحر راهبر انسان است؛ به این معنا که به او خط می‌دهد و می‌گوید چه کار کند. درست مانند استاد که به او می‌گوید چه کار کند، سحر هم خودش راهبر او می‌شود.

استاد حسن‌زاده شعری دارند با عنوان «یمن سحر». «از یمن سحر راه نمودند حسن را». خودشان هم می‌فرمودند: سحر داشته باشید؛ سحر به شما می‌گوید که چه کار کنید. سحر هم قوت و غذای جان است و هم راهنما. «از سالک سر برود، سحر نرود». «آنکه سحر ندارد، ز خود سحر ندارد». «الهی، خروس را سحر باشد، حسن را نباشد». چرا؟ این امر را در درس‌هایشان توضیح داده‌اند.

● بهترین وقت خلوت

این مطالب هم اسرار است و هم چشم و گوش را باز می‌کند. ما این مطالب را هم در شریعت داریم و هم در سلوک. سحر، خلوت است. بهترین وقت خلوت سحر است. برای ما خلوت می‌آورد.

● قوت و غذای جان

سحرهم قوت و غذای جان است و هم راهبر. اگر سحر درست شود، همه چیز را آباد می‌کند. باور کنید اگر کسی برنامه سحر را ادامه دهد، همین سحر خودش را در روز سرریز می‌کند.

● تأثیر زمان و مکان

نفسِ وقت و مکان اثر دارد، مانند حضور در حرم یا مساجد که حال را خوش می‌کند. چرا؟ چون محل رفت و آمد ملائکه است و دل در آنجا آباد می‌شود. هر جا اشراق نور مؤمن باشد، آنجا آباد می‌شود. القائنات خوش دارد. جلسه حرام القائنات بد دارد. یعنی دم‌به‌دم القائنات شیطانی می‌آید؛ چه بخواهی چه نخواهی! همان‌طور که مکان تأثیر دارد، وقت هم تأثیر دارد.

● ابن‌الوقت و أوالوقت

«اوقات را در تأثیر دعا و احوال داعی، دخیلی بسزا است و اگر ابن‌الوقت و بالاتر از آن أوالوقت شده‌ای طوبی لک و حسن مآب» (فصل پنجم رساله نور علی نور، ص ۵۶). اگر کسی اهلش باشد، می‌داند از هر وقتش چگونه استفاده کند. اگر کسی از محرم و صفر و ماه مبارک رمضان خوب استفاده کند، ابن‌الوقت است. درست مانند بازاری که تا می‌بیند یک سود خوبی می‌آید، آن را می‌قاپد. بازاری در معامله و قاپیدن سود، ابن‌الوقت است. انسان باید همین حال را نسبت به احوال معنوی داشته باشد (و فرصت را غنیمت شمرد) و حال را از دست ندهد.

● منصرف نشو!

برخی تا حال خوش معنوی به آنها دست می‌دهد، زود خودشان را منصرف می‌کنند! حیف نیست؟ تو که داری پرواز می‌کنی، چرا خودت را مشغول می‌کنی؟ چنین شخصی ابن‌الوقت نیست.

● زمان‌های معنادار

بر همین اساس، باید وَفَیَات و ولادت‌های اهل بیت صلوات‌الله‌علیه‌م اجمعین برای ما معنادار باشد. تمام وفیات و ولادت‌ها می‌تواند برای ما معنادار باشد. تمام اوقاتی که شریعت به آن اشاره کرده است مانند سحر و رمضان و محرم و اربعین کلیمی و ذیقعد و ذی‌الحجه و حتی شب جمعه و روز جمعه، همه اینها قابل استفاده است. اما ما اینها را از دست می‌دهیم.

در روایات آمده است که دو بار اعمال بالا می‌رود: دوشنبه و پنجشنبه. در شریعت از این دست چیزها خیلی آمده است. سحر را آباد کنید، خیلی از چیزها را آباد می‌کند. بالاتر از ابن‌الوقت، ابوالوقت شدن است؛ یعنی همه وقت‌ها وقت او است و وقت خاص نمی‌خواهد و هر زمانی برایش سحر و هر زمانی برایش رمضان است.

«مطلقاً شب را در ادعیه و اذکار و خلوت و فکر شأنی شایان است. لیل غیب است و انسان را به غیب و باطن می‌کشاند و می‌رساند» (فصل پنجم رساله نور علی نور، ص ۵۶).

ما اینجا که هستیم، محو و غرق اینجا هستیم. اما در شب که نوع کار ما کم می‌شود و نوعی خفتگی پیش می‌آید، در این صورت، راه برای سیر معنوی باز می‌شود. بوعلی و شیخ اشراق و عرفا توضیح می‌دهند که هر وقت از این حواس رهایی یافتیم، آن‌سویی می‌شویم و در شب تمثالات مثالی می‌بینیم. چون اعضا و جوارح ما مشغول است، لذا نمی‌تواند متوجه آن‌سو شود.

باطن ما می‌تواند کار کند، به شرطی که شرایطش فراهم شود. شب یک نوع در خفا بُردن است و یک نوع آماده‌شدن برای خلوت است. این سخن ایشان مبانی و عمقی دارد. باید انسان را بشناسیم. ایشان توضیح داده‌اند که حواس پنج‌گانه چگونه باید جمع شود تا انسان متوجه آن‌سو شود. چرا وقت درس خواندن سروصدا مانع است؟ چون غوغا به پا می‌کند و نمی‌گذارد شرایط فراهم شود. مشکل ما این است. باید به یک تمرکز و توحید برسیم. شب خاصیت دارد و مُمَهّد برای این کار است.



جلسه ۳۵۲ (۷) (۶ آذر ۱۴۰۰ / ربیع‌الثانی / شنبه)

● الگوی کامل

در بحث عرفان در وادی عمل به‌دلیل ارتحال حضرت استاد حسن‌زاده آملی رحمت‌الله‌علیه به مکتب سلوکی ایشان می‌پردازیم. ایشان یک الگوی کامل هستند که در حوزه به بار نشسته و راهی که در حوزه رفته‌اند، جواب داده است. در حوزه به اوج و قله رسیدند؛ هم در فضای سلوک و هم در فضای علمی. این الگو به قدری شفاف و واضح است که

نمی‌توان در آن خدشه کرد. با توجه به این موضوع، لازم است به مکتب سلوکی ایشان بپردازیم و ببینیم ایشان بر مبنای تجربیات خودشان چه راهی را پیشنهاد می‌دهند. به همین دلیل به مکتب سلوکی ایشان می‌پردازیم.

ایشان برای حوزه الگو هستند. این الگوها مانند علامه طباطبایی و حضرت امام که میوه‌های ناب حوزه هستند، باید بیشتر مورد توجه قرار گیرند و بررسی کنیم که آنها چگونه به این مراحل رسیده‌اند. اینها الگوهای خوبی هستند و می‌توانند راه را برای ما باز کنند.

علامه حسن‌زاده این مباحث را بیان هم کرده‌اند خودشان فرموده‌اند که چه باید کرد. ما در جلسات قبل این بیان استاد که فرمودند: «ره چنان رو که رهروان رفتند» را توضیح دادیم. درباره طلبه‌های منتهی، فقط این نکته را گفتیم که عرفان نظری چگونه به کار آنها می‌آید. بقیه آن باقی ماند که در جای خودش ان شاء الله به آن می‌پردازیم.

● توصیه‌هایی برای طلبه‌های مبتدی و متوسط

درباره طلبایی که به مراحل پایانی نزدیک نشدند، ایشان مسئله سلوک را در کنار کار علمی به صورت جدی مطرح می‌کردند. اصل صحبت ایشان این بود: هم تحصیل و هم طهارت. هر طلبه‌ای این دو را باید با هم داشته باشد.

ممکن است در بعضی از مراکز علمی فقط بعد علمی مطرح باشد، ولی در حوزه کسی به لحاظ طهارت، در مسیر خلاف حرکت کند، در واقع او با فضای حوزوی سازگار نیست. این یک نحوه تناقض است و خود فرد هم این تناقض را احساس می‌کند. یعنی اگر در حوزه درس بخوانی و علامه دهر هم بشوی، ولی اگر از لحاظ معنوی دم‌به‌دم سقوط کنی، این جز خسارت و تناقض نیست. در حوزه اگر طهارت نباشد، احساس تناقض می‌کنیم. ما در مسیر رسول الله آمده‌ایم، مگر می‌شود این‌گونه بود. لذا ایشان همیشه می‌گفت: تحصیل و طهارت.

● حلال و حرام

اولین توصیه ایشان این بود که مراقب حلال و حرام باشید. ما با عمل خود هر روز و شب خود را می‌سازیم و علم و عمل انسان‌ساز است. حتی واجبات و محرمات و بالاتر از آنها را هم می‌گیرد.

● خواندن قرآن

دومین توصیه ایشان قرآن خواندن است. روزی یک جزء باید خوانده شود. ابتدا حدود دو صفحه باشد و به تدریج زیاد شود تا به یک جز در روز برسد. یک جز قرائت قرآن حدود بیست دقیقه زمان می‌برد که می‌توان این زمان را به چند قسمت تقسیم کرد. سومین توصیه تحصیل علم مناسب است.

● ۴. آباد کردن سحر

حضرت استاد بر آباد کردن سحر تأکید می‌کردند و می‌گفتند طلبه باید سحرش را آباد کند. از نظر ایشان، سحر نیم ساعت قبل از اذان صبح و گاهی یک ساعت و نیم قبل از آن و بعد از اذان تا طلوع آفتاب است. بیان ایشان همیشه این بود و در لابه‌لای آثارشان هم آمده است که سحر خودش به انسان خط می‌دهد که انسان چه کار کند. یعنی سحر داشته باشید و برنامه شما باشد. هر قدری که برنامه شد، روی آن بایستید و در رختخواب نروید! یاد بگیرید که چگونه تنظیم کنید که به مزاج‌تان فشار نیاید. مثلاً اگر غذای سنگین خورده و نمی‌تواند بین‌الطلوعین بنشیند، برای آن باید فکری کرد.

● مباهات

اگر تصمیم گرفت و انجام داد و خوابش برد، این همان است که در روایات آمده است که خداوند به او مباهات می‌کند در برابر فرشتگان. خدا این کار را خوش دارد.

● اشراقات دل

وقتی سحر را آباد کرد، کم‌کم خود سحر راه اشراقات دل را باز می‌کند و به او نشان می‌دهد که چه برنامه‌ای مفید است. این‌طور نیست که هر کس هر چیز به ذهنش بیاید درست باشد؛ قواعد کلی برنامه را باید دانست. ذکر و قرآن و تعقیبات و دعا قواعدی دارد که باید طبق آن عمل شود. آن قواعد را که دانست و طبق آن عمل کرد، القائنات خوشی به او دست می‌دهد. به او راه را نشان می‌دهند و می‌گویند چه کار کن.

● استاد درونی

وقتی صفحه دل را پاک کنیم، همان‌طور که استاد بیرونی می‌تواند راهنمایی کند، استاد درونی هم می‌تواند راهنمایی کند. این را می‌گوییم، ولی این گفته، مستمسک نشود که هر کس بگوید در سحر این‌گونه به من رسید و این‌گونه عمل کردم. مسلمات واضح است. مثلاً بنده‌خدایی قرار است با قرآن خواندن بالا رود؛ قرآن خواندن همه را بالا می‌برد، ولی به او القاء می‌شود که باید قرآن بخوانی. آن قرآن خواندنی که بال پرواز می‌شود و پرواز می‌دهد، به او القا می‌شود.

● سحر راهبر است

اگر صفحه دل صاف شود، این آینه اشراقات آن‌سویی را به خوبی می‌گیرد. در این صورت، به شما برنامه می‌دهد و خودتان می‌فهمید که باید چه کار کنید و به تدریج به همین شکل راهنمایی می‌شوید. حضرت استاد می‌فرمود: این امر

مجرّب است که کسی در سحر برنامه داشته باشد، خود سحر او را راهنمایی می‌کند. کسی که علم مناسب کسب کرده و حرف شنیده باشد، مسلمات را خوب تشخیص می‌دهد و راه برایش باز می‌شود. برخی مواقع ما چون هیچ حرفی نشنیده‌ایم، هر چه می‌آید قبول می‌کنیم. این طور نباشد. باید مسلمات پابرجا باشد. در تحصیل علم مناسب انسان می‌تواند این مسلمات را به دست بیاورد و بفهمد و چشم گوشش باز شود.

● خواطر

خواطر باید دسته‌بندی شود. با چه معیاری بفهمیم که خواطر شیطانی یا نفسانی یا رحمانی یا ملکی است؟ ما خیلی از موارد داریم که می‌تواند به ما راه نشان دهد و برای خودش معیار دارد. معیار اول و مهم‌ترین معیار شریعت است. میزان عام شریعت است.

● سلوک بیش از احکام

ما هنوز یک دور آیات و روایات را نخواندیم که چقدر در باب سلوک با ما سخن گفته است. باور کنید آیات و روایات بیش از احکام، درباره سلوک حرف زده است. ولی ما از آنها بی‌خبریم. اگر انسان حرف زیاد بشنود، راه برایش باز می‌شود.

● بندگی

اگر کسی مغز بندگی را خوب بفهمد، می‌فهمد که باید چه کار کند. وقتی کسی درباره بندگی حرف زیاد بشنود، همین حرف شنیدن درباره بندگی، کلید حل همه مشکلات است. اگر بندگی خوب دنبال شود، بندگی قبلی را تصحیح می‌کند و بندگی بعدی را به او نشان می‌دهد و همین بندگی راه را باز می‌کند. کار را که انجام می‌دهد، بعد چیزی در دلش می‌آید و می‌فهمد که هنوز بنده نیست. این کجا به دست می‌آید و شفاف می‌شود؟ در سحر.

● وقت خلوت

سحر وقت خلوت است. ما وقت خلوت می‌خواهیم و شریعت هم به ما داده است. حضرت استاد می‌فرمودند: هر چه دارم از وقت سحر دارم. سحر، خواب انسان را شفاف می‌کند؛ نیت انسان را پاک می‌کند؛ قوت و غذا به انسان می‌دهد؛ بارقه‌های ناب به انسان می‌دهد؛ حتی کار علمی ناب به انسان می‌دهد.

● القای در سحر

بنده‌خدایی می‌گفت: من یک مشکل علمی داشتم که در یک سحر به من القا شد و آن را بسط دادم و به صورت کتاب درآوردم. کلید کل آن کتاب آن القای در سحر است. این موارد چه زمانی به‌دست می‌آید؟ وقتی به توحّد برسیم. این توحّد در سحر پیش می‌آید. ما وقت‌های دیگری هم داریم. این نمازهایی که می‌خوانیم، وقت خلوت است. همین نمازهای پنج‌گانه وقت خلوت است.

● آرام آرام

یکی از خوبی‌های سحر این است که همه چیز آرام گرفته است. بدن آرام گرفته است. یعنی استراحتش را کرده و غوغایش به حداقل رسیده است. غوغاها به حداقل رسیده است. غذا خورده شده و هضم شده است و شکم هم خالی است. وقتی شکم پر است، نه کار علمی قوی می‌شود داشت و نه کار روحی شدید. تا غذا می‌خوریم، نفس مشغول حل و هضم غذا می‌شود. اما وقت سحر چون غذا خورده شده است، آن وقت، حال مناسب است.

● گرسنگی مفید

کسانی گرسنگی مفید دارند، نه مضر. گرسنگی مضر به بدن ضرر می‌زند. گرسنگی مفید آنی است که انسان احساس می‌کند سبک است. این حالت خیلی وقت نابی است. این وقت معمولاً به طور طبیعی در وقت سحر ایجاد می‌شود. روح از توجه به بدن فارغ است و وقت سیر است. غوغاها خوابیده و همه جا آرام است. این زمان خیلی می‌تواند مفید باشد. به ویژه سحرهای زمستان که بهار مؤمن است. فقط باید تدبیر کرد که انسان عادت کند. می‌شود مثل همان کسی که درس‌خواندن را عادت خود کرده است.

● خواب منقطع

درباره رسول‌الله آمده است که خواب ایشان مثل ما نبود. کمی می‌خوابیدند و بلند می‌شدند و وضو می‌گرفتند و بعد چند رکعت نماز می‌خواندند و دوباره دراز می‌کشیدند و دوباره بلند می‌شدند و بیرون می‌رفتند می‌فرمودند: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» (آل عمران، آیه ۱۹۱) و بعد وضو می‌گرفتند و به نماز می‌ایستادند و نماز را طولانی به‌جا می‌آوردند. حساب رسول‌الله جدا است و ما مثل ایشان نمی‌توانیم (عمل کنیم). اما هر قدری که توان داریم، همان مقدار را انجام دهیم؛ مثلاً وقتی بیدار می‌شویم بگوییم: «یا الله»، «یا امام زمان» یا بگوییم: «». بعد از مدتی این عادت را عمق دهیم. باید سعی کرد عادت، باطن و عمقش را از بین نبرد. یعنی آن سمت و سوی باطنی از او گرفته نشود.

● القای قبل از نماز

توجه باطنی چند شیوه دارد. حضرت استاد حسن زاده می فرمود: هر وقت به نماز می ایستم، جریان آن مرد روستایی را به یاد می آورم. آن مرد روستایی در طویله گاوی داشت و پلنگ (یا شیر) آمد و گاو را خورد و جای آن نشست. شب سروصدایی شد و آن روستایی به طویله رفت و دست پشت این پلنگ می کشید و می گفت: آرام باش؛ آرام باش. مولوی از زبان آن پلنگ (یا شیر) می گوید: اگر برقی بدرخشد، زهرهات آب می شود. حضرت استاد با این القایی که شده بود به نماز می ایستاد که اگر پرده ها کنار رود، زهرهات آب می شود.

● استمرار القا

هر القای خوش معنوی که در سحر به شما می دهند و مثلاً ذکر یا نماز شما را به سمت باطن می برد، این القا را همیشه استمرار دهید. مثلاً اگر حرم رفتید و یک القای اثرگذار برای شما پیش آمد، همیشه آن را به خود تذکر دهید. عادت خیلی خوب است؛ به شرطی که سمت و سوی باطنی گم نشود. باید عادت کنیم به سمت باطن برویم. وقتی این گونه شد، به تدریج می بینید که چقدر اوضاع خوب و آرام می شود. به تدریج می فهمید که کدام غوغاها مؤثر است و رهنزی می کند و باید آن را برداریم. مثلاً اگر در درس خواندن با کسی زیاد بحث کنیم، نمی توانیم مطالعه کنیم. آن بحث کردن را ترک می کنیم.

● چرا ادامه می دهی؟

حالا خانواده یک حرفی زد، تو چرا آن را ادامه می دهی؟ با این ادامه دادن سحرت از دست می رود. اینجا هم یاد بگیریم، سحر را داشته باشیم و در سحر برنامه داشته باشیم و به اوضاع برنامه سحر مسلط شویم، همراه با سمت و سوی باطنی.

● گوشمالی

هر چه برای ما غوغا به پا می کند، باید از آن دوری کنیم. بعضی از آنها دست ما نیست، ولی بعضی از آنها که دست ما است، باید تدبیر کنیم. طلبه ای فصوص می خواند و خوب هم می خواند. جروبحتی با خانمش پیدا کرد. حق هم با آن طلبه بود، ولی او زیاده روی کرد و هر چه زبانش آمد گفت. بعد از مدتی پشیمان شد. آن طلبه گفت: دیدم پشیمانی کاری را حل نمی کند و درس فصوص پیش نمی رود. چرا؟ تا می آمد سر درس، یک جای خانه خراب می شد و باید می رفت لوله کش بیاورد و درست کند. این طلبه دید دوسه هفته است که اوضاعش به هم ریخته است. کسی که اهلش باشد، گوشمالی می شود. بعد از خانمش عذرخواهی کرد. باز هم کار درست نشد. سرانجام رفت برای خانمش طلا و جواهر خرید. وقتی خانمش راضی شد، راه باز شد. (با لحن خنده) تقاضا می کنم کار را به جایی نرسانید که مجبور شوید طلا و جواهر برای خانواده بخرید! باید خیلی مراقب بود که این موارد پیش نیاید. وقتی غضب می آید، همه چیز کنار

می‌رود؛ هیچ تصویری؛ هیچ اعتقاد پاکی؛ هیچ حضور مع‌اللهی (باقی نمی‌ماند). ما گرفتار می‌شویم و این غوغاها جلوی ما را می‌گیرد.

● برنامه برای همیشه

همین سحر نشان می‌دهد که چه کارهایی را نباید کرد؛ چون انسان می‌بیند در سحر و توحش اثر می‌گذارد. بعد یاد می‌گیرد چه غذایی بخورد؛ اول صبح چه برنامه‌ای داشته باشد؛ آخر شب چه برنامه‌ای داشته باشد؛ همه را یاد می‌گیرد و این برنامه را ادامه می‌دهد. بعد این برنامه را محدود به چهل روز نکند، بلکه آن را تا آخر عمر داشته باشد. تصمیمش این باشد که تا آخر عمر سحرش آباد باشد.

● راه بیست‌ساله

حضرت استاد می‌فرمود: این سحر راهبر شما است. انسان را تنظیم می‌کند و بلکه القائات و اشراقاتی می‌آید و گاهی با این اشراقات معنوی راه بیست ساله را می‌شود در یک سحر رفت؛ به شرطی که استمرار داشته باشد. حتی اگر به هر دلیلی چند روز از دست ما در رفت، مایوس نشویم و بگوییم: از اول ادامه می‌دهم.

● گزیده‌ای از رساله نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور

«اوقات را در تأثیر دعا و احوال داعی، دخلی بسزا است و اگر ابن‌الوقت و بالاتر از آن ابوالوقت شده‌ای طوبی لک و حسن مآب. مطلقاً شب را در ادعیه و اذکار و خلوت و فکر شانی شایان است. لیل غیب است و انسان را به غیب و باطن می‌کشاند و می‌رساند. (شب کثرت را بر می‌دارد و انسان را به توحید و باطن می‌رساند). بعضی از مشایخم از استادش حکایت کرد که گفت: خداوند سبحان می‌فرماید: اللیل لی. (ظاهراً علامه طباطبایی از مرحوم قاضی نقل کرده‌اند).

حق تعالی فرموده است: «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً. إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحاً طَوِيلاً» (مزمّل، ۷ و ۸). روز بر اثر کسب معاش و تحصیل معاد و تزاوّل هرکس در حرفه و صنعت و شغلی که دارد فراغ بال داشتن دشوار است، مگر برای اوحدی از افراد که مظهر اسم شریف «یا من لا یشغله شأن عن شأن» می‌باشد که ضابط جمیع حضراتست و او را حضرتی از حضرتی باز نمی‌دارد به تحقیقی که در فصّ اسحاقی «فصوص الحکم» به منصّه ظهور رسیده است.

اما شب هنگام انزوای از خلق و انقطاع از مشاغل روز است که انسان را به خلوت و وحدت می‌کشاند و خلوت و وحدت به توحّد می‌رسانند و تا انسان را به خلوت و وحدت می‌کشاند و خلوت و وحدت به توحّد می‌رسانند، و تا انسان به توحّد نرسیده است به ادراکات عقلی و سیر انفسی نائل نمی‌گردد که تعلّق با تعقّل جمع نمی‌شود. و ما هر چه را که ادراک می‌کنیم از حیث احدیّت وجودی خود ادراک می‌کنیم نه با تفرّع [ق صح] بال.

و سیر نفس به تعبیر علامه ابن فثاری در «مصابح الانس» (ص ۲۹۵ ط ۱) عبارت از تلبس نفس به احوال متعاقبه است و این احوال و اردات نوری است که عائد نفس مستعد صافی سائر می گردد، و شب را در صفای نفس و عروج آن دخیلی تمام است «سبحان الذی أَسْرَى بَعْبِدِهِ لَيْلًا» حکم روی وصف عنوانی عبد رفته است. «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا» (اسراء، ۸۰ و ۸۱). نکته ۴۸۳ «هزار و یک نکته» در این مقام مطلوب است.

آیات و روایات در حثّ و ترغیب در خلوت و تهجد شب و استغفار اسحار بسیار است. آن نیکبختی که در ورطه من کیستم افتاد به دنبال درمان دردش می رود و به نگهداشتن برنامه و یافتن استاد و دل به دست آوردن چاره خود می کند و چنین کس را با شب انس سرشار است که صاحب دل است و طالب دیدار است» (رساله نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور، فصل پنجم در بیان اوقات و امکنه دعا، ص ۵۶).



جلسه ۳۵۳ (۸) (۱۳ آذر ۱۴۰۰ ربيع الثاني / شنبه)

● مکتب سلوکی علامه حسن زاده آملی

حضرت علامه حسن زاده آملی رحمت اله علیه می فرمودند: «ره چنان رو که رهروان رفتند.» درباره طلبه های منتهی که عرفان نظری را به پایان رسانده اند، یکی از دستورات را بیان کردیم و بقیه را باید در جای خود به آن پرداخت. این موضوع فقط برای منتهی ها نیست، بلکه حضرت استاد برای کسانی که در ابتدا یا اواسط طلبگی هستند، هم دستوراتی داشتند. وقتی ایشان اشارات درس می دادند، برای طلبه هایی که در وسط راه بودند، این توصیه ها را داشتند و در لابه لای آثارشان هم آمده است.

قاعده کلی ایشان تحصیل و طهارت است. یعنی طلبه هم کار درسی داشته باشد و هم سلوک را ادامه دهد. بعد به این موضوع پرداختیم که ما شب و روز در حال ساختن خود هستیم. علم و عمل انسان ساز است. این بحث در آثار ایشان زیاد آمده است. در اکثر درس ها و توضیحاتشان این مطلب را می فرمودند که ما هر لحظه خود را می سازیم.

اولین دستور ایشان انجام واجبات و ترک محرمات است. از سبک توضیح ایشان یک قاعده کلی به دست می آید. ما در هر نیت و خطور قلبی و در هر گفته و نگاه و اشاره خود، با خود چه کار می کنیم. همه اینها را توضیح می دادند. دومین دستور قرآن خواندن و سومین دستور تحصیل علم مناسب به ویژه علم روحی و معرفتی است. انسان باید مباحث معرفتی بشنود. در آغاز طلبگی درس بخواند و از درس کم نگذارد و صرف و نحو را خوب بخواند؛ ولی باید حرف روحی معنوی هم بشنود تا چشم و گوشش باز شود و عزم برایش ایجاد شود. این امر خیلی مؤثر است.

۴) آباد کردن سحر و خلوت داشتن

● آهسته و پیوسته

در مورد سحر تأکید می‌کنیم افراد نباید به خودشان فشار بیاورند. قاعده حضرت استاد این بود که باید (انجام امور معنوی) به تدریج و آهسته‌آهسته باشد. همان طور که در کار علمی نباید فشار آورد، در کار روحی هم نباید بی‌گذار به آب زد.

● بی‌ملال

در تعبیر دینی آمده است: آن قدر عبادت نکنید تا ملال‌آور شود. این قاعده را اجرا کنیم. کار روحی را ملال‌آور نکنید؛ بگذارید شیرینی آن باقی بماند. در مورد غذا خوردن هم می‌گویند به مقداری بخورید که گرسنگی برطرف شود و آن قدر سیر نشوید که بی‌میل شوید. در مسائل روحی هم همین‌گونه است. بگذارید لطفش باقی بماند. بدن را نباید از بین برد. این بدن مرکب کار ما است و نباید آن را از بین برد. لذا بی‌گذار به آب نزنید.

سحر از حدود دو ساعت قبل از اذان صبح است تا طلوع آفتاب. از ابتدا برنامه سحر به این شکل اجرا نشود. ابتدا نماز صبح درست شود و بعد به تدریج نماز شب اضافه شود و بعد به تدریج تعقیبات نماز صبح. در نهایت، به تدریج کل سحر آباد شود. تا اینکه نفس عادت کند. درست مانند درس خواندن. از اول ما با روزی پانزده ساعت کار علمی شروع نکردیم. کار علمی را به تدریج زیاد کردیم. در درس خواندن هم سفارش شده هر چهل و پنج دقیقه یک استراحت کوتاه داشته باشیم. کاری نکنید که به بدن فشار بیاید و بیفتیم.

● ترس استاد

من از این می‌ترسم که کسی این بحث‌ها را بشنود و از ابتدا برای خودش برنامه سنگین و فشرده بچیند (و نتواند آن را جمع‌وجور کند). این‌طور نباشد. ببینید چقدر تاب و تحمل دارید. مزاج‌ها متفاوت است و باید تدبیر مزاج کرد.

● وقت جایگزین

اگر کسی به هر دلیلی نتوانست سحر را آباد کند، یک وقت دیگری در نظر بگیرد. خود استاد می‌فرمود: علامه طباطبایی رحمت‌الله‌علیه دستوری دادند که باید سحر آن را اجرا می‌کردم. به ایشان گفتم وقتی در ماه مبارک رمضان سحری می‌خورم، خوب نمی‌توانم آن دستور را اجرا کنم و جان آماده نیست. (وقتی انسان غذا می‌خورد، جان نمی‌تواند پرواز کند). به ایشان گفتم آیا می‌توانم آن را نزدیک غروب بیاورم که در این زمان غذا تحلیل رفته و روح آزاد شده است؟ علامه طباطبایی رحمت‌الله‌علیه فرمود: بله. من از استادم مرحوم قاضی همین سؤال را پرسیدم؛ ایشان این آیه را خواند: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا»؛ و اوست کسی که برای هر کس که

بخواید عبرت گیرد یا بخواید سپاسگزاری نماید، شب و روز را جانشین یکدیگر گردانید. (فرقان، آیه ۶۲). آیات قرآن فضای سلوکی دارند و این را اهلش می‌دانند.

اگر نتوانستید سحر برنامه داشته باشید، یک وقت دیگر قرار دهید. مثلاً ظهر هم زمان خوبی است، چون نفس درگیر هضم غذا نیست. بعد از نماز مغرب و عشاء هم خوب است.

● بهترین زمان

به طور کلی، هر وقت انسان حال معنوی بهتری دارد و می‌تواند خلوتی داشته باشد، عبادت خاص خودش را همان موقع قرار دهد. بهترین زمان، سحر است. اما اگر به هر دلیلی مزاج فردی همراهی نمی‌کند، مثلاً رطوبت رأسش زیاد است و زیاد می‌خوابد و خیلی سختش است و اگر هم بنشیند، احساس حضور ندارد، اشکال ندارد و آن وقت را تغییر دهد.

● فشار ممنوع

نفس بیداربودن در بین الطلوعین مفید و مؤثر است، حتی اگر انسان کار دیگری کند؛ مثلاً ورزش کند. اما اگر نمی‌توانید به خودتان فشار بیاورید. قاعده در کار روحی این باشد: «آهسته و پیوسته و به تدریج». به گونه‌ای که بعد از مدتی احساس کنید جلوتر رفته‌اید و احساس سختی و ملامت ندارید. بعضی تا این دست مطالب را می‌شنوند به سرعت ادامه می‌دهند؛ درحالی‌که اینجا احتیاج به سرعت نیست. هر کس طبع خودش را ببیند؛ قوتش را ببیند و طبق آن عمل کند.

● آباد کردن همه عمر

حرف روحی و معنوی بشنوید؛ تشنگی ایجاد کنید که در انجام کار معنوی و عبادی اثر دارد. بعضی از این حرف‌ها و حرف شنیدن‌ها، گاهی کل عمر را آباد می‌کند. آهسته‌آهسته ادامه دهید (و عجله نکنید). آهسته و پیوسته کار روحی را ادامه دهید و پس از مدتی برای شما آشکار می‌شود که کار نیکوکردن از پر کردن است. باید مراقب بود ملال نباشد و به گونه‌ای نباشد که بدن بیاشد.

● محک درونی

سحر راهبر ما است. به طور کلی، در کارهای روحی، که سحر بهترین وقت آن است، انسان خودش به یک محک‌های درونی ناب می‌رسد؛ به مقدار صفا، انسان می‌رسد. برخی می‌گویند: طهارت جدی باشد؛ صفا جدی باشد، خودش پاسخگوی شما است که چه کار کنید؛ خودش می‌شود محک جان.

وقتی صفا پیدا کنید، صفحه جان به سمت بالا می‌شود و اشراقات می‌آید. یا القا می‌آید یا خواطر رحمانی و ملک‌القا می‌شود. هر چه طهارت بیشتر باشد، کشف ناب‌تر می‌شود. به تعبیری که از علامه طباطبایی نقل است: هر چه مراقبه‌ام در روز بیشتر بود، مکاشفاتم در شب زلال‌تر بود.

● زغال خیس

هر کس مراتب طهارت را رعایت کند، کم‌کم می‌بیند، همه چیز درست می‌شود. جان ما مانند زغالی خیس است که آمادگی آتش گرفتن ندارد. کم‌کم این سحر، خیس‌ی زغال ما را می‌گیرد و به تدریج گرم و داغ می‌شود و خودش هم آتش می‌گیرد. جان ما هم در سحر این‌گونه است. اینکه سحر راهبر است به این اشاره دارد. این را اجرا کنید.

● برنامه مادام‌العمر

برنامه داشته باشید؛ یک روز و دو روز نه؛ چله هم نه، بلکه تا آخر عمر و تا هر جایی که توان دارید، آن را ادامه دهید. اگر کسی این برنامه را ادامه دهد و هیچ توقفی نداشته باشد، جانش آماده می‌شود. به گونه‌ای می‌شود که صفحه جانش رو به سمت آسمان می‌شود و حقایقی را از آنجا می‌گیرد و لطافت‌هایی پیدا می‌کند و اشک و ناله‌هایی دارد و ضجه‌هایی می‌زند. همین را ادامه دهد، او را آهسته‌آهسته به اینجاها می‌کشاند.

● پرواز روح

حضرت استاد می‌فرمود: روز بر اثر کسب معاش و تحصیل معاد، فراغ بال نداریم. روایات «جوع» را نگاه کنید. خیلی لطف دارد. در این حالت روح به بدن اشتغال کمی دارد. وقتی انسان سیر است، نفس مشغول به بدن است. اما در زمانی که گرسنگی مفید داریم، بهترین حالت است برای پرواز روح. این حالت در سحر بیشتر پیدا می‌شود.

● بهترین اوقات در روایات

کسانی که با روایات اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین آشنا هستند، می‌دانند بهترین اوقات چه زمانی است. بین‌الطلوعین و وقت زوال از این اوقات هستند. مسجد که محل رفت و آمد ملائکه است، اثر دارد. یک زمان خاص مثل ظهر شرعی اثر دارد. وقتی آفتاب به وقت زوال می‌رسد، ملائکه در رفت و آمد هستند. ماه مبارک رمضان افضل شهر

است. شب قدر، از هزار ماه برتر است. کسی همین را بشنود که «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» از آن خیلی چیزها به دست می‌آورد. می‌شود قاعده به دست آورد: «چه زمان؟» «چگونه؟» «چرا؟». برخی اسرار در شریعت گفته شده است و برخی را با تأمل عقلی هم می‌توان فهمید چه خبر است.

● بخشی از کتاب نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور

«شک نیست که مناسبات زمانیّه از اتم مناسبات است. (یعنی رمز جان اینجا باز می‌شود). چنانکه نفس کینونت در شهر الله مبارک رمضان برای نفوس مستعدّه اثر تکوینی دارد، [برخی از نفوس مستعدّه هستند که از حالشان می‌فهمند که چه زمانی آمده است. مثلاً کسانی از اهل الله، ولو اینکه ندانند ماه رجب شده است از احوالشان می‌فهمند که ماه رجب شده است.] و در نزل و قدوم ماه اصبّ رجب برای رجبیون شهود خاصّی است چنانکه در «فتوحات مکّیه» در وصف رجبیون عنوان شده است و چند بار این شهود خاصّ رجبی به بعضی از فقرا نیز روی آورده است [که منظور خودشان است. یک بنده‌خدایی می‌گفت: در ماه رجب در خیابان راه می‌رفتم، دیدم که اسم باطن حق برایم مکشوف شد؛ دیدم در بطون عالم هستم. قطعاً اینها کسانی هستند که مناسبت دارند.] و الحمد لله ربّ العالمین. و سیدبن طاوس در کتاب «اقبال» گفته است: «انّ لأوقات القبول أسراراً لله جلّ جلاله ما تعرف الاّ بالمنقول»؛ (آخر باب ۶ از اعمال ذی‌الحجه ص ۵۲۷ ط ۲). و برخی به معقول نیز شناخته می‌شود. [مثل سحر که با تأمل و دقت عقلی، می‌بیند در سحرها نفسش آزاد شده است.] و با شعوری مرموز ادراک می‌شود» (نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور، صفحه ۵۸).

● اَرْحَنِیْ یَا بَلال

اوقات اثر دارد و شریعت کاری کرده است که این اوقات اثری ویژه داشته باشد. علاوه بر اینکه ظهر اثر دارد، اذان ظهر هم اثر دارد. برای مثال، نفس گذاشتن نماز صبح در آن وقت، بی‌دلیل نیست. و حتی اذان هم به آن سبکی که اجازه داده شده است که با صدای بلند گفته شود، بی‌دلیل نیست. صوت خوش بی‌اثر نیست. حضرت رسول به بلال می‌فرمود: «اَرْحَنِیْ یَا بَلال».

● انسان خاکی و مادی

شریعت کاری می‌کند که به تدریج عموم مردم اهل سلوک شوند. اما برخی آنچنان گرفتار دنیا هستند که این اعدادهای شریعت خیلی برایشان اثر ندارد. چرا؟ چون غرق در عالم ماده هستند. وقتی انسان خاکی شود، غلظت پیدا می‌کند و آن‌سویی بودن را احساس نمی‌کند. اما آنها که ایمان دارند ولو اندک، همین کمک می‌کند که مسیرشان عوض می‌شود.

● تنعم پرهیزکاران

«دیلمی در باب بیست و یکم «ارشاد القلوب» آورده است که «قال علی بن الحسین علیهما السلام: انّ بین اللیل و النهار [وقتی که شب می‌خواهد به روز وصل شود] روضه یرتع فی نورها [شکوفه‌هایش] الابرار و یتنعم فی حدائقها المتّقون» الحدیث. مراد از روضه مابین الطلوعین است و نور- به فتح نون- به معنی شکوفه است؛ همانا در حد فاصل میان شب و روز، مرغزاری است که نیکوکاران در شکوفه‌هایش می‌خرامند و پرهیزکاران در باغ‌هایش متنعم‌اند. (نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور، صفحه ۵۸).

● بیداری بین‌الطلوعین

حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه فرمود: نشد روزی آفتاب طلوع کند و من در خواب باشم. در باب فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها در این خصوص روایاتی هست. در روایتی از یکی از ائمه آمده است که می‌فرمود: پدرمان نمی‌گذاشتند بین‌الطلوعین بخوابیم و ما را بیدار نگاه می‌داشتند. همین یک روایت برای بیان اهمیت بین‌الطلوعین کافی است. باید بچه‌ها را طوری بیدار کرد که اذیت نشوند. ولی حداقل برای خود ما معیار است.

● زمان استجابت دعا

«در کتاب دعای «کافی» بابی در اوقات و احوال امید اجابت دعاء است» (نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور، صفحه ۵۸).

وقتی باران می‌آید، وقت استجابت دعا است. یا مثلاً استعمال عطر خوش، خیلی باعث تلطیف می‌شود. البته عطر واقعی نه این عطرهایی که ما استفاده می‌کنیم.

● اسرار سلوکی روایات

شریعت دستوراتی دارد که جان آدم را تلطیف می‌کند. این را بدانید که این روایات همه معنادار است و نباید اینها را به تعبد معنا کرد. کسی که نمی‌داند به تعبد معنا می‌کند. همین که اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین فرموده‌اند کافی است. ولی باور کنید برای اهلش تعبد نیست. همه احکام شرعی که در بیانات اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین آمده است، برای فقها تعبد نیست. آنها می‌توانند از منظر فلسفه حقوق آنها را توضیح دهند. چرا؟ چون اهل اجتهادند. اگر در کارهای معنوی اجتهاد شود، بسیاری از رمزهای شریعت گشوده می‌شود. باور کنید همین دعا به این شکل که دست‌ها را بالا می‌آوریم، اگر کسی اهلش باشد، از آن دستور سلوکی بیرون می‌کشد و لطف و عمقش را می‌فهمد.

اگر کسی اهلش باشد، این را می‌فهمد. اما اگر دست دیگران بیفتد، می‌گویند چون اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین فرموده‌اند، ما عمل می‌کنیم. ولی لطف مسئله را نمی‌فهمند.

مثلاً ما سجده می‌کنیم، ولی اگر کسی اهلش باشد، می‌تواند بفهمد در سجده چه می‌گذرد. چرا اقرب شرایط تقرب را در سجده باید پیدا کرد. اینها لطفی دارد که باید فهمید و درک کرد. بعضی‌ها به شکل تعبدی می‌بندند، ولی به نظرم اگر کسی اهلش باشد، تعبد نیست و در آن خیلی لطف هست.

«در کتاب دعای «کافی» بابی در اوقات و احوال امید اجابت دعاء است. حدیث ششم آن به اسنادش از امام صادق علیه‌السلام است که فرمود: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: خَيْرُ وَقْتٍ دَعَوْتُمْ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ الْأَسْحَارُ، وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةُ فِي قَوْلِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَوْفَ اسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي (يوسف، ۹۸). قال: أَخْرَهُمْ إِلَى السَّحَرِ. [سحر وقت خاص است. سحر وقت ارتباط حقیقی با خدا است. سحر دل آزاد می‌شود و بهتر با خدا ارتباط برقرار می‌کند.] و بدانکه امکان را هم چون اوقات تأثیری خاص است و اگر فی مقعد صدق عند ملوک مقتدر قرار گرفته‌ای که «لیس عند ربك صباح و لا مساء» گوارا باد.

تبصره: آنکه گفته‌ایم انسان آنچه را ادراک می‌کند از حیث توحّد و احدیّت وجودی خود ادراک می‌کند از این رو است که معانی را که علوم و حقائق‌اند صورت جمعی و وحدانی است که تفرّق و تشّتت از آن عالم طبیعت است و بین غذا و مغذی سنخیت شرط است. فافهم.

و این توحّد و احدیّت وجودی بدون اطمینان خاطر حاصل نمی‌شود و با اضطراب خاطر نیل به صور جمعی معارف الهی صورت نمی‌یابد و همچنین با حدیث نفس و هواجس نفسانی ذکر و دعا صافی و خالص نمی‌گردند و اثر شایسته نمی‌دهند» (نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور، صفحات ۵۸ و ۵۹).

● لزوم سنخیت یافتن با آن سو

با حقیقتی که باید با آن ارتباط برقرار کنیم، مانند خدا، توحّد و واحدیت دارد و آن سویی است. حقایق و معارفی هم که باید به ما داده شود و مکاشفات یا علومی که باید به ما داده شود، آن سویی است. من باید مناسبت و سنخیت پیدا کنم تا آنها را به من بدهند. این سنخیت غذا و مغذی است. غذا و مغذی باید با هم سنخیت داشته باشند. یعنی من هم باید به شکل آن درآیم تا آن غذا را تحمل کنم.

مناسبت من با چه چیزی به دست می‌آید؟ با سحر. با سحر ما توحّد پیدا می‌کنیم. سحر ما را به توحّد می‌کشاند و با حقایق توحّدی مناسبت پیدا می‌کنیم. یعنی سحر ما را لطیف می‌کند و با حقایق لطیف سنخیت پیدا می‌کنیم و همنشین می‌شویم. خاصیت سحر این است. این توحّد یک طمأنینه هم می‌خواهد که ان شاء الله در جلسه بعد آن را توضیح می‌دهم.



جلسه ۳۵۴ (۹) (۲۰ آذر ۱۴۰۰ جمادی الاولی / شنبه)

● مکتب سلوکی علامه حسن زاده آملی

حضرت علامه ذوالفنون حسن زاده آملی یکی از قله‌های عینیت یافته حوزه است. این مسیر طی شده است و این طور نیست که ما بگوییم این راه را باید رفت و معلوم نیست که می‌رسیم یا نه. حضرت استاد خودشان این راه را رفته‌اند و رسیده‌اند و از کسانی هستند که از جهات متعدد در قله‌اند. ایشان هم از نظر علمی و هم از نظر سلوکی و هم از نظر تعامل با مردم در قله‌اند، لذا با توجه به این موارد ما باید به مکتب سلوکی ایشان توجه کنیم.

این قاعده استاد که می‌فرمودند: «ره چنان رو که رهروان رفتند» را قبلاً توضیح دادیم. این قاعده کلی است. ببینید دیگران در این مسیر چگونه رفته‌اند و به این مقامات رسیده‌اند، شما هم همین راه را طی کنید. اصل و اساس کلام استاد به دو کلمه ختم می‌شود: ۱. تحصیل ۲. طهارت. هم کار علمی و هم طهارت معنوی و تهذیب نفس و خودسازی. در بیان بسط این قاعده هستیم.

برای منتهی‌ها که به مراحل بالا رسیده‌اند، دستوراتی هست. من به یکی از آنها اشاره کردم که کسی که عرفان نظری خوانده است، از آن چگونه در کارهای معرفتی سلوکی استفاده کند. بعضی از دستورات سلوکی حضرت استاد به منتهی‌ها را اشاره نکردم. آن دستورات برای اهلش است و باید در جای خودش گفته شود. نکته‌های نابی است که چشم و گوش را خوب باز می‌کند و نوع تعامل را تغییر می‌دهد؛ نوع تبیین‌های ما را در کنش‌ها تغییر می‌دهد. اگر آنها را بدانیم، سبک دیگری می‌شود. این برای منتهی‌ها است، اما برای طلبه‌های دیگر که یا در آغاز راه‌اند یا در میانه راه، حضرت استاد دستوراتی دارند. ایشان چند راه را معرفی می‌کردند.

۱) انجام واجبات و ترک محرمات. مواظب خود باشیم که شب و روز در حال ساختن خود هستیم. گناه نکنیم؛ واجبات را انجام دهیم؛ نیت‌ها را خالص کنیم.

۲) قرآن خواندن. هر روز یک جز قرآن بخوانیم.

۳) تحصیل علم مناسب و شنیدن مباحث معرفتی که هم شوق و هم عزم و هم بصیرت ایجاد می‌کند. گاهی فردی چهل سال مباحث عمومی شنیده و به جایی نرسیده است، اما وقتی دو سال مباحث معرفتی می‌شنود، رشد چشمگیری می‌کند. شنیدن این مباحث این قدر مؤثر است. البته این دست مطالب را باید از اهلش شنید تا به درستی منتقل شود.

۴) آباد کردن سحر

ما در بحث سحر بحث‌های فنی را از حضرت استاد نقل کردیم: باید توحّد داشت؛ تعقل با تعلّق نمی‌سازد. باید توحّد داشت و توحّد در سحر به‌دست می‌آید. این تحلیل دقیقی است که چشم و گوش را باز می‌کند؛ فایده سحر را بیان می‌کند. چرا باید سحر داشت؟ مشابه سحر چیست؟

حضرت استاد می‌فرمود: شما این همه درس نزد این استاد و آن استاد می‌روید، آیا نباید پیش خدا بنشینید و خدا به شما درس دهد و معلم شما شود؟ یک ساعت هم با خدا خلوت کنید و از او درس بگیرید و با او راز و نیاز کنید. راجع به سحر یکی دو نکته مانده است که عرض خواهیم کرد.

● راه‌های پُر کردن سحر

بین‌الطلوعین چه کار کنیم؟ آن مواردی که شریعت بیان کرده خیلی عالی است: نماز و تعقیبات نماز. برخی تمام عایدی‌هایشان در نماز است، اما همه این توان را ندارند. ممکن است فردی نماز با حال بخواند و دم‌به‌دم القای خوش معنوی می‌آید. گاهی در نماز حقایقی به او می‌دهند و طبق آن حقایق پیش می‌رود. مثلاً در نماز می‌بیند که عالم، ریزشی است از سوی خدا. یعنی در حال صحبت با خدا این حالت را می‌بیند که همه ریزشی است از خدا. همه چیز برای خدا است. با نماز معرفت هم به‌دست می‌آورد. کسانی که این حال را دارند، نمازشان را طولانی می‌کنند و سوره‌های طولانی می‌خوانند. من نمی‌گویم این گونه عمل کنید، چون این‌طور عمل کردن برای عده خاصی است.

۱. تعقیبات

تعقیبات نماز صبح خیلی عالی است. تعقیبی که در مفاتیح در تعقیب نماز صبح از امام رضا صلوات‌الله‌علیه آمده است، خیلی تعقیب عجیبی است: «بِسْمِ اللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَفْوُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ فَوْقَ أَعْيُنِ النَّاسِ وَ أَعْلَمُ أَسْرَارِهِمْ وَ أَنَا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَرَمِكَ وَ عِزِّكَ وَ جَلَالِكَ وَ كِبَرِكَ وَ قُدْرَتِكَ وَ عَظَمَتِكَ وَ قُوَّتِكَ وَ مَجْدِكَ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ وَ أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجِبْ لِي وَ نَجِّنِي مِنَ الْغَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءُ مَا شَاءَ اللَّهُ لَاحَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا مَا شَاءَ النَّاسُ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ إِنْ كَرِهَ النَّاسُ حَسْبِيَ اللَّهُ مَنْ أَلْمَزُونِي مِنَ الْمَخْلُوقِينَ حَسْبِيَ الرَّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقِينَ حَسْبِيَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ حَسْبِيَ مَنْ هُوَ حَسْبِيَ مَنْ لَمْ يَزَلْ حَسْبِيَ حَسْبِيَ اللَّهُ لَإِلَهِ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ».

● فلسفه تعقیبات

فلسفه تعقیبات هم امر عجیبی است. برای این تعقیبات را قرار داده‌اند که اگر از نماز بهره نگرستی، با این تعقیبات جبران شود. تعقیبات بهترین چیز است. انواع تعقیبات هست: مشترکه و خاصه. انواع تعقیبات را در اسرار الصلاة توضیح

دادیم. این تعقیبات چند نوع هستند: برخی توحیدی و برخی ولایی هستند و هر یک حالتی ویژه‌ای مانند خضوع و استغفار را ایجاد می‌کنند. خیلی مفید است. به حسب حال خود یکی را انتخاب کنید و چند دقیقه به تعقیبات بپردازید.

۲. دعا

دعا طبیعی‌ترین راه ارتباط با خدا است. انسان فقط باید حال و حس دعا را برای خود ایجاد کند. به صورت عمومی دعا کنید که شامل همه بشود. دعای معنوی کنید تا عزم ایجاد شود؛ خدایا، این را می‌خواهم؛ خدایا، این نقص را از من بگیر.

چون ارتباط با خدا از طریق دعا طبیعی است، به راحتی حضور حضرت حق احساس می‌شود. دعای جانانه این حس را ایجاد می‌کند که خدا در بر شما است و با او در حال صحبت هستید: آن خدای قادرِ شنوایِ بصیرِ سمیع. «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ» و هرگاه بندگان من، از تو در باره من بپرسند، [بگو] من نزدیکم (بقره، آیه ۱۸۶). دعا قرب به حق تعالی را هم می‌آورد.

● چند دستور

در شریعت چند دستور خیلی مهم وجود دارد: ۱. نماز ۲. ذکر ۳. دعا. اینها بی‌دلیل نیست و دلیل دارد. اینها شیوه‌های تمرکز نسبت به حضرت حق است؛ شیوه‌های اتصال به حضرت حق است؛ شیوه‌های تقرب و نشستن با حضرت حق است؛ شیوه‌های گذشتن از خود است و همه آنها هم توحیدی است.

۳. ذکر

سعی کنید ذکرهای عمومی را انتخاب کنید و یاد بگیرید به سمت باطن بروید.

● لنگان لنگان

تأکید می‌کنم هیچ عجله‌ای نداشته باشید و آهسته‌آهسته ادامه دهید. این‌طور در نظر بگیرید که دو هزار سال وقت دارید و قرار است لنگان لنگان بروید. به شما قول می‌دهم اگر همین حرکت لنگان لنگان را ادامه دهید، آنقدر شتابان می‌شود که نمی‌شود آن را جمع‌وجور کرد. لنگان لنگانی که جان بتواند با آن کنار بیاید و هضم کند. به تعبیر حضرت امام (ره) آهسته‌آهسته لقمه را در کام جان بریزید. کار سختی نیست. شدنی است.

ذکرهایی مانند «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» یا «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را انتخاب کنید. اینها ذکرهای مناسبی است. بعد مضامینی در آنها اشباع شود. مثلاً در ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» این‌طور در نظر بگیرید که در ظلمت قرار دارید و هیچ مفرّی ندارید و فقط خدا مفرّ شما است.

● «عَفْوَاً عَفْوَاً»

می‌توانید انواع برنامه‌های دیگری هم داشته باشید. مانند این دستور که گفته شده است بعد از نماز صد مرتبه «عَفْوَاً عَفْوَاً» گفته شود. درباره امام باقر صلوات‌الله‌علیه تا هفده هزار مرتبه گفته شده است. می‌دانید این ذکر قرار است با ما چه کند؟ یعنی انسان اعمال خودش را جلوی چشم بیاورد و بگوید این نمازی که خواندم، هیچ؛ «عَفْوَاً». این وضعیت روز من که خوب نبود، «عَفْوَاً». خدایا، من که با تو مناسبتی ندارم، «عَفْوَاً». این را ادامه دهید. بعد به شما القائاتی می‌شود و می‌گویند این گونه «عَفْوَاً» را معنا کن و بگو.

● خودشکنی با استغفار

استغفار بهترین راه نزول عواید معنوی است. نزول معنوی می‌خواهید، ابتدا باید خود را بشکنید. مؤمن دائماً خودش را متهم می‌کند. «عَفْوَاً» یا استغفار یعنی می‌خواهم این «من» را بشکنم؛ البته با «عقلانیت». نه اینکه به گونه‌ای باشد که موجب ناامیدی شود.

● عقلانیت در سلوک

مسلمات را هیچ‌گاه از دست ندهید. من می‌خواهم از نفس خودم فرار کنم نه اینکه مایوس شوم و هیچ کاری انجام ندهم. مسلمات و بیّنات دین واضح است. بعضی‌ها وقتی کار روحی می‌کنند و یک مسئله‌ای پیش می‌آید، آن را کش می‌دهند. با عقلانیت آن را یاد بگیریم. عقل، یار خوبی است. در سلوک به عقلانیت نیاز داریم. مثلاً وقتی به بدن زیاد فشار می‌آورید، عقلانیت می‌گوید نباید به بدن اینقدر فشار آورد. یا وقتی گریه می‌کنید به گونه‌ای که به بدن زیاد فشار می‌آید، عقلانیت می‌گوید گریه را به اندازه نگاهدار. اجازه نده که بدنت که مرکبت است، از بین برود. گریه مفید داشته باشید؛ ولی بدانید تا کجا باید ادامه دهید. بعد سطح توقع را هم بالا ببرید؛ چون خداوند فرموده شما برای این‌گونه کارها هستید. یاد بگیرید و انجام دهید.

برای پرکردن سحر یکی از راه‌ها خواندن زیارت امین‌الله است. این زیارت هم زیارت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه یا هر یک از ائمه است؛ هم مباحث توحیدی فراوان و عمیقی دارد. فقط کاری را انتخاب کنید که با جانتان سازگار باشد. چنین برنامه‌ای را باید انتخاب کرد.

● برنامه برای همیشه

برنامه مستمر و ادامه‌دار باشد. در روایات آمده است اگر برنامه‌ای را شروع می‌کنید، حداقل تا یک سال آن را ادامه دهید. بنده می‌گویم برنامه را تا آخر عمر ادامه دهید. پس می‌توان سحر را با تمام این امور صحیح که همه آنها در شریعت آمده است، پر کرد. مثلاً یک مورد دیگر محاسبه نفس است.

۵. تفکر فطری

تفکر فطری داشته باشید. تکفر در سحر داشته باشید؛ آن‌طور که رسول‌الله هر وقت از خواب بیدار می‌شدند و می‌خواستند وضو بگیرند، بیرون از اتاق می‌رفتند و به آسمان نگاه می‌کردند و می‌فرمودند: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»؛ پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریده‌ای؛ منزه‌ی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار. (آل عمران، آیه ۱۹۱).

● تفکر درباره مرگ

حضرت آیت‌الله بهاء‌الدینی عمده مدارجی که طی کردند، از راه تفکر بوده است. تفکر فطری به این صورت است که من باید از این دنیا بروم. مقدار زیادی هم از عمرم باقی نمانده است. موضوع تفکر می‌تواند مرگ باشد. چقدر انسان را آباد می‌کند؟ این تفکر چنان انسان را دگرگون می‌کند که سبک و سیاق زندگی را تغییر می‌دهد.

● نکته و تذکر

برنامه سحر را جوری پر نکنید که چهار تا انجام دهید و شش تا باقی بماند؛ چرا که این‌گونه عمل کردن موجب تشویش خاطر می‌شود؛ بلکه باید با یک آرامشی همراه باشد.

● بخش‌هایی از رساله نور علی نور

حضرت استاد می‌فرمود: در سحر توحّد و احدیت می‌آید. در سحر باید تمرکز بیاید تا ما وصل شویم. «و این توحّد و احدیت وجودی بدون اطمینان خاطر حاصل نمی‌شود و با اضطراب خاطر نیل به صور جمعی معارف الهی صورت نمی‌یابد و همچنین با حدیث نفس و هواجس نفسانی ذکر و دعا، صافی و خالص نمی‌گردند و اثر شایسته نمی‌دهند» (رساله نور علی نور، ص ۵۹).

● رنگ تعلق

نفس مطمئنه یعنی تشویش‌های نفسانی انسان کم شده است. تا تعلق هست، همه امور ما را رنگ می‌زند؛ حتی عبادات را. باید آهسته‌آهسته نفسانیت را کنار زد. خود سحر هم کمک می‌کند؛ قوت می‌دهد؛ خلوت می‌آورد؛ چشم را باز می‌کند؛ فجایع نفس را می‌فهمد. اما برخی از اینها را باید در روز مراقب بود و به تدریج نفسانیت را کم کرد.

● درس پفکی

کسی که در طول روز درس می‌خواند که بگوید من این‌گونه هستم، در کام خودش تکبر می‌ریزد و در شب هم این‌گونه است. اما اگر کسی که درس می‌خواند تا به حقیقت برسد، شب هم همین‌گونه است و می‌خواهد دیگران را هم به اینجا برساند و به حقیقت برساند.

● در مقابل هوای نفس بایست!

امیال خاکی را باید به تدریج کم کرد. این موضوع را در بحث نفس اماره توضیح دادیم. ظاهراً امام جواد علیه‌السلام فرمود: اگر نفس از تو قوت و غذایی خواست و میلی در او پیدا شد، همین که یک بار در برابرش بایستی، او همین مقدار ضعیف شده است. «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»؛ و اما کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید، و نفس خود را از هوس بازداشت، پس جایگاه او همان بهشت است. (نازعات، آیات ۴۰ و ۴۱). علامه طباطبایی رحمت‌الله‌علیه می‌فرماید: نه اینکه هوای نفس نیست؛ هوای نفس هست، ولی باید با آن جنگید. یک بار هم که بجنگید، میل نفس دیگر به اندازه قبل نیست. همین که انسان از تکرار جلوگیری کند، ولو در جان هست، این خودش پیروزی است. باید این را مراقبت کرد تا اثر بگذارد.

● تلنگر در خواب

ممکن است کسی اهل مکاشفه باشد و با اینکه مکاشفه دارد، ولی در خواب می‌بیند که یک تاریکی و ظلمتی دارد. این همان ظلمت نفس او است که به این شکل در خواب به او نشان داده شده است. یا به او القایی می‌شود و می‌بیند در آن خلیطی وجود دارد. همین که در خواب این تاریکی و ظلمت را می‌بیند، برای سالک تلنگری است تا حواسش را جمع کند و نفسانیتش را کم کند و در نهایت حذف کند. چرا؟ برای اینکه توحّد درست شود.

«و با اضطراب خاطر نیل به صور جمعی معارف الهی صورت نمی‌یابد و همچنین با حدیث نفس و هواجس نفسانی ذکر و دعا صافی و خالص نمی‌گردند و اثر شایسته نمی‌دهند» (رساله نور علی نور، ص ۵۹).

● سرریز دغدغه‌ها

باید حواس مان به به این اضطراب خاطر باشد. تا تشویش خاطر هست، تمرکز و توحید و با خدا نشستن به خوبی حاصل نمی شود. نفس سحر دغدغه را کم می کند، ولی وقتی دغدغه های ما زیاد باشد، به گونه ای که خودش را در زندگی ما نشان دهد، تشویش می آورد. مثلاً در دعا و ذکر این دغدغه ها سرریز می شوند و تشویش می آورند. درست مانند یک پارازیتی که دائماً می رود و برمی گردد.

● احساس پرواز

یکی از بیانات حضرت استاد این بود که زیاد برنامه نگذارید تا تشویش خاطر برایتان بیاورد. می خواهی بیست مورد را در سحر اجرا کنی، همین امر تشویش می آورد. تشویش نباید بیاید. اصل این است: «هر کس آرام است، احساس پرواز می کند».

برای آرام کردن جان شیوه هایی هم داریم. برخی از بزرگواران آنقدر اشتغالات اجتماعی دارند که برای آرام شدن درون، قبل از نماز پنج دقیقه می نشینند تا تمرکز حاصل شود و بعد نماز می خوانند. خیلی کار سختی نیست. با تمرین می توان بر این تشویش ها غلبه کرد.

هم به لحاظ معرفتی و هم به لحاظ عملی می توان بر این تشویش ها غلبه پیدا کرد. راه های متعددی دارد. یک نمونه از لحاظ معرفتی بیان می کنم.

● مأمور به وظیفه ایم نه نتیجه

بنده خدایی می گفت: کل عالم را با بمب منفجر کنند، مگر چه می شود؟ ما را که از دار وجود بیرون نمی کنند. ما در محضر حق هستیم. خدا است که خدایی می کند. به من چه ربطی دارد. وظیفه سر جای خودش و باید فعالیت در اجتماع داشت و وظیفه است. من منکر این نیستم. حضرت امام رحمت الله علیه می فرمود: ما مأمور به وظیفه ایم نه نتیجه. من وظیفه ام را انجام داده ام. به بقیه و به نتیجه چه کار دارم. خدا از من وظیفه خواسته است نه نتیجه. خداوند می گوید: نتیجه را یا من می دهم یا نمی دهم؛ تو کار خودت را بکن! این نوع نگاه به مسائل، همه دغدغه و ناراحتی ها را می خواباند و آرامش می بخشد.

● گردو شکستن در میدان جنگ!

یکی از فرماندهان، در اوج جنگ و بمباران داشت گردو می شکست. یکی گفت: الان وقت گردو شکستن است؟ از زمین و آسمان آتش می بارد، تو داری گردو می شکنی؟ او فرمانده بود و برای اینکه آرامش را به دیگران منتقل کند، گردو می شکست تا بقیه آرام شوند.

● رقصی چنین میانه میدانم آرزوست

یکی از سرداران گفت: حاج قاسم به ما دستور داد به سمت نیروهای آمریکایی بروید و آنجا را فتح کنید. باید این کار را بکنید. توجه داشته باشید و یقین هم داشته باشید که آمریکایی‌ها شما را می‌زنند و شهید می‌شوید. این را به من گفت و ما با چند نیرو رفتیم. همین که رفتیم، آمریکا ما را زد و تمام تجهیزات ما منهدم شد. دشمن قانع شد و گمان کرد دیگر کاری از ما ساخته نیست. چند نیروی سوری همراه من بودند. ما زنده ماندیم. من آمدم بیرون شروع به رقصیدن کردم! همه نیروها ترسیده بودند. اما همین که دیدند من دارم می‌رقصم، ترس‌شان ریخت و همراه من آمدند و آنجا را فتح کردیم.

● دل خوش دار که جدا نئی از دلدار

بنده‌خدایی می‌گفت: حرم حضرت امام (ره) رفتیم. اشراقی به من شد: «دل خوش دار که جدا نئی از دلدار». این معنا به من القا شد که تمام دشمنان اسلام مانند آمریکا و اسرائیل، هر کاری می‌خواهند بکنند، ولی «دل خوش دار که جدا نئی از دلدار» و خدا خودش امور را به دست دارد. البته این به معنای ترک وظیفه نیست. بلکه باید به وظیفه عمل کرد. اما این نوع نگاه، باعث می‌شود انسان آرامش پیدا کند.

● بدون تشویش

به لحاظ عملی هم یک نمونه بیان کنم. بنده‌خدایی شصت سال دائماً در تشویش بود. قلبش نیاز به عمل پیدا کرد. دکتر به او گفت: تو از این به بعد نباید هیچ دغدغه‌ای داشته باشی. بعد از آن دیگر خبری از آن تشویش‌ها نبود. اگر مثلاً بچه می‌افتاد در او اثری نداشت. باور کرده بود که باید مواظب خودش باشد. لذا خیلی آرام و عادی برخورد می‌کرد. این یک نوع کنش قلبی است که جلوی تشویش و اضطراب و دغدغه را می‌گیرد. گرچه انکار نمی‌کنم که گاهی دغدغه می‌آید و شیوه عبور از آن را باید یاد گرفت.

● سحر بی دغدغه

پس برای این که در سحر دغدغه نداشته باشیم:

۱. دغدغه‌های روز را به گونه‌ای نباشد که در سحر سرریز شود.

۲. برنامه را سنگین نکنیم.

۳. در وقت سحر، دغدغه افزوده برای خود درست نکنیم. مثل اینکه با گوشی به دنبال اخبار باشیم.

وقتی آرامش ایجاد شود، کم‌کم ابواب سحر باز می‌شود.

این سبک نشان می‌دهد که یک روش ویژه‌ای در سحررداری است؛ درست مانند آن کسانی که از نمازشان محافظت می‌کنند (باید از این وقت محافظت کرد).

در ادامه حضرت استاد، درباره نفس مطمئنه توضیح داده است. در دروس اشارات، نمط نهم درباره نفس مطمئنه توضیح می‌دهند. در آنجا، بحث سکینه و فنا را توضیح می‌دهند که باید دل از تشویشات در بیاید.

«نمی‌بینی که حق سبحانه می‌فرماید: أَيَّتَهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ. ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً. فَادْخُلِي فِي عِبَادِي. وَ ادْخُلِي جَنَّاتِي. وَ در ربّ مضاف به خود هم تأمل و دقت بنما تا بیابی که ربّ تو کیست و هر کس می‌گوید ربّی و یا ربّ. این ربّ همان جدول وجودی هر کلمه نوری موجودی از ذره تا بیضا است که از بحر بیکران وجود مطلق و صمد حق منشعب است.

جدولی از بحر وجودی حسن بی‌خبر از جدول و دریاستی

و این ارباب کلمات جزئیّه در راه استکمال‌اند که به ربّ کامل مکمل خود برسند که انّ الی ربّک الْمُنتَهی. آن ارباب نهرهایند و این ربّ رود نیل قُلْ لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَا الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (کهف: آیه ۱۱۰) «(رساله نور علی نور، ص ۵۹).

بحث سحر را به پایان می‌رسانیم.

● نکته‌ای سلوکی

اگر کسی نتوانست سحر را به هر شکلی آباد کند، حتماً یک بدیلی برایش بگذارد. حتی نفس بیداربودن در بین‌الطلوعین به همه لحاظ، حتی به لحاظ طبی خوب است؛ ولی جای دیگر آن را پر کند. برخی از اوقات شریعت چنین چیزی دارد.

در قرآن گاهی روی شب تأکید شده است که منظور بین‌العشائین است. مخصوصاً این ایام که شب‌ها طولانی است، می‌شود در شب برنامه‌های دیگری گذاشت.

کسانی را دیده‌ام که هر نمازشان با تعقیبات چهل و پنج دقیقه طول می‌کشد.

اگر نتوانستید سحر را آباد کنید، هفته را آباد کنید: مانند شب جمعه و عصر جمعه. یا وقت زوال یا وقت عشائین یا وقت خواب. ولی بهترین وقت سحر است. اینها را می‌شود به صورت تقویتی یا بدیل داشت.



جلسه ۳۵۵ (۱۰) (۴ دی ماه ۱۴۰۰ / ۲۰ جمادی الاولی / شنبه)

● مکتب سلوکی علامه حسن زاده آملی

امسال به دلیل ارتحال حضرت علامه ذوالفنون حسن زاده آملی رحمت الله علیه راجع به مکتب سلوکی ایشان بحث می کنیم. در عرفان در وادی عمل درباره اسمای الهی سخن می گفتیم که این ضایعه رخ داد. به همین دلیل، تصمیم گرفتیم اندیشه حضرت استاد گفته شود؛ به دلیل اینکه ایشان جزء برترین های حوزه هستند. حوزه هم در علم و هم در تهذیب، کف و سقفی دارد. ایشان در اوج علم و تهذیب بودند و به سطوح عالی رسیده و عینیت یافته بودند. چون این بزرگوار این مسیر را طی کرد و به اوج رسید، برای ما الگوی خوبی است. لذا شایسته است با بررسی مکتب سلوکی ایشان به دستوراتی که ایشان داده است یا خودشان اجرا کرده است بپردازیم.

در جلسات قبل بیان کردیم که حضرت استاد می فرمود: «ره چنان رو که رهروان رفتند.» این بیان ایشان، مبنای واضحی دارد. به این معنا که ما باید به بزرگانی که رسیده اند نگاه کنیم و همان مسیر را طی کنیم. ایشان می فرمود: این بزرگان مانند ما «ضَرْبَ ضَرْبًا» خوانده اند و سر از آنجا در آورده اند. این مسیر در حوزه جواب داده است. با همین سبک و روال حوزه که اساتید و الگوهای پرورش داده، واقعاً کارساز است. اگر کسی با جدیت تن دهد، حوزه جوابگو است. گاهی اشتغالات و مشکلاتی برای ما پیش می آید، اما حوزه می تواند، این نقش را ایفا کند.

بنده خدایی به یکی از اساتید اعتراض کرد. ایشان گفت: شما ده سال با من همراهی کن، بعد نتیجه اش معلوم می شود. کار سختی نیست و انجام شدنی است.

وضعیت حضرت استاد به گونه ای نبود که از امکانات فراوان بهره مند باشند و در رفاه به سر برند. این گونه نبود. ایشان مانند سایر طلبه ها بود و گاهی فقط یک قرص نان می خرید و آن را نصف می کرد؛ نصف آن را صبح می خورد و نصف دیگر آن را عصر. این یک قرص نان همه غذایی بود که ایشان در طول روز می خوردند. با این وضعیت درس شان را ادامه دادند. وضعیت ما الان به این سبک نیست. این بزرگواران این گونه درس خواندند و رسیدند؛ ایشان می فرمود: «ره چنان رو که رهروان رفتند.»

در جلسات قبل بیان شد کسانی که در مراحل نهایی هستند، آنها شیوه های ویژه ای دارند که یکی از آن راه ها این است که عرفان نظری خوانده باشند. راه های دیگری مانند توجه و مراقبه و بحث های دیگر وجود دارد که بیان نکردیم و نباید هم بگوییم. آن مباحث برای جای دیگر است.

سپس به دستوراتی برای طلبه هایی که تازه شروع کرده اند، پرداختیم. ایشان یک قاعده کلی داشت: «تحصیل و طهارت». اگر تحصیل و طهارت را بسط دهیم شامل همه مباحث بعدی می شود. قرآن خواندن را بیان کردیم که باید روزی یک جزء بخوانیم. بحث بعدی حرف شنیدن و تحصیل علم مناسب (به ویژه معارف معنوی) بود که عرض کردیم.

بحث دیگر آبادکردن سحر بود. موضوع بعد این بود که ما شب و روز در حال ساختن خود هستیم و علم و عمل انسان سازند. لذا نباید گناه مرتکب شویم و واجبات را باید انجام دهیم. آخرین بحث جلسه قبل درباره سحر بود که به همان مقدار اکتفا می‌کنیم. بحث سحر خیلی مهم است. ایشان می‌فرمود: سحر راهبر انسان است. انسان سحر داشته باشد همه چیزش درست می‌شود. ایشان می‌فرمود: هر چه دارم از یمن سحر دارم.

۵. محاسبه و کشیک نفس

پنجمین دستور حضرت استاد به همه طلبه‌ها محاسبه نفس بود. ایشان می‌فرمود: «محاسبه نفس داشته باشید.» مثلاً اگر به مؤمنی لبخندی زدم تا دلش را به دست بیاورم، بگویم «الحمد لله». اگر بد اخلاقی کردم، از کرده خود پشیمان باشم. اگر محاسبه نکنیم و در شبانه‌روز وقتی را برای این کار اختصاص ندهیم، همه آنها جمع و تلنبار می‌شود؛ بدون اینکه متوجه باشیم. زمانی می‌رسد که احساس کدورت و کرحتی می‌کنیم و نمی‌دانیم چرا.

هَكَذَا تَجْتَمِعُ الذُّنُوبُ

حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای اینکه نشان دهد که گناهان صغیره با ما چه می‌کند، در یک صحرای بی آب و علف به اصحاب‌شان فرمودند بروید چوب (هیزم) جمع کنید. اصحاب گفتند: یا رسول‌الله، در این بیابان چوبی نیست. حضرت فرمود: بروید هر چه پیدا کردید بیاورید، حتی اگر آن چوب کوچک باشد. بعد از اینکه اصحاب برگشتند، تلی از چوب جمع شد. با اینکه در این بیابان چوبی نبود، ولی تلی از چوب جمع شد. حضرت فرمود: «هَكَذَا تَجْتَمِعُ الذُّنُوبُ».

«فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ ائْتُوا بِحَطَبٍ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ نَحْنُ بِأَرْضٍ قَرْعَاءَ مَا بِهَا مِنْ حَطَبٍ قَالَ فَلَيَاتِ كُلُّ إِنْسَانٍ بِمَا قَدَرَ عَلَيْهِ فَجَاءُوا بِهِ حَتَّى رَمَوْا بَيْنَ يَدَيْهِ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص هَكَذَا تَجْتَمِعُ الذُّنُوبُ ثُمَّ قَالَ إِيَّاكُمْ وَالْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ طَالِباً أَلَا وَإِنَّ طَالِبَهَا يَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» (اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۸۸).

ایشان به صورت عملی به اصحاب این مفهوم را منتقل کردند که این‌گونه گناهان ما جمع می‌شوند. ابتدا می‌بینیم خبری نیست. خیال می‌کنیم آدم خوبی هستیم، چون محاسبه نکردیم و مانند اصحاب جستجو نکردیم؛ اگر محاسبه کنیم آن تکه‌تکه‌ها جمع می‌شود. وقتی گناهان جمع شد، احساس کدورت می‌کنیم؛ دیگر قدرت پرواز نداریم؛ سبک‌بالی و نورانیت از ما گرفته می‌شود. خودمان هم احساس می‌کنیم. دل مایل نیست؛ حرف اثر نمی‌گذارد. در جای حساس هم که دل باید تکان بخورد، تکان نمی‌خورد. اندکی قساوت قلب آمده است. کسانی که زیاد گناه می‌کنند و می‌بینند گناه و خلاف است، در عین حال دائماً آن را انجام می‌دهند، چنین اشخاصی با این کار خودشان را بیچاره می‌کنند.

● اولین چاره

گاهی می‌بینیم قدرت پرواز نداریم. البته گه‌گاهی به خاطر زمان خاص مانند سحر یا مکان خاص مانند زیارت حرم علی بن موسی الرضا صلوات‌الله‌علیهما، دل مایل به پرواز می‌شود. ولی دل همیشه آزاد نیست. کسانی که به کارهای روحی و معنوی مشغول‌اند، این امر برایشان مهم است که از نظر معنوی همیشه روبه‌راه باشند. احساس کنند دل زمخت نیست؛ کدر نیست. زمختی دل خیلی بد است. قلب ادبار و اقبال دارد. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه می‌فرماید: «إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَ وَ إِدْبَاراً فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَاحْمِلُوهَا عَلَى النَّوَافِلِ وَ إِذَا أَدْبَرَتْ فَاقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ» (نهج‌البلاغه، حکمت ۳۱۲). این مشکلی نیست. ولی آدم خودش احساس می‌کند که خیلی دست‌وپای قلبش بسته شده است و قدرت حرکت ندارد؛ کدورت می‌آورد. چاره این وضعیت چیست؟ اولین چاره‌اش «محاسبه» است.

● محاسبه نفس را جدی بگیرید

اولین چاره محاسبه نفس است که ببینیم چه خبر است. به همان روشی که حضرت رسول به اصحابش آموخت. ابتدا اصحاب گمان می‌کردند خبری نیست، ولی بعد از جستجو تلی از هیزم جمع شد. در محاسبه هم همین‌طور است. ابتدا خیال می‌کنیم خبری نیست، ولی اگر اهل مذاقه شویم، نکته‌های بسیاری به‌دست می‌آوریم و اوضاع روبه‌راه می‌شود. اولش چیست؟ محاسبه. این محاسبه نفس را جدی بگیرید. محاسبه یعنی از خودمان حسابرسی کنیم.

● حسابرسی اجمالی و تفصیلی

حسابرسی دو نوع است: ۱. اجمالی ۲. تفصیلی. حتی حسابرسی اجمالی هم مفید است. یعنی یک نگاه اجمالی به روز داشته باشیم که چه کارهایی کرده‌ایم. همین هم خیلی کمک می‌کند.

بنده‌خدایی می‌گفت من هنوز از مطایبه‌ای که کردم و حس کردم دل مؤمنی به درد آمد، درد می‌کشم. بعضی امور از جهتی خیلی کوچک است، مانند یک لب‌خند یا یک گوشه چشم. گاهی اینها برای ما خیلی واضح نیست. اما برای کسی که اهلش است، این امور برایش واضح است و درد می‌کشد و می‌فهمد با خودش چه کرده است. بنابراین اولین کاری که باید بکنیم این است که از کدورت خارج شویم و زمینه‌های منافر را برداریم. چاره آن هم حسابرسی است.

● حسابرسی در کار خیر

حسابرسی فقط در امور منفی و شر نیست. حسابرسی در کار خیر هم هست. آدم کار خوب را محاسبه کند، می‌بیند هم خودش را آباد کرده و هم دیگران را. مثلاً با دو کلمه از مؤمنی دفاع جانانه‌ای کرده است. وقتی این را می‌بیند با

خود می‌گوید دفعه بعد هم این کار را انجام می‌دهم. محاسبه از این جهت خیلی کمک می‌کند. پس اولین کاری که باید داشته باشیم، محاسبه است.

● از ما نیست

امام کاظم صلوات‌الله‌علیه فرمود: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا اسْتَزَادَ اللَّهُ وَإِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَ تَابَ إِلَيْهِ»؛ از ما نیست کسی که هر روز حساب خود را نکند، پس اگر کار نیکی کرده است، از خدا زیادی آن را خواهد و اگر گناه و کار بدی کرده در آن گناه از خدا آمرزش خواهد و به سوی او بازگشت کند (و توبه نماید) (اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۵۳). این تعبیر امام کاظم صلوات‌الله‌علیه خیلی معنادار است که از ما نیست کسی که اهل محاسبه نفس خود نباشد.

هر وقت علامه طباطبایی رحمت‌الله‌علیه می‌خواست از محاسبه سخن بگوید به این آیه اشاره می‌فرمودند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا دارید؛ و هر کسی باید بنگرد که برای فردا [ای خود] از پیش چه فرستاده است (حشر، آیه ۱۸). ببینید برای فردای خود چه می‌فرستید.

● کشیک نفس

حضرت استاد از این محاسبه به کشیک نفس تعبیر می‌کرد. کشیک نفس دو مرحله دارد: ۱. مراقبه ۲. محاسبه. حضرت استاد هر دو را می‌فرمود کشیک نفس. محاسبه کردن یعنی کشیکِ نفس را کشیدن.

● نور یا نار؟

موظب باشیم با خودمان چه کار می‌کنیم و چه چیزی در حلقوم جان خود می‌ریزیم: نور یا نار؟ این واضح است که آدم می‌تواند خیلی چیزها را بفهمد. این طرح می‌گوید کشیک نفس خود را بکشید؛ اعمال را بو بکشید. یعنی باید مواظب باشید با خود چه کار می‌کنید. در روایات به این امر بسیار سفارش شده است. حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا»؛ پیش از آنکه مورد حسابرسی قرار گیرید، خود به حساب نفستان برسید (میزان‌الحکمه، جلد ۳، صفحه ۸۰).

● بررسی روزانه

شما بررسی روزانه داشته باشید، اگر کار خیری کردید، بگویید «الحمد لله». اگر کار خلافی کردید، استغفار کنید. بعضی از آقایان مشارطه هم را اضافه کرده‌اند، خوب است. اما مشارطه ریشه در محاسبه دارد. یعنی ما باید ابتدا اهل محاسبه باشیم و کشیک نفس را بکشیم تا بفهمیم با خود چه کار کرده‌ایم.

ما در بحث «عمل مطلق» در عرفان در وادی عمل بیان کردیم که گاهی عمل آنقدر ریز و ظریف می‌شود که اصلاً به چشم نمی‌آید، ولی واقعاً عمل است. گاهی گوشه چشم است؛ گاهی نیت ما عمل است. ابتدا از امور عمیق شروع نکنید و از همین ظاهر شروع کنید. این کار را انجام دهید. چرا؟ چون آدم را منضبط می‌کند؛ آدم را تنظیم می‌کند؛ راه را گم نمی‌کنیم. اگر این کار را انجام ندهیم، پس از گذشت چند سال می‌گوییم چرا اینقدر کدر هستیم. بعد می‌گوییم چرا من این‌گونه‌ام؟ چرا تکان نمی‌خورم؟ برای اینکه محاسبه نبوده است. این برنامه باشد، درست می‌شود.

● نقش استغفار در محاسبه

چند نمونه از شریعت می‌گوییم که شریعت آن را اعمال کرده است، ولی ما متوجه نیستیم. در برنامه‌ها آمده است و ما متوجه آن نیستیم. اما اگر کسی به آن توجه کند، می‌تواند از آن به عنوان محاسبه بهره‌برد. در دستورات شریعت به استغفار زیاد تأکید شده است. «عفواً» و «العفو» در شریعت بسیار آمده است. سر آن همین است. مثلاً به ما سفارش شده است که بعد از هر نماز به سجده برویم و از سه تا صد مرتبه «العفو» بگوییم. «عفواً عفواً» بگوییم. از امام کاظم صلوات‌الله‌علیه رسیده که ایشان تا هفده هزار مرتبه «عفواً عفواً» گفته‌اند. این فلسفه دارد.

بعضی از کسانی که این کار را می‌کنند، قبل از اینکه «عفواً عفواً» بگویند، اولین حرفشان این است: این نماز ما که نماز نبود؛ نماز خواندیم، ولی این نماز لایق تو نبود. کسانی که نماز خوش می‌خوانند، می‌دانند نماز لایق خدا چیز دیگری است؛ این نیست. پس می‌گویند: «عفواً». بعضی‌ها جلوتر می‌روند و می‌گویند: خدایا، امروز نتوانستیم با تو ارتباط خوبی داشته باشیم، «عفواً». بعضی‌ها گناهان خود را برمی‌شمارند و «عفواً» می‌گویند. یکی از خوبی‌های متن دینی این است که وقتی این «عفواً» را قرار داد، معلوم نکرد برای چیست. مثلاً اگر کسی با دیگری برخورد بدی داشته است، در پایان نماز «عفواً» دارد. یعنی من در پیشگاه تو این کار را کردم و دارم نماز می‌خوانم «عفواً». این یک طرح است.

در جای دیگر، در شریعت آمده است که در شب هفتاد مرتبه استغفار کنید. چرا هفتاد مرتبه استغفار؟ ابتدا همین استغفار است. اما در همین استغفار گنجانده شده است که بنشین و خطاهایت را یادآوری کن. البته استغفار سطوحی دارد که من الان به آن نمی‌پردازم. الان فقط در محاسبه از آن استفاده می‌کنم. در شریعت از ما خواسته شده است که وقتی را برای محاسبه در نظر بگیریم. امام کاظم صلوات‌الله‌علیه فرمود: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ»؛ از ما نیست کسی که هر روز حساب خود را نکند (اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۵۳).

● آثار محاسبه

وقتی شما محاسبه می‌کنید، این محاسبه شما را خوب می‌شوراند؛ محاسبه شما را دقیق می‌کند؛ محاسبه شما را خوب تصحیح می‌کند. ما خیلی از اعمال را متوجه نیستیم که داریم چه کار می‌کنیم؛ ولی بعد از محاسبه متوجه می‌شویم. بعد از محاسبه می‌فهمیم که عادت است. قبل از محاسبه حتی عادت‌های خود را متوجه نمی‌شدیم.

● اولین جنگیدن

بعد از محاسبه می‌فهمیم که عادت است. بعد می‌فهمیم از پس این عادت برآمدن سخت است. یعنی محاسبه می‌کند و می‌گوید درست است که من این خطا را مرتکب شدم، خدایا، این خطا را ببخش. ولی وقتی می‌بیند هر روز این خطا تکرار شده است، درمی‌یابد عادت است. همین که بفهمد عادت بدی دارد، اولین جنگیدن است. البته عادت خیر هم هست، ولی من عادت بد را می‌گویم. همین که یکی دو بار، صد بار درگیر می‌شود، آهسته‌آهسته از عادت کم می‌کند. بعد از مدتی از دست خودش خسته می‌شود. یعنی هر چه تلاش می‌کند، می‌بیند دوباره فردا همان عادت را انجام داده است. از دست آن خسته می‌شود و خستگی، بی‌زاری از خود می‌آورد. البته اینها در فضای سلوکی عقلانی درست است.

● بی‌زاری از خود

تا می‌گوییم بی‌زاری در بعضی افراد تبدیل می‌شود به اینکه اعتماد به نفس را از دست می‌دهند و هیچ کاری نمی‌توانند انجام دهند. اینها بی‌مورد و بی‌خود است. واقعیت و اصل مسئله این است که ما می‌خواهیم تصحیح کنیم و این گونه مسئله حل نمی‌شود. در نهج‌البلاغه آمده است: «مؤمن به خودش بدبین است و از خودش بیزار است». کسی که این حال و هوا را دارد وقتی کسی از او تعریف می‌کند، با خودش می‌گوید تو نمی‌دانی چه خبر است؛ اگر می‌دانستی، این گونه تعریف نمی‌کردی. اینها به انسان کمک می‌کند تا از خودش بیزار شود. منظور من از بی‌زاری، بی‌زاری از بدی‌های خود است که موجب می‌شود در او عزمی پدید بیاید. این یکی از خاصیت‌های محاسبه است.

● ندیدن خود

تا شما محاسبه می‌کنید، بعد از مدتی درمی‌یابید که یک دسته عادات دارید که از آنها خلاصی ندارید. چون این عادت بد را دارید و از پس آن بر نمی‌آیید و استغفار می‌کنید و از خدا می‌خواهید و درست نمی‌شود، این باعث می‌شود نسبت به خدا شرم‌منده و نسبت به خود بیزار شوید. این نعمت کمی نیست. ندیدن خود خیلی مهم است. بعضی‌ها نداشته‌های خود را زیبا می‌بینند. «الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» [آنان] کسانی‌اند که کوشش‌شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند (کهف، آیه ۱۰۴). ولی بعضی‌ها داشته‌های خود را زیبا نمی‌بینند. یک را محاسبه است که خیلی کمک می‌کند. محاسبه به بی‌زاری تبدیل

می‌شود. اگر بیزاری ادامه یابد، یک عزمی پدید می‌آید که باید با عادت بد جنگید. این یک دسته کار بود. این کار یک نوع تیزبینی می‌آورد. بعد از مدتی همین کار یک تصحیح می‌آورد.

● تصحیح عمل

انسان در پیشگاه خدا نمی‌تواند دروغ بگوید. در پیشگاه خدا بگوید: خدایا، من این بدی را کردم؛ تو ببخش. وقتی زیاد به پیشگاه خدا می‌رود، گاهی تبدیل می‌شود به استرداد از آن سو به خوبی «ایاک نستعین» و گاهی تبدیل می‌شود به شرمندگی بسیار از این سو و هر دو تبدیل می‌شود به تصحیح عمل. لذا برای محاسبه ارزش قائل شوید؛ ارج قائل شوید. بدانید که محاسبه خیلی اثر دارد. حضرت استاد می‌فرمود: شما کشیک نفس بکشید یعنی مواظب باشید. این کشیک نفس یک معنای خاصی هم دارد. اگر انسان بداند که این نفس چه بازی‌هایی سر او درمی‌آورد، این خیلی فایده دارد. این یکی از فایده‌های محاسبه است. بنابراین، محاسبه نفس هم تصحیح می‌کند؛ هم انسان را دقیق می‌کند؛ هم بعد از مدتی مشاهده می‌کند همین محاسبه، موجب ارتباط با خدا شده است. اگر کسی کمی این را ادامه دهد، خود این یک نوع تقرب است. کسانی که این گونه عمل می‌کنند و از خدا می‌خواهند که خدایا خودت درست کن و از دست من برنمی‌آید، چه کنم، هر چه تلاش می‌کنم درست نمی‌شود، همین خیلی کمک می‌کند.

● محاسبه در صحنه عمل

اگر محاسبه ادامه پیدا کند، از محاسبه در یک زمان خاص در روز به محاسبه در صحنه عمل منتقل می‌شود. این یک ارزشی است که از محاسبه به دست می‌آید. بعضی‌ها برای محاسبه دفترچه دارند. حضرت استاد برای این کار دفترچه داشتند. اعمالی که انجام می‌دادند می‌نوشتند. بعد به خودشان نمره می‌دادند. آقازاده ایشان می‌گفت وقتی من نوجوان بودم، این دفترچه را دیده بودم. بعضی‌ها دفترچه ندارند؛ خودشان می‌دانند. اگر محاسبه به همین سبک ادامه پیدا کند، این محاسبه سر صحنه عمل می‌آید. این خیلی مهم است. به تعبیر دیگر، این نحوه محاسبه او را کشانده به محاسبه‌ها و مذاقه‌های لحظه‌به‌لحظه. اگر این‌طور شود، فایده اصلی محاسبه محقق شده است. چون انسان می‌تواند همان‌جا تصحیح کند، نه اینکه بعداً تصحیح کند. همان سر صحنه عمل درست می‌کند.

● عالم ربانی و کیسه گچ

یکی از علمای ربانی از جایی عبور می‌کرد؛ یک کارگر ساختمانی کیسه گچ را می‌تکاند. گچ، سر و صورت این عالم ربانی را فراگرفت. ایشان یک نگاه تندی به کارگر کرد و گفت نمی‌بینی من دارم رد می‌شوم؟ آن کارگر برای بار دوم هم آن گچ را تکاند. آن عالم یک نگاه تندی کرد و رفت. چند دقیقه بعد برگشت و به آن کارگر گفت: بیا منزل ما یک چایی بخور. یعنی احساس کرد این نگاه تندش مناسب نبود. او منتظر نماند تا شب شود و بعد محاسبه کند. همان‌جا

فهمید که کارش باید اصلاح شود. شاید آن کارگر متوجه نبوده و گنج را تکانده است. بعدها آن کارگر مرید این عالم ربانی شد. چون دیده بود که چنین انسانی پیدا نمی‌شود؛ چنین برخوردی پیدا نمی‌شود. آن عالم ربانی محاسبه کرده که چرا باید یک خشم افزون بگیرم که نمی‌دانم درست بوده یا نه. حتی احتمال داده که درست نبوده است، آن را تصحیح کرده است. ما اینها را می‌گوییم محاسبه را سر صحنه عمل آورده است. اگر کسی محاسبه را ادامه دهد، قبل از عمل هم این حالت را پیدا می‌کند.

● اول درشت‌ها بعد ریزها

یکی از کارهایی که باید در محاسبه خیلی دقت کنیم این است که اول به موارد ریز نپردازیم. اول درشت‌ها را انتخاب کنیم. اگر به ریزها توجهی کنیم خوب است، ولی تأکید اصلی در محاسبه ابتدا بر روی درشت‌ها باشد. بعضی‌ها عادت‌های بد سنگینی دارند. اول از درشت‌ها آغاز کنند، ولی بعد از مدتی به سمت ریزها بروند. بعد از ریزها به نیت و اخلاص پیش بروند. برای خودش توضیح دارد. ابتدا درشت‌ها را انتخاب کنید و درشت‌ها را تصحیح کنید. ریزها را در حد استغفار درست کنید که خدایا اینها را ببخش. ولی اول درشت‌ها را درست کنید. چون بعضی اعمال که سنگین است، از آنجا باید شروع کرد. بعضی از اعمال که در ما خیلی اثر دارد، باید از آنجا شروع کرد. آنها را باید آهسته‌آهسته خُرد کرد.

● اول محاسبه اجمالی

نکته بعد این است که ابتدا محاسبه اجمالی کنید، یعنی خودتان را زیاد درگیر نکنید. من بعضی‌ها را می‌بینم که با محاسبه تفصیلی خودشان را خسته می‌کنند. محاسبه اجمالی یعنی به روز نگاه کنید که در مجموع چگونه گذشته است. امور کلی را بررسی کنید. بعد از مدتی که این شیوه را ادامه دهید، همین اجمال می‌شود تفصیل. چون شیوه را یاد گرفته‌اید و خسته هم نشده‌اید و همه اینها به چشم می‌آید و حتی تبدیل می‌شود به فهم مسئله در سر صحنه عمل. این امر بعدها به شما خیلی کمک می‌کند.

● محاسبه باطنی

این محاسبه اولاً اجمالی باشد و ثانیاً روی موارد درشت تأکید شود. در صورت ادامه محاسبه باید به سمت محاسبه‌های باطنی کشیده شوید. محاسبه باطنی یعنی چه؟ یعنی اخلاص من چگونه بوده است؛ در این کار چگونه به هستی نگاه کرده‌ام. گاهی یک خطور قلبی می‌آید یا یک اعتقاد خیلی ضعیف در توحید یا کمتر از توحید به ذهن شما می‌آید و بر اساس آن تعامل می‌کنید. اینها بحث‌های درونی و باطنی است. حضرت آیت‌الله العظمی بهجت از آن تعبیر به «گناه معرفتی» می‌کردند.

● چرا محاسبه نفس می‌کنی؟

محاسبه اعمال قلبی و نیت را بگذارید برای بعدها. ابتدا از «سطح» تصحیح را شروع کنید و آهسته‌آهسته سمت عمق بروید. به طوری عمل کنید که به شما فشار نیاید و با یک عقلانیت همراه باشد. کلاً در کارهایی از این دست، عقلانیت خیلی مهم است. قاعده کلی این باشد: «چرا محاسبه نفس می‌کنی؟ برای تصحیح». نه اینکه از هم بپاشید؛ نه اینکه مشکلی ایجاد کنید؛ نه اینکه خسته شوید و رها کنید. این موارد را همیشه در کارهای عملی رعایت کنید. کسی که این کار را بکند در مراحل آخر به اینجا می‌رسد که خدا حتی خطورات قلبی را محاسبه می‌کند. «لِلّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن خداست. و اگر آنچه در دل‌های خود دارید، آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه می‌کند؛ آنگاه هر که را بخواهد می‌بخشد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند و خداوند بر هر چیزی تواناست (بقره، آیه ۲۸۴).

ابتدا کسی که حسد در دلش آمد، تا به گوشه چشم تبدیل نشده است، اشکالی ندارد و معفو است؛ یعنی تا وقتی به کسی حسد به گوشه چشم و زبان و عمل نرسیده معفو است. ولی بعدها حتی آن حسدی که در دل است و به مرحله زبان و حرف زدن و اقدام نرسیده، آن هم محاسبه می‌شود. اینها برای مراحل آخر است. اگر کسی محاسبه را ادامه دهد، به نتیجه رسیده است.

● تشر به خود

بعدها بر حسب محاسبه شرط کنید. از خودتان کار بکشید؛ به خودتان تشر بنزید. وقتی نفس راه نمی‌آید، به خودتان حرف بنزید؛ به خودتان بد بگویید؛ اما به نحو سلوکی و عاقلانه. این بدگفتن به خود این‌گونه نباشد که دست از عمل و اقدام بردارید. ما می‌خواهیم تصحیح کنیم؛ این‌گونه نمی‌شود. از خودتان بیزار شوید و آن را رها نکنید.

● تکثیر و تعمیق خیر

بعدها اگر در کار خیر محاسبه را ادامه دهید، کم‌کم محاسبه تکثیر خیر می‌کند و هم تعمیق خیر. یعنی کار خیر شما را زیاد می‌کند و توفیق پیدا می‌کنید. مثلاً در حال پیاده‌روی هستید، کودکی را می‌بینید، به او لبخندی بنزید و به او آرامش دهید. این کار سختی نیست. با همه می‌شود با احترام برخورد کرد. اینکه کار سختی نیست. این را تکثیر کن. در جایی انجام دادی و خوب بود، چرا دوباره آن را انجام نمی‌دهی؟ بعضی کارها مؤونه زیاد ندارد؛ تکثیر خیر است. بعد از مدتی تعمیق خیر است. تعمیق خیر همان بحث‌های باطنی است که بیان شد. یعنی ادامه دهید و به آن قانع نباشید. این چه خیری است؟ این خیر کجا و آن خیری که امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه انجام داده کجا؟ مثلاً در جهاد این‌گونه بگویید: درست است که هم من و هم امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه جهاد کردیم، ولی جهاد او کجا و جهاد من کجا؟

● نورانیت دل

این، تعمیقِ خیر و نیت‌ها را بالا بردن و خالص کردن عمل است. بالا می‌رود و به عمق هم می‌رسد. اگر کار خیر را این‌گونه انجام دهید، بعد از مدتی احساس می‌کنید سراپای شما نور شده است؛ سراپایتان لطف و صفا می‌شود و دیگر خبری از کدورتی که شما را زمین گیر می‌کند نیست. عمل صالح جان را نورانی می‌کند و نگذارید بدی بیاید و جان را زنجیر کند. اگر این دو را ادامه دهید، به نورانیت دل می‌رسید. ما به این نورانیت دل خیلی نیاز داریم. ما باید حساس باشیم و این را همیشه از خودمان بخواهیم که چرا دل اینقدر سنگین است؟ چرا اینقدر دل کدر است؟ چرا دل قدرت پرواز ندارد؟ الحمدلله دل پرواز می‌کند.

● منطق «الحمدلله»

در کار خیر بعضی افراد دچار عجب می‌شوند. با منطق «الحمدلله» باید عجب را درمان کرد. منطق «الحمدلله» یعنی همه (کمالات) را به خداوند سبحان نسبت دهیم. اگر این را انجام دهید، آن نتیجه‌ای که در خیر می‌خواهیم به دست می‌آید.

● نور علی نور

محاسبه با ما چه کرده است؟ کشیک نفس کشیده‌ایم و خود را برای ابد خوش ساخته‌ایم. این مهم است. اگر این کار را کردید، خیلی از راه‌ها طی شده است. محاسبه با قرآن و سحر جمع شود، نور علی نور می‌شود.

امام کاظم صلوات‌الله‌علیه فرمود: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا اسْتَزَادَ اللَّهَ وَ إِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَغْفَرَ اللَّهَ مِنْهُ وَ تَابَ إِلَيْهِ»؛ از ما نیست کسی که هر روز حساب خود را نکند، پس اگر کار نیکی کرده است، از خدا زیادی آن را خواهد و اگر گناه و کار بدی کرده در آن گناه از خدا آمرزش خواهد و به سوی او بازگشت کند (و توبه نماید) (اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۵۳) (به نقل از هشت رساله، صفحه ۱۲۳).

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله: «لَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنَ الْمُتَّقِينَ حَتَّى يُحَاسِبَ نَفْسَهُ أَشَدَّ مِنْ مُحَاسَبَةِ الشَّرِيكِ شَرِيكُهُ فَيَعْلَمَ مِنْ أَيْنَ مَطْعَمُهُ وَ مِنْ أَيْنَ مَشْرَبُهُ وَ مِنْ أَيْنَ مَلْبَسُهُ أَمِنْ حِلٍّ أَمِنْ حَرَامٍ»؛ از تقوایپیشگان نیست مگر کسی که از خود سخت‌تر از حسابرسی شریک از شریک، حساب‌کشی کند و بداند که خوراک، آشامیدنی و لباسش از کجا آمده، آیا از حلال است یا حرام؟ (مکارم الاخلاق، صفحه ۴۶۸).

«بزرگان فرموده‌اند شب و روز یک بار محاسبه داشته باشید. در یک وقت معین به محاسبه بنشین و نفس را حساب بکش که روزت را به چه گذرانده‌ای. ببین که دخل و خرج روزانه‌ات چیست. اگر محاسن است، شاکر باش و در مقایح

تائب. مرد حساب باش که دار دار حساب است. در نظام احسن یک ذره بی حساب نیست» (مجموعه مقالات، صفحه ۱۶۲).

«دستور علامه طباطبایی به من سه چیز بود: ۱. مراقبه ۲. ادب مع الله ۳. محاسبه» (انسان و قرآن، صفحه ۷۲).



جلسه ۳۵۶ (۱۱) (۱۸ دی ماه ۱۴۰۰ / جمادی الثانی / شنبه)

● مکتب سلوکی حضرت استاد حسن زاده آملی رحمت الله علیه

۵ در عرفان در وادی عمل به دلیل ضایعه اسفناک ارتحال علامه ذوالفنون حضرت استاد حسن زاده آملی رحمت الله علیه، به مکتب سلوکی ایشان می پردازیم. برخی از بزرگان حوزه می توانند الگوی کاملی برای طلاب باشند و ما باید از آنها خیلی درس بگیریم؛ چون راه رفته ای است که به عینیت و به اوج رسیده است؛ آنچه به عنوان کمال معنوی و حوزوی می شناسیم، در برخی به اوج نشسته است. عملاً در کار علمی قَدَر و در کار معنوی بسیار قوی هستند و آنها می توانند الگو باشند. لذا خوب است که شیوه زندگی این بزرگان مورد بررسی قرار گیرد.

حضرت استاد حسن زاده آملی رحمت الله علیه از این دست افراد بودند. از لحاظ کار علمی بی نظیر بودند؛ یعنی مانند ایشان نمی توان پیدا کرد. ایشان ذوالفنون بودند و هر بحثی مطرح می کردند، بی نظیر بود. ما وقتی درس هیئت ایشان می رفتیم، حیرت زده می شدیم که یک درس جنبی و این همه کار و تحقیق و مطالعه. در فلسفه و اسفار و عرفان و تفسیر هم همین طور بودند. حتی در کارهای فقهی ایشان که ابراز نشد، ایشان صاحب رساله بودند، ولی آن را چاپ نکردند. این گونه با جدیت کار کردند؛ در لغت و در ادبیات و در شعر ایشان قَدَر بودند. به لحاظ روحی معرفتی هم بی نظیر بودند؛ واقعاً بی نظیر بودند. انسان احساس می کند که تمام عمرش را برای کار معرفتی و سلوکی صرف کرده است، در حالی که کار علمی هم کرده اند. چگونه اینها را با هم جمع کرده است، امر عجیبی است.

ایشان به برخی از نزدیکانشان فرموده بودند: کار مراقبه ام بیست است. در عین حال به صورت سنگین کار علمی هم می کردند. ما الان مقداری کار علمی می کنیم، از کار سلوکی می افتیم و اگر کمی کار سلوکی کنیم، از کار علمی می افتیم. ولی ایشان خیلی خوب اینها را با هم جمع کرده بود. ایشان در روز چندین ساعت کار معنوی می کردند؛ در عین حال روزی دوازده ساعت و بلکه بیشتر هم کار علمی می کردند. چنین بزرگواری می تواند برای ما الگو باشد.

● چند دستور العمل

قاعده کلی ایشان تحصیل و طهارت بود. بعد می‌فرمودند: «ره چنان رو که رهروان رفتند.» یک دستور ایشان این بود که ما شب و روز داریم، خود را می‌سازیم. مواظب محرمات و واجبات باشید. مواظب دستورات شریعت باشید.

قرآن کتاب انسان‌سازی است؛ بر اساس آن شب و روزتان را بسازید. لذا ایشان نه تنها واجبات و از محرمات دوری کردن، بلکه در کنارش دستورات دقیق‌تر و عمیق‌تر را از دستورات شریعت در می‌آوردند.

دستور دیگر ایشان خواندن یک جزء قرآن در روز بود. دستور دیگر ایشان تحصیل علم مناسب بود که باید حرف شنید. دستور بعدی آباد کردن سحر بود. دستور آخر محاسبه و کشیک نفس بود که به آنها پرداختیم. چند نکته ریز در باب مکتب سلوکی ایشان مانده است تا برسیم به اصول مکتب سلوکی ایشان. تقریباً عمده دستورات ایشان در رساله لقاءالله آمده است.

● دائم‌الوضو بودن

حضرت استاد نسبت به دائم‌الوضو بودن تأکید داشتند؛ هم در کارهای علمی و هم در کارهای روحی و عبادی. این خیلی مشخص است. ایشان بر این امر تأکید می‌کردند. حتی برای درس‌های بالاتر، شرط می‌کردند که در این دروس باید با وضو باشید.

● اثر باطنی وضو

در شریعت آمده است، اصل وضوگرفتن ظاهری که می‌شناسیم که صورت و دست و پا که شسته و مسح می‌شود، این سطح وضو است. ولی در شریعت، فلسفه این را زمینه طهارت باطنی می‌داند. یعنی اصل وضوگرفتن خاصیتش این است. همین وضوی ظاهری، اثری دارد که اثرش در شریعت به گونه‌ای گفته شده است که باعث پاک شدن دل می‌شود. مانند اینکه همین‌طور که صورت را شست‌وشو می‌دهیم، دل را هم شست‌وشو دهیم. شستن دل چگونه است، همین حالت را باید پیدا کنید. در عرفان در وادی عمل، در بحث نماز روایات وضو را آوردیم و در کتاب اسرار نماز آمده است. در آن روایت آمده است: اصل وضو این است که گناه شما کم می‌شود. با وضو گناهانتان را برطرف می‌کنید؛ با وضو گناه را شست‌وشو می‌دهید. وضوگرفتن برای برطرف کردن کدورت است. ابتدا گناه و بعد از آن گناهان باطنی‌تر و کدورت‌های باطنی برطرف می‌شود.

● شروع از سطح و رفتن به باطن

وضو نور است و وضو بر وضو، نور علی نور است. شریعت خیلی خوب عمل می‌کند. در نماز، شریعت از ظاهر شروع می‌کند. طهارت باشد و رو به قبله تکبیر بگو و حمد و سوره بخوان. ولی به تدریج ما را بالا می‌برد تا توجه به حق باشد؛

«اللّٰهُ فِي قَبْلَةِ الْمَصَلٰى» بعد می گوید: حضور قلب مهم است. قبولی نماز به حضور قلب است و کم کم بالا می برد. شریعت از سطح شروع می کند، چون اگر از باطن شروع کند، باعث زحمت می شود. اگر شریعت از ابتدا حضور قلب را شرط کند، مردم گرفتار می شوند.

● نماز شما نماز نیست!

بنده خدایی می گفت نمی توانم نماز بخوانم. گفتم: چرا؟ گفت: من نمی توانم سوره حمد بخوانم. گفتم: چرا؟ گفت: هر چه تلاش می کنم نمی توانم. گفتم: چطور؟ گفت: بنده خدایی گفته است: شما اگر می خواهید سوره حمد را بخوانید و توجه به حقیقت عالم نداشته باشید و تکلم حقیقی با حضرت حق را ندانید، این نماز شما نماز نیست. بعد از شنیدن این مطلب من هر چه تلاش می کنم می بینم جور در نمی آید و نمی شود. ابتدا از او خواستم سوره حمد را بخواند، راحت خواند. گفتم: تو اینقدر خوب می خوانی، چرا می گویی نمی توانم بخوانم؟ گفت: آن آقا این طور گفته است. به او گفتم: ایشان درست گفته است و در جای خودش درست است، ولی این مطلب برای سطح شما نیست. تو از اینجا شروع کن؛ اول نماز بگو «یاالله» بگو «یا خدا». بعد بگو «الله اکبر». برای شروع این گونه بگو. یک توجه مختصر در گفتن «یاالله» داشته باش. برای ابتدا همین قدر کافی است.

اگر شریعت آن نماز با توجه را از ما می خواست، همه بیچاره می شدند و از ظهر تا غروب نمی توانستند یک نماز بخوانند! شریعت این کار را نمی کند. خداوند حکیم است و حکیم این گونه عمل نمی کند. شریعت به تدریج افراد را بالا می برد و قفل جان باز می شود. لذا شریعت همیشه از سطح شروع می کند. یعنی از بدن و ظاهر و از عالم ماده شروع می کند تا به بطن و روح و جان برساند. این سطح که می گویم، تعریض منفی نیست، بلکه مراحلی است که شریعت به تدریج از آنجا شروع می کند تا به حقیقت برساند.

● چرا از ظاهر؟

چرا شریعت از ظاهر شروع می کند؟ چون ما سطح اول را راحت تر درک و عمل می کنیم. مثلاً اگر به ما بگویند این کتاب را از اینجا بردار و آنجا بگذار، راحت این کار را انجام می دهیم؛ ولی اگر بگویند به این کتاب فکر نکن، این کار کمی سخت می شود. شریعت از سطح شروع می کند تا اینکه انسان با تمرین به تدریج از سطح اوج بگیرد. تمام دستورات شریعت از بُطنان عرش آمده است و برای اینجا نیست. چون از بُطنان عرش آمده است، عمق های فراوان دارد.

اصل نماز برای احوال رسول الله در شب معراج است که آنجا به غشوه دچار شد و عظمت حق را دید و به رکوع رفت و این ذکر «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» را گفت. اصل نماز آن است. اما ما هم یک «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» می گوییم؛ الحمدلله. همین هم خوب است و تبرک و تشرف حاصل شده و این لب و دهان متبرک شده است.

بنده‌خدایی روزه گرفته بود و با خدا این‌گونه صحبت می‌کرد: خدایا، من روزه نگرفتم! به حق این دهان و شکمی که روزه گرفته، من توجه کردم! این حرف خوبی است. درست است که من روزه نتوانستم بگیرم، ولی نورانیت حاصل شده است. مَهر حضرت ختمی بر آن خورده شده است.

● ریشه در عرش

وضو ریشه دارد. ریشه وضو در عرش است که از ساق عرش آبی نازل شد و رسول‌الله با آن آب وضو گرفت. آن آب و شست‌وشوی آنجا معنای خاصی دارد و همان وضو در اینجا این وضوی ظاهری شده است.

اصل وضو برای حذف گناهان است و واقعاً هم اثر دارد. اصل طهارت با وضو، باعث پاکی از گناه می‌شود. وقتی همین اعضای بدن را شست‌وشو می‌دهیم برای این است که بگوییم: می‌خواهم به پیشگاه خدا بروم و در پیشگاه او باید پاک باشم. از سطح شروع می‌کند، حتی اگر بگویید نماد یا حقیقت در سطح اول است، درست است. و باید از همین جا شروع شود. وقتی این کار را ادامه می‌دهید، نورانیتی در دل ایجاد می‌شود. همین سطح اول پس از مدتی نورانیت می‌آورد.

● جفا به خدا

دوام وضو انسان را به یک مقام قدسی و طهارت باطنی و نورانیت می‌کشاند. حضرت استاد این روایت را انتخاب کرده است که «هر کس حدیثی از او سر زد و وضو نگیرد، به من خدا جفا کرده است». باید دستور وضو را جدی گرفت. البته قیودی دارد که این قیود را توضیح خواهم داد.

حضرت استاد در رساله لقاءالله برای سائر الی الله دستوراتی را بیان می‌کنند. اولین دستور درباره قرآن و دومین دستور راجع به وضو است.

«روی الدیلمی رضوان‌الله‌علیه فی الموضعین من کتابه إرشاد القلوب أحدهما فی أواخر الباب الثالث عشر و ثانيهما فی أواخر الباب العشرين عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله قال: قال الله تعالى: من أحدث و لم يتوضأ فقد جفانی؛ و من أحدث و توضأ و لم یصل رکعتین فقد جفانی؛ و من صلی رکعتین و لم یدعنی فقد جفانی و من أحدث و توضأ و صلی رکعتین و دعانی فلم أجبه فیما یسأل من أمر دینه و دنیاہ فقد جفوته و لست برّب جاف». (رساله لقاءالله، هشت رساله عربی) ص ۱۲۲.

وضو نور است. حقیقتِ حقایق شرعی این‌گونه است که از یک سطح شروع می‌شود، ولی عمق عجیبی دارد و انسان را بالا می‌برد.

● ارتقا به ساحت بالا

«و اعلم يا حبيبي أنّ الوضوء نور و الدوام على الطهارة سبب لارتقائك إلى عالم القدس. و هذا الدستور العظيم النفع مجرب عند أهله جداً فعليك بالمواظبة عليها ثمّ عليك بعلوّ الهمة و كبر النفس فاذا صليت الركعتين فلا تسأله تبارك و تعالی إلّا ما لا يبيد و لا ينفد و لا يفتنى فلا تطلب منه إلّا إياه» (رساله لقاء الله، هشت رساله عربی) ص ۱۲۲. وضو سبب ارتقای انسان به ساحت بالا است.

● بایدها و نبایدهای وضو

در وضو چند نکته را باید رعایت کرد. در وضو باید این حال و حس پاکی در انسان ایجاد شود که من در حال پاک شدن هستم. این پاک شدن و به پیشگاه خدا رفتن را باید تأکید کرد. اگر این گونه باشد، انسان احساس می کند که وقتی وضو ندارد، گویا چیزی کم دارد.

برخی برای دائم الوضو بودن به خودشان فشار می آورند. مثلاً کم غذا می خورند و کمتر به بیت الخلاء می روند. این کارها را نکنید. ابتدا در همه حال با وضو نباشید. شاید این کار برای همه سخت باشد. دائم الوضو بودن را به تدریج شروع کنید. مثلاً اگر ابتدا توان شما یک ساعت با وضو بودن است، از همین یک ساعت شروع کنید. وقتی می خواهید بخوابید، وضو بگیرید؛ وقتی از خواب بیدار می شوید، وضو بگیرید؛ وقتی مطالعه می کنید، وضو بگیرید.

بعضی از بزرگان بدون وضو سراغ روایات و کتب تفسیری و معارفی و فقهی و اصولی نمی روند. کم کم آغاز کنید؛ زیاد سخت نگیرید. این موضوع از جانب شریعت واجب نشده است، اما اگر می توانید کاری را انجام دهید و با وضو باشید، وضو بگیرید. این طور هم نباشد که برای دائم الوضو بودن به بدنتان فشار بیاورید و به بیت الخلا نروید و مزاجتان به هم بریزد. مزاج را نباید به هم ریخت. این بدن را باید سالم نگه داشت. بعضی مواقع به دلیل جسمانی نمی توان دائم الوضو بود. در این وضعیت می توان تیمم کرد. این کار سختی نیست.

● هر لحظه با طهارت

درباره معروف کرخی می گویند: وقتی بیت الخلاء می رفت تا برسد به جایی که وضو بگیرد، تیمم می کرد تا همین قدر هم بی طهارت نباشد. به او می گفتند چرا برای زمان اندک تا برسی به آب، تیمم می کنی؟ او می گفت: اگر خدا در این زمان که می خواهم بروم تا وضو بگیرم، جانم را بگیرد، اگر بدون طهارت باشم، چه کار کنم. پس من تا رسیدن به آن آب تیمم می کنم.

بنده خدایی در شب بیدار می شد و حال وضو گرفتن نداشت. یک تیمم می کرد و دوباره می خوابید! این کارها را نکنید. من فقط کارهای آنها را می گویم. اصل این باشد که وضو بگیرید؛ ولی اگر امکانش نبود، تیمم کنید. با این مداومت بر

طهارت می‌خواهیم به اینجا برسیم که خوش نداریم در پیشگاه خدا بدون طهارت باشیم؛ نمی‌خواهیم بدون طهارت رو به قبله بنشینیم. ابتدا زیاد فشار نیاورید؛ اگر یک ساعت می‌توانید با وضو باشید، همین یک ساعت خوب است و بعد آن را افزایش دهید.

● سریع وضو بگیرید

خیلی کند وضو نگیرید؛ سریع بگیرید. در عین حال تدابیر بهداشتی را هم مراعات کنید. مثلاً اگر کسی سردمزاج است، لازم نیست با آب سرد وضو بگیرد، در عین حال سریع هم آب وضو را خشک کند.

● پر خوری نکردن

اول حلال خوردن، بعد طیب خوردن و بعد پر خوری نکردن است. حلال خوردن واضح است. اما طیب خوردن؛ ای کاش کتب طبّی که در فضای طلبگی ما است می‌خواندیم تا طیب خوردن را یاد می‌گرفتیم. قرار نیست خیلی وجهی بپردازیم که طیب و خوب بخوریم؛ فقط دانستن می‌خواهد. غذا می‌خوریم، ولی نمی‌دانیم سرد است؛ گرم است؛ و بدن به زحمت می‌افتد. طیب یعنی جوری که مناسب بدن باشد. در ادبیات فرهنگی و دینی ما هست. باید غذا خوردن هایمان را تنظیم کنیم.

مورد بعدی به اندازه خوردن و پر خوری نکردن است. گاهی عادات‌های خانوادگی و اجتماعی و فرهنگی باعث می‌شود که پر خوری صورت بگیرد. معیاری وجود دارد که باید به آن توجه کرد.

● قساوت قلب با پر خوری

پر خوری قساوت قلب می‌آورد و روزمان شب و شبمان روز می‌شود و باعث می‌شود که حال معنوی برای انسان به وجود نیاید. چرا؟ چون روح همتش می‌شود هضم غذا. وقتی غذای سنگینی خورده می‌شود، همه توجه روح به سمت هضم غذا می‌رود. مثلاً اگر غذای سنگین بخوریم، نمی‌توانیم کار علمی کنیم. درست مثل اینکه انسانی مریض شود، روح در صدد تدبیر مریضی است. وقتی پر خوری تداوم می‌یابد، قساوت قلب می‌آورد. قساوت هم که بیاید، راه رفتن به آسمان و ملکوت بسته می‌شود.

● روح را به سمت پایین نکشید

ما هیچ روزی را نباید از دست دهیم. هر روز انسان باید سعی کند، مراحلی که او را به سمت آبادانی و نشاط می‌کشاند، داشته باشد. نباید روح را به سمت پایین‌تر بکشانیم. قاعده این است؛ نه اینکه زندگی نکنیم و غذا نخوریم. بعضی‌ها که غذا خیلی کم می‌خورند، کارشان نادرست است.

● از سلوک بازمانده

حضرت استاد می‌فرمود: بنده‌خدایی بود که کار سلوکی می‌کرد. خیلی کم غذا می‌خورد. من هر چه به او می‌گفتم، چرا اینقدر کم غذا می‌خوری؟ اذیت می‌شوی. مزاج و بدن را باید نگه داری. در سلوک باید از این بدن کار بکشی. به این بدن نیاز داری. چرا این کار را می‌کنی؟ ایشان قبول نمی‌کرد و می‌گفت سلوک جز با این راه محقق نمی‌شود. بعد از مدتی این فرد در بیمارستان بستری شد و من به عیادتش رفتم. دیدم گریه کرد؛ به او گفتم: گفته بودم این‌گونه عمل نکن. تو بدنت را از بین بردی و نمی‌توانی با این بدن کار سلوکی کنی.

● گوشت بخور!

یک شخص لاغراندام و نحیف خدمت آیت‌الله العظمی بهاء‌الدینی برای دستور سلوکی رسیده بود. ایشان به این فرد فرمود: برو گوشت بخور! او گفت: نه. من دستور سلوکی می‌خواهم. ایشان فرمود: خوب گوشت بخور تا بتوانی کار سلوکی کنی.

● گرسنگی مفید

معیار اصلی در گرسنگی که در شریعت آمده است، گرسنگی مفید است که انسان را به زحمت نیندازد؛ مزاج را به هم نزنند؛ باعث از بین رفتن ماهیچه‌های بدن نشود. و در عین حال جوع باشد. جوع، گرسنگی مفید است که خیلی برکت دارد. کسی که این نکته را رعایت می‌کند، غذا را جوری تنظیم می‌کند که به اندازه می‌خورد؛ کارش را هم انجام می‌دهد؛ به وزن کارش غذا می‌خورد. کارگری که کار یدی می‌کند، نیاز به غذای زیادی دارد. کسی که کار علمی می‌کند، نیاز به غذای ویژه‌ای دارد. اینها اشکال ندارد. به گونه‌ای باشد که وقتی غذا می‌خورد، احساس کند قوتش از او گرفته نشده است و فرصت‌هایی هم می‌دهد. برخی سه وعده به اندازه می‌خورند؛ برخی دو وعده می‌خورند، اما به اندازه می‌خورند.

● قدرت پرواز

بنده‌خدایی غذا را به اندازه می‌خورد و وقت مغرب تا ساعت هشت‌نُه شب، احساس سبکی و آزادی روح می‌کرد و عجیب می‌دید که قدرت پرواز دارد. بنده‌خدایی می‌گفت: هر وقت این‌گونه عمل می‌کنم و جوع دارم، می‌بینم که عجب

قدرت پروازی دارم و چقدر جان آسان به سمت عالم معنا گنده می‌شود. و میل شیدی به پرواز دارد. این جوع باعث می‌شود که همیشه قدرت پرواز هست.

جوع یعنی گرسنگی مفید، نه گرسنگی مضرّ به بدن. گرسنگی مضرّ به بدن به درد نمی‌خورد. چراکه انسان احساس می‌کند اذیت می‌شود. گرسنگی مفید باعث آزادی روح می‌شود و حتی افرادی که کار علمی می‌کنند، کار علمی‌شان را همان موقع می‌گذارند. باید کار روحی را هم در همین لحظات قرار داد. در روز بگردید و ببینید چه زمانی، وقت شما است. وقت پرواز شما چه زمانی است؟ غذا را تنظیم کنید.

● بستن مجاری شیطان

خوب است انسان یک عادت غذایی برای خودش بگذارد؛ مثلاً سه وعده بخورد و در این بین چیزی نخورد. در روایات داریم، اگر می‌خواهید مجاری شیطان را ببندید، جوع داشته باشید. پرخوری قساوت می‌آورد. پرخوری و پرگویی و پرخواهی خوب نیست و قساوت می‌آورند.

«قال عزّ من قائل: وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (الأعراف: ۳۲) و اعلم حبیبی أنّ فضول الطعام یمیت القلب بلا کلام [همین که شریعت گفته است: غذا را بخورید و قبل از اینکه سیر شوید، دست از غذا بکشید. آرام خوردن غذا]، و یفضی إلى جموح [چموشی] النفس و طغیانها، و الجوع من أجلّ خصال المؤمن» (رساله لقاءالله، هشت رساله عربی) ص ۱۲۲.

دستور شریعت هم دستور سلامتی است و هم دستور سلوک. گرسنگی مفید خیلی خوب است، ولی پرخوری بسیار مضرّ است و جان را اسیر می‌کند. در حقیقت انسان با آن باری که برای خودش ایجاد کرده است می‌جنگد.

● پر حرفی نکردن

ایشان پرگویی را هم اینجا مطرح کرده است. انسان وقتی زیاد حرف می‌زند، تقریباً جان را درگیر کرده و به آن مهلت نداده است. کسی که پرگو است، در نماز و خواب و در فکر عادی هم این خصیصه را دارد. اولین کاری که انسان می‌کند، سکوت و صمت است. سکوت خودش راهبر انسان است و موقعیت برای انسان ایجاد می‌کند.

«إیّاک و فضول الکلام فقد روی شیخ الطائفه الناجیه فی أمالیه یاسناد عن عبد الله بن دینار عن أبی عمر قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «لا تكثرُوا الکلام بغیر ذکر الله فإنّ کثره الکلام بغیر ذکر الله قسو القلب إنّ أبعد الناس من الله القلب القاسی» (رساله لقاءالله، هشت رساله عربی) ص ۱۲۲.

● معیار کلی

معیار کلی این باشد که هر چه باعث قساوت قلب می‌شود، به تدریج کنار بگذارید. پرخوابی هم همین‌طور است. کم‌خوابی را اصلاً نمی‌گوییم و توصیه نمی‌کنیم؛ بلکه به اندازه خوابیدن مورد توصیه است. پرخوابی و پرگویی و پرخوری قساوت قلب می‌آورد. حتی دیدن تصاویر قساوت‌آمیز، قساوت می‌آورد. شنیدن حرف‌های خاکی (و این‌سویی) قساوت می‌آورد.

● ذکر سکوت!

صمت در روایات خیلی آمده است. یکی از آقایان می‌گفت: می‌خواستم ذکر بگیرم، به من گفتند: ذکر تو سکوت است و سکوت برای تو خیلی مفید است. سکوت راه را برایتان باز می‌کند. سکوت به انسان قدرت تفکر می‌دهد. همین که سکوت بیاید، انسان به فکر فطری نزدیک می‌شود؛ فکر فطری، فکری است که به یک‌باره انسان را دگرگون می‌کند. سکوت نجوای نفس را کمتر می‌کند.

تا می‌توانید سکوت کنید. البته سکوت این نیست که نسبت به همسر سکوت کنیم؛ منظورم این نیست. بلکه با همسر صحبت کردن، عبادت است و تعامل با همسر عبادت است. کسی که موعظه می‌کند و برنامه وعظ دارد، این‌ها عبادت است. سکوت آنجایی مفید است که انسان می‌بیند الان حرف‌زدن، کار بی‌خودی است. صلۀ رحم و با همسر نشستن و صحبت کردن در جای خودش باید به اندازه باشد. البته در این موارد نباید زیاده‌روی باشد.

این مواردی که ذکر شد برای طلبه‌هایی است که به انتها نرسیده‌اند. برای منتهی‌ها دستورات خاصی مانند توجه و مراقبه است که اینجا به آنها نمی‌پردازم. فقط به عرفان نظری و ضرورت آن برای منتهی‌ها اشاره کردم. یک بحث است درباره عموم مردم، که باید چه کنند و راهکارهای استاد برای عموم مردم چیست که این را در جلسه بعد خواهیم گفت. اگرچه همین‌هایی که گفتیم، برای عموم هم می‌تواند باشد. تأکید می‌کنم دستورات ویژه استاد برای منتهی‌ها را نمی‌گوییم. فقط ضرورت عرفان نظری که در مبنای ایشان بوده است، بیان شد. اگر طلبه همین دستوراتی را که اشاره کردیم اجرا کند، زمینه‌ساز عروج معنوی خوبی است.

اگر دقت شود، تمام آنچه از ایشان گفته‌ایم، بر اساس دستورات شریعت است و از آیات و روایات است. ایشان تأکید می‌کند که ریاضت باید شرعی باشد و از ریاضت غیرشرعی باید پرهیز کرد.

● سهم ما از عالم معنا

هر یک از ما سهمی از عالم معنا و ملکوت داریم؛ آن را از دست ندهیم، چرا که آن را در زندگی ما و در روزها و ساعات و لحظات و سال‌های عمر ما پنهان کرده‌اند. آن را هدر ندهیم. باید آنها را دریافت و از دست نداد. کار سختی هم نیست و به تدریج عادت می‌شود. این کار سختی نیست. باید احساس کنیم همیشه با خدا تعامل می‌کنیم. فقط باید

دست به کار شد و حرف شنید. حرف شنیدن آسان است. در کنار اینها دست به کار شدن می‌خواهد. بعد از نماز، ده بیست دقیقه نشستن کار سختی نیست. دائم‌الوضو بودن کار سختی نیست. به تدریج انسان احساس می‌کند که آسان شده است. باعث نورانیت او می‌شود؛ بعد خودش هم می‌بیند که چه چیزی مانع نورانیت او می‌شود. بهترین جای عبادت در خانه و نسبت به همسر و فرزند است. بهترین جای عبادت در سر درس و بحث است. یاد بگیرید که چگونه آن را اعمال کنید.



جلسه ۳۵۷ (۱۲) (۲۵ دی ماه ۱۴۰۰ / ۱۲ جمادی الثانی / شنبه)

● مکتب سلوکی حضرت استاد حسن زاده آملی رحمت‌الله‌علیه

علامه حسن زاده آملی بزرگ‌مردی از حوزه است که توانسته به اوج و قله‌های علمی و معنوی دست پیدا کند. تجربه ایشان عینیت یافته است؛ راه‌هایی را خود ایشان طی کرده‌اند و توصیه‌هایی داشته‌اند و بر حسب قوت معنویت و سلوکی که داشتند، اثرگذار بوده‌اند. لذا باید به این مکتب بپردازیم و بررسی کنیم که در این مکتب سلوکی چه می‌گذرد.

● نقش عرفان نظری در سلوک

ابتدا بیان کردیم کسانی که منتهی هستند، یکی از دستورات به آنها خواندن عرفان نظری است تا بتوانند از پس کار برآیند. انسان گاهی ده سال ذکر می‌گوید، ولی تا آن عمق را نداند، کار پیش نمی‌رود. مگر اینکه تفضل الهی باشد؛ یا اینکه از قبل حال خوشی داشته باشند. این موارد حسابش جدا است. ولی به صورت متعارف تا عرفان نظری خوانده نشود، این عمق پیدا نمی‌شود.

علامه طباطبایی رحمت‌الله‌علیه برای بعضی از شاگردان سلوکی‌شان، رساله نورالوحده را می‌خواندند. چرا؟ برای اینکه عرفان نظری برای آنها کارکرد سلوکی داشته است؛ یعنی با خواندن عرفان نظری، فضا را درک کنند و بر اساس آن عمل کنند. «أَلْعِلْمُ إِمَامُ الْعَمَلِ»؛ علم پیشوای عمل است. با عرفان نظری عمق حاصل می‌شود. استاد برای منتهی‌ها دستورات دیگری مانند مراقبه و توجه و ادب مع‌الله دارند که الان لزومی ندارد به آنها بپردازیم.

● چند دستورالعمل

مهم‌ترین نیازهایی که به عنوان طلبه داشتیم، مراتب اولیه و میانی است. برخی از دستورات بیان شد. اُس و اساس آنها تهذیب و تحصیل است که بیان کردیم. یعنی در کنار کار علمی، باید کار تهذیبی هم در کار باشد. برای تهذیب به

موارد زیر اشاره کردیم: ۱. شب و روز خود را می‌سازیم و علم و عمل انسان‌سازند؛ ۲. روزی یک جزء قرآن خواندن؛ ۳. تحصیل علم مناسب (باید معارف معنوی و سلوکی شنید)؛ ۴. آباد کردن سحر؛ ۵. محاسبه و کشیک نفس؛ ۶. دائم‌الوضو بودن؛ ۷. پرخوری و پرگویی نکردن. این موارد بیان شد؛ اگرچه بیش از اینها می‌توان بیان کرد.

● برکت در سحر

اگر انسان یک سحری مانند آنچه حضرت استاد گفته است داشته باشد، همه چیز را با آن آباد می‌کند. برنامه داشته باشید و این برنامه همیشگی باشد. ایشان می‌فرمود: همان‌طور که با دیگران می‌نشینید و درس می‌خوانید و درس می‌گیرید، یک بار هم با خدا بنشینید و درس بگیرید. در این وقت خلوت خدا معلم شما شود. اگر این برنامه در سحر اجرا شود، خیلی از مسائل حل می‌شود. هر چه برکت می‌خواهید، در سحر هست. فقط باید بلد باشید، چگونه عمل کنید. اگر فقط همین یک سحر آباد شود، همه چیز درست می‌شود. یا این موضوع که علم و عمل انسان‌سازند، خیلی مؤثر است.

● توصیه‌های حضرت علامه ذوالفنون به عموم مردم

توصیه ایشان به عموم مردم، طلبه‌ها را هم دربرمی‌گیرد. الان در صدد بیان توصیه‌هایی که حضرت استاد به عموم مردم داشتند هستیم که آنها باید چه کار کنند.

● روش تربیت سلوکی عموم مردم

ایشان طرحی داشتند و آن را هم اجرا کرده‌اند. مثلاً برای آنها اتحاد عاقل و معقول گفته است یا فصوص‌الحکم فارابی و نصوص‌الحکم و معرفت نفس را برایشان گفته است. با همین روش در میان مردم عادی ولیّ خدا پرورش داده است. در پایان آنها را به عرفان نظری کشانده است. ایشان کسانی را که قوی شده‌اند، به عرفان نظری رسانده است. ایشان در میان مردم عادی، هم منبر داشتند و هم درس. منبرهایشان هم خیلی تکان‌دهنده بود و با نفس گرمشان همراه بود. اما در کنار منبر، درس و بحثی هم دائر کرده بودند. گاهی در آن روزهایی که منبر داشتند، سه‌چهار درس هم در روز داشتند. برای برخی در بین‌الطلوعین درس گذاشته بودند. اینها محقق شده است و شاخص‌های شهر آمل متدینینی هستند که امورات شهر را هم به‌دست گرفته‌اند. ایشان این برنامه را اجرا کردند. به نظرم این راه رفتنی است و خودشان هم طی کرده‌اند و می‌فرمودند: اساتیدشان هم این راه را طی کردند و نام می‌بردند.

۱) شغل داشتن (ذکر عملی)

حضرت استاد به شدت اعتقاد داشتند که هر کس باید شغلی داشته باشد و کُلّ بر جامعه نباشد.

● بهترین سلوک

در همان شغلی که هستید، به دستور الهی و شریعت عمل کنید؛ تمام خصوصیات را رعایت کنید؛ این بهترین سلوک است.

● جهاد زن

به خانم‌هایی که شوهرهایشان شاگرد ایشان بودند و در درس ایشان شرکت می‌کردند، توصیه می‌کردند: «جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ»؛ شما خانه‌داریتان را خوب داشته باشید و این کار را برای خدا انجام دهید.

● سلوک قاضی

به یک قاضی می‌گفت: مواظب باش که حق را ناحق نکنی؛ جانب خدا را رعایت کن؛ همین برای تو کافی است.

● بهتر از دعا

گاهی مردم به حضرت استاد می‌گفتند برای ما دعا کنید. ایشان می‌فرمود: دعای من خوب است، ولی اگر شما این کار را بکنید، بهتر از دعای من است. شما شغل خودت را درست انجام بده، هر چه می‌خواهی به تو می‌دهند.

● سلوک در جامعه

این اندیشه قرار نیست که شخص را از کار و زندگی بیندازد و جامعه را لنگ کند، بلکه قرار است در جامعه باشی، ولی سالک باشی. شغلت را داشته باشی و به وظایف‌ها هم خوب عمل کنی. این بیان دستور اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین وجود دارد و اصل آن هم برمی‌گردد به ذکر عملی. این مسئله اهمیت دارد و باید آن را جدی گرفت.

● ذکر عملی

هر کس در هر کاری و هر جایی هست، به وظیفه خود عمل کند. اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین می‌فرمایند: درست است که «الحمد لله» و «لا اله الا الله» گفتن ذکر است و خوب است، ولی شما در هر کار و شغلی که هستید، وقتی جانب خدا را رعایت کردید، ذکر عملی می‌شود و شما ذاکرید. هر وقت از حضرت آیت‌الله بهجت دستور و ذکر می‌خواستند، ایشان توصیه به ذکر عملی می‌کرد و می‌فرمودند: بهترین ذکر، ذکر عملی است. ذکر عملی چیست؟ جانب

خدا را رعایت کردن. جانب خدا را رعایت کردن چیست؟ یعنی اگر شما بازاری هستید، در معامله مواظب باش و هر چه خدا گفته انجام بده و جانب خدا را رعایت کن و بدان برای خدا رعایت می‌کنی و خدا از تو خواسته است. ذکر عملی بهترین ذکر است. چرا؟ چون انسان را می‌سازد. و در عین حال ذکر عملی انسان را از تمام آنچه باید باشد، جدا نمی‌کند.

● مدینه فاضله

حضرت استاد مدینه فاضله فارابی را قبول داشتند. این مدینه به این صورت است که هر کس در آن کار خودش را خوب انجام می‌دهد. در این مدینه همه باید کار کنند. «باید» آن ارزش‌شناختی است. بنا بر این ضرورت، ایشان قائل بودند که جامعه باید باشد و در این جامعه همه می‌بایست به دنبال کار بروند. لذا ایشان هیچ وقت به عموم مردم نمی‌گفتند به سمت کار نروید و شغل را رها کنید تا به جایی برسید؛ هرگز این‌گونه طرح نمی‌کردند. ایشان از این طریق هیچ وقت احساس نمی‌کردند که آنها را برای کار سلوکی از جامعه دور کنند. نه، نزدیک شده است. راه رسیدن به خدا همین است.

● حق همسر را نخورید!

در این فضا وظیفه همسر نسبت به همسر چیست؟ ایشان به برخی از شاگردان که دستور می‌داد که شب انجام شود، تأکید می‌کردند که حق همسر را نخورید! این واضح است؟ تو باید انجام دهی، به گونه‌ای انجام بده که حق همسرت ضایع نشود. وقتی دستوری داده می‌شود، قرار نیست جای دیگری خراب شود. من نسبت به پدر و مادر و همسر وظیفه‌ای دارم؛ حق آنها نباید ضایع شود. حال هر کس، هر کاری دارد، همین‌گونه است.

● سلوک کارمند

کارمند باید چگونه عمل کند؟ حضرت استاد به کارمند می‌گفت: باید کار ارباب رجوع را به‌درستی رسیدگی کنی. این کار را به‌تدریج می‌آموخت که به کار ارباب رجوع با مهربانی رسیدگی کن. یعنی مهربانی است که کار می‌رسد. به کار ارباب رجوع برس و جانب خدا را رعایت کن. حضرت استاد نسبت به حلال و حرام خیلی تأکید می‌فرمودند. هر کس در هر شغلی باید این‌گونه عمل کند. این را واقعاً جدی می‌گرفت.

● هیچ شغلی حقیر نیست

وقتی کسی شغلی دارد و بخشی از کارهای جامعه را انجام می‌دهد ولو کوچک، حضرت استاد آن کارها را جدی می‌گرفت. مثلاً می‌گفت: اگر نانوا نباشد، من نمی‌توانم درس بخوانم. یک رفتگری که نزدیک منزل ایشان کار می‌کرد،

گاه‌گاهی او را به منزل دعوت و به او رسیدگی می‌کرد. به او چای و شیرینی می‌داد و خیلی هم احترام می‌کرد. اگر کسی هم به حضرت استاد اعتراض می‌کرد، ایشان می‌فرمود: معلوم نیست در آخرت او جلوتر از من نباشد. چون می‌دانست نفس این شغل را که عهده‌دار است، نزد خدا عزیز است.

● جانب خدا را رعایت کنید

حضرت استاد می‌گفت: شغل را برای خداوند متعال پاک و منزّه کنید و این را تعبیر می‌کنیم به ذکر عملی. اینکه ایشان می‌گفت در شغلتان جانب خدا را رعایت کنید، آیت‌الله بهجت تعبیر می‌کرد به ذکر عملی. ذکر عملی داشته باشید. این را هرکس قاعده کرد، برنده است. خاصه کسی که در متن زندگی است و باید زندگی را بچرخاند. اگر ما به چنین شخصی بگوییم بیا سلوک کن، می‌دانید این یعنی چه؟ یعنی او را از جامعه جدا کردن و او را از کار و زندگی انداختن و او را نَفله کردن و بعد از او بخواهیم که سلوک کن! این غلط است. ایشان می‌فرمود: شما شغل داشته باشید؛ بدون اینکه از آن خارج شوید.

● کاسبِ جزء

در شریعت آمده است که گاهی یک کاسبِ جزء می‌شود ولیّ خدا و مقرب درگاه خدا با همین کاسبی‌اش. چرا؟ چون جانب خدا را رعایت کرده است.

● به زبان بیاورید

در مقدمه جرعه‌هایی از زلال معنویت گفته‌ایم: این کار که ذکر عملی است، گسترش دهید. در نیت بگویید: خدایا، تو شاهد باش که من به خاطر تو این کار خلاف را نمی‌کنم؛ این رشوه را نمی‌گیرم. این را به تفصیل در بیاوریم و آشکار کنیم. هر کاری که انجام می‌دهید، بگویید و به زبان بیاورید که خدایا شاهد باش، این کار را برای تو کردم. یا نیت را تفصیل دهید. این خیلی، کار را زیبا می‌کند و این باعث می‌شود که یاد خدا آمده است در صحنه زندگی‌تان؛ هر لحظه خدا برایتان حاضر است. این می‌شود ذکر عملی. ذکر عملی کمتر از ذکر قلبی و لسانی نیست. این بروز و تفصیل، باعث می‌شود که انسان احساس می‌کند هیچ وقت کم نگذاشته است و کم نکرده است.

● نوکریِ اهل بیت

یکی از آقایان به خانم‌ها می‌گفت: وقتی به آشپزخانه می‌روید، با خود بگویید: من امروز می‌خواهم نوکری و کلفتی حضرت رسول را بکنم؛ فردا کلفتی حضرت امیرالمؤمنین و فردایش کلفتی حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها. او با این کار،

منطقش را ارتقا می‌دهد و این باعث می‌شود شخص خسته نشود و نگوید این چه کاری است و کم نمی‌گذارد. احساس نکند که از بقیه کم است. بلکه به گونه‌ای انجام می‌دهد که با جان و دل باشد و امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه بپذیرد.

گاهی خانم خانه کار می‌کند و در خانه چند نفر مشغول عبادت هستند؛ مانند سحر ماه مبارک رمضان که خانم در حال آشپزی است و همسرش در حال نماز خواندن. او با این کارش از کسانی که در حال عبادت هستند، کم ندارد؛ بلکه جلوتر از همه آنها است.

● ارزشمندتر

حضرت امام رحمت‌الله‌علیه با چند نفر از دوستانش به مشهد مشرف شدند. همگی با هم به زیارت می‌رفتند. برای رفع خستگی باید برمی‌گشتند منزل و تجدید قوا می‌کردند. بقیه سه ساعت در حرم می‌ماندند، ولی حضرت امام یک ساعت زیارت می‌کرد و به سرعت منزل می‌آمد و برای آنها چای (و غذا) آماده می‌کرد. از نظر ظاهری انسان کمان می‌کند که آنها بیشتر بهره برده‌اند و سه ساعت خدمت حضرت علی بن موسی الرضا صلوات‌الله‌علیهما بوده‌اند و حضرت امام یک ساعت. اما حضرت امام با این نیت که این دوستان زائر علی بن موسی الرضا صلوات‌الله‌علیهما هستند و من باید به آنها خدمت کنم، از آنها جلوتر است. این را بیشتر می‌خرند. خدا گواه است که برخی از اینها را بیشتر می‌خرند و بالا می‌برند. این که کاری که می‌کنند و کراهتی که نشان نمی‌دهند و نیت را پاک و پاکیزه می‌کنند، این بیشتر اثر دارد. اگر چنین نیتی بیاید، کل کار تغییر می‌کند.

● روح عمل

یکی از خوبی‌های ذکر عملی این است که اگر به صورت تفصیلی دربیاید و برای خدا این کار را انجام دهیم، این است که به ایرادگیری دیگران بی تفاوت می‌شویم. خدا می‌داند من این کار را برای او انجام داده‌ام، به بقیه چه کار دارم. با خدا معامله کردن، کم‌کم انسان را لطیف می‌کند و نیت او را ارتقا می‌دهد و منطق عمل را تغییر می‌دهد. منطق عمل را در «عمل مطلق» توضیح داده‌ام. چه چیزی عمل را بالا می‌برد؟ روح عمل. اعمالی که روح عمل را بالا می‌برد، گاهی باعث می‌شود که یک کار چندین برابر دیگران اثر کند. سر آن در روح عمل است.

● منطق عمل

کسی که ذکر عملی را رعایت کند و در همان شغلش به وظیفه‌اش عمل کند و به خدا توجه کند و آن را تفصیلی کند، یکی از ویژگی‌هایش این است که روح عملش بالا می‌رود. مثلاً کسی که واعظ است و برای خدا رفت و کار کرد و گفت: خدایا، شاهد باش که برای تو این کار را انجام می‌دهم، اگر یکی هم از او ایراد گرفت، آیا از او چیزی کم می‌شود؟ هیچ کس نپسندد، از او چیزی کم می‌شود؟ هیچ کس قبول نداشت، از او چیزی کم می‌شود؟ بلکه برای خدا با آنها راه

بیاید، از او چیزی کم می‌شود؟ منطق عمل تغییر کند، این‌گونه می‌شود. اگر منطق عمل تغییر نکند، اگر کسی اعتراض کند، ما هم جواب اعتراض او را می‌دهیم و اعتراض می‌کنیم و می‌گوییم: من این همه زحمت کشیدم، شما باید این‌گونه بگویید؟ بعضی می‌گویند ما به وظیفه اجتماعی خود عمل می‌کنیم، حتی اگر نتیجه‌اش صفر باشد.

● مأمور به وظیفه

حضرت امام رحمت‌الله‌علیه می‌فرمود: ما مأمور به نتیجه نیستیم، بلکه مأمور به وظیفه هستیم، از این سنخ است. این منطقی دارد. باید حجت تمام شود؛ ولو اینکه دیگران همراهی نکنند. وظیفه را می‌گوییم. گاهی اگر کاری نتیجه نداشته باشد، وظیفه نیست. جایی که وظیفه شده منظورم است. وظیفه شد، باید چه کار کرد؟ بعضی می‌گویند اینها مهم نیست. من با خدا معامله می‌کنم. در «بانک خدا» چیزی از بین نمی‌رود. ما در اینجا ممکن است سرمان کلاه برود، اما در محضر الهی انسان ضرر نمی‌کند.

اصل این است که ما آمَدیم در دنیا تا خودمان را بسازیم. باید در همین زندگی خود را بسازیم. یعنی، به وظیفه عمل کن و کاری نداشته باش که چه می‌شود. وقتی وظیفه برای ما متعین شد، باید به وظیفه عمل کنیم.

● گریه بچه و نماز شب

به وظیفه عمل کن؛ بقیه را چه کار داری؟ کسی که به اینجا برسد، این می‌شود ذکر عملی. در این مرحله به حرف مردم کاری ندارد. البته خداوند متعال گه‌گاهی امتحان هم می‌کند و در مسیرش مشکلاتی ایجاد می‌کند. طلبه‌ای مهمان داشت و می‌خواست به گونه‌ای نماز شب بخواند که آنها نفهمند. مهمان‌ها طوری خوابیده بودند که اگر برای وضو گرفتن می‌رفت، آنها بیدار می‌شدند. در همین گیرودار یکی از بچه‌ها گریه کرد و به این بهانه ایشان بلند شد و وضو گرفت و برای خدا نماز خواند. ظهر، موقع ناهار یکی از مهمان‌ها گفت: تو که اهل بیدار شدن نبودی؛ اگر این بچه گریه نمی‌کرد، تو بیدار نمی‌شدی. این امتحان برای این بود که معلوم شود او حرف می‌زند یا نه. خدا این‌گونه امتحان می‌کند. ما ذکر عملی را زیاد انجام دهیم، لطف و روح عمل را بالا می‌برد. این کار ما را از جامعه و زندگی و خانواده و وظایف اجتماعی جدا نمی‌کند و در عین حال سلوک است.

● اولین دستور

اولین دستوری که حضرت استاد می‌داد این بود که طبق شغل و کاری که داری، به وظایف‌ها درست عمل کن. این خیلی لطف دارد و جان انسان را خیلی می‌سازد. برای عموم، بهترین دستور سلوکی حضور در صحنه اجتماعی است. به خصوص اگر کسی که باید چند کار انجام دهد و دوسه شغله است. صبح می‌رود و هشت شب برمی‌گردد. برخی می‌گویند: ما با همین کسب و کاری که داریم به جایی رسیدیم؛ به خاطر اینکه همین‌گونه عمل کردیم، به تقرب الی‌الله رسیدیم.

کاسبی و خواندن مفاتیح

یکی از شاگردان مورد علاقه حضرت استاد که بازاری بود، در مغازه یک مفاتیح داشت. هر وقت مشتری می‌آمد، مفاتیح را علامت می‌گذاشت و بعد از اینکه کار مشتری را راه می‌انداخت، دوباره مفاتیح را ادامه می‌داد. این تفضل به آن بازاری به خاطر رعایت حرام و حلال بود. همین مسئله برای طلبه هم مطرح است. شغل طلبه درس خواندن است. او باید کارش را انجام دهد برای خدا؛ جانب خدا را رعایت کند؛ کم نگذارد. اما چون در این باره جداگانه صحبت کردیم، دیگر توضیح نمی‌دهیم.

حرف شنیدن

عموم مردم در کنار شغل باید حرف بشنوند. حضرت استاد این حرف شنیدن را به شکل درس و بحث برگزار می‌کرد. برخی مناطق برای اینکه مردم هم به کارشان برسند و هم در روضه شرکت کنند، روضه را صبح برگزار می‌کنند. حضرت استاد هم به همین شکل برای مردم صبح (زود) درس می‌گذاشت. ایشان تأکید می‌کردند اساتید ما این‌طور عمل می‌کردند، ما هم باید همین کار را انجام دهیم. اساتید ایشان مانند علامه شعرانی و مرحوم قمشه‌ای در مسجد جلسات درس را برگزار می‌کردند.

بیست و پنج سال تبلیغ

ایشان بیست و پنج سال در آمل برنامه درس و بحث برای مردم داشتند. ایام تعطیل در آمل درس داشتند و ایام درسی در قم. ایشان می‌فرمود: مردم صاف هستند و قیل و قال در آنها کم است و خوب راه می‌آیند. اما در طلبه‌ها گه‌گاهی قیل و قال زیاد می‌شود و کمتر راه می‌آیند.

میوه علم برای عموم

ایشان گل و میوه علم را برای مردم بیان می‌کردند و آن را به تدریج تفصیل می‌دادند. مثلاً ایشان معرفت النفس را گفت، کسانی که در درسشان شرکت می‌کردند، نوع تعاملشان تغییر می‌کرد و نسبت به زندگی و کار راهشان عوض می‌شد. چه کار باید بکنیم؟ سعادت ما چیست؟ ابتدا دروس آسان شروع کردند و سپس بعضی از مردم که قوی‌تر شدند، برایشان درس‌های مشکل‌تر می‌گذاشت. ایشان معتقد بود که ما باید گل حکمت متعالیه و معارف عرفان نظری را به مردم برسانیم و ایشان این کار را می‌خواست و انجام داد و باید رساند. آقای شاه‌آبادی می‌فرمود: «این کُفریات باید به گوش مردم برسد» و ایشان هم این کار را می‌کرد و رساند. حضرت استاد این را اجرا کرد و نتیجه گرفت و می‌شود گفت و مردم را شوراند و چشمشان را تیز کرد.

● تربیت سطح عالی

در تهران، ملاعبدالنبی نوری جلسات درس و بحث برای بازاری‌ها گذاشته بود؛ طلاب می‌ترسیدند از آن خیابان تهران رد شوند، چون فضل اهالی آنجا زیاد بود و طلبه‌ها کم می‌آوردند. حضرت استاد در آمل این کار را کرد. یکی از طلبه‌های اهل معقول آمل رفته بود و در یکی از درس‌های ایشان (اتحاد عاقل و معقول) شرکت کرده بود. آن طلبه مشاهده کرده بود با اینکه مباحث سنگین است، ولی آنها تلقی کرده بودند و پذیرفته بودند و بالا آمده بودند.

● ظرفیت عرفان و فلسفه اسلامی

یکی از ظرفیت‌های عرفان و فلسفه اسلامی همین است؛ یعنی می‌توان با آن مردم را به سلوک کشاند و رساند. می‌توان انسان را با آن بالا برد و انسان فرزانه سر صحنه عمل تربیت کرد. نه فقط ذهن او را درست کرد (و کاری به عمل او نداشت، بلکه عرفان را به وادی عمل کشاند). حضرت استاد این ظرفیت عرفان و فلسفه اسلامی را تشخیص داد و از آن استفاده کرد. شما اگر صد کلمه در معرفت نفس ایشان را بخوانید، می‌بینید پر از نکات سلوکی و معرفتی است.

● دوچرخه‌ساز اهل سلوک

یکی از شاگردان ایشان شغلش تعمیر دوچرخه بود و با همین شغل واقعاً در سلوک قوی شده بود. حضرت استاد کاری کرده بود که او به جایی رسید و از جهت روحی معنوی هم قوی شد. لذا باید حرف شنید. حرف شنیدن قوت و غذای انسان است. منطق عمل و معنای پشت صحنه عمل ما همین حرف شنیدن‌ها است. بدانیم چه خبر است و دست به کار شویم. این یک واقعیت است. خیلی از طلبه‌های ما خبر ندارند و نمی‌دانند چه کار می‌کنند.

● مقام «لایَقفی»

حضرت استاد عمده معارف را به گونه‌ای می‌گفت که تبدیل می‌شد به دستور سلوکی. مثلاً مقام «لایَقفی» را ایشان به گونه‌ای توضیح می‌داد که به این دستور سلوکی منتهی می‌شد که «هیچ جا نایست و به هر کمالی رسیدی، باز هم به بالاتر می‌توان رسید». این سبک بیان معارف، برای مردم تشنگی می‌آورد.

● خودشناسی مقدمه خودسازی

حضرت استاد بحث نفس را برای این انتخاب کردند که خیلی راحت می‌شود از طریق خودشناسی خودسازی کرد و از این طریق به کمال رسید. در مقدمه معرفت النفس آمده است «خودشناسی مقدمه خودسازی است».

● سبکِ معارفی معنوی

بیان حضرت استاد سبکِ معارفی معنوی بود. معارف می‌گفتند و از آن حقیقت و راه درست می‌کردند؛ راه سلوک درست می‌کردند و معنویتی در آن اشباع می‌کردند. این روش ایشان بود و همین را اجرا می‌کردند. دروس معرفت نفس را استاد ضیایی شرح کرده‌اند. از آن استفاده کنید. باید حرف شنید. این حرف شنیدن‌ها است که انسان را شکوفا می‌کند. امام محمد باقر صلوات‌الله‌علیه می‌فرماید: «طعام انسان علم است». (از حضرت امام باقر صلوات‌الله‌علیه سؤال کردم که طعام انسان چیست که خدا می‌گوید: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ». قال: عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ مِمَّنْ يَأْخُذُهُ»). ایشان حرف شنیدن را جدی می‌گرفت و اعمال کرد و نتیجه سلوکی هم می‌گرفتند و برخی از شاگردانشان هم خیلی به اوج رسیدند.

● سیر دروس آمل

این دوره‌ای که ما در آمل شروع کردیم به این ترتیب است: ۱. لغت موران. ۲. نمط هشتم و نهم اشارات. ۳. اوصاف الاشراف. ۴. شرح منازل السائرین. این هم یک سیر است که از ساده و روان شروع می‌شود. موضوع آن همین بحث‌های معارفی سلوکی است و افراد را آهسته‌آهسته راه می‌اندازد.

● درج‌زدن در سلوک

گاهی من دیده‌ام بنده‌خدایی که بزرگوار و اهل ایمان است، ولی دور خودش می‌چرخد، اما اگر چهار تا حرف شنیده بود، این‌گونه نبود و خیلی بالاتر می‌رفت. حضرت استاد درباره یکی از اهل دل آمل می‌فرمود: مشکل ایشان این است که استاد ندیده است؛ اگر استاد می‌دید، سطح کارش تغییر می‌کرد. بدون استاد و حرف شنیدن نمی‌شود.

● حرف خدا و پیغمبر

باید تمام اینها حرف‌هایی باشد که حرف خدا و پیغمبر باشد. حضرت استاد در سه فصل آخر اتحاد عاقل و معقول آیات و روایات فراوانی آورده‌اند. خیلی خوب این را می‌کشاند به ساحت قرآن و با اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین خیلی خوب گره می‌زند. باید از اینجا شروع کرد.

● نقشه راه سلوک برای شاغلین

کسانی که احیاناً می‌خواهند به جایی برسند، باید از درس و بحث و حرف‌شنیدن شروع کنند. ما به دوستان آمل که کار دارند، گفتیم: شما که شاغل هستید و کار دارید، هفته‌ای دو فایل صوتی گوش کنید؛ به این دلیل که آنها از کار و زندگی نیفتند و در عین حال حرف بشنوند و همیشه روبه‌راه باشند.

کسی که می‌خواهد سلوک کند: ۱. در شغل خود مراعات جانب خدا را بکند. ۲. حرف بشنود ولو اندک؛ ولو هفته‌ای یک فایل صوتی. این همان روشی است که حضرت استاد بیان داشتند و آنها را از کار و شغل بیکار نکرد و به معارف کشاند. پشت این تفکر اندیشه فیلسوفانه بود که بحث مدینه فاضله بود. ۳. داشتن برنامه سلوکی. حضرت استاد به بعضی افراد برنامه می‌دادند که چه کار کنند؛ مثلاً چه کارهایی در بین الطلوعین انجام دهند. کتاب نامه‌ها و برنامه‌ها را ببینید. در این کتاب حضرت استاد خیلی دستورات مختصر و خوشی برای عموم داشت. برای برخی اربعین کلیمی راه می‌انداخت؛ برخی را در ماه مبارک رمضان راه می‌انداخت. بخشی از این دستورات در کتاب نامه‌ها و برنامه‌ها آمده است. برخی از در مردم عادی آمل هستند که هر یک دستوری خاص از ایشان داشتند. به برخی هیچ دستوری نمی‌داد و می‌گفت: شما همین که جانب خدا را رعایت کنید، کافی است؛ یعنی حلال و حرام خدا را رعایت کنید، کافی است.

● با همه باش؛ بی‌همه باش

یکی از دستورات ایشان این بود «با همه باش؛ بی‌همه باش». یعنی در بین مردم باش؛ زندگی را به همین روال عادی داشته باش؛ ولی رنگ مردم را نگیر. ایشان در قبل از انقلاب، کاری می‌کرد که مردم در متن جامعه باشند، در عین حال، رنگ جامعه آن روز را به خود نگیرند.

● مراقب باشید با نامحرم‌ان نشینید

این تعبیر نامحرم که ایشان توضیح می‌داد که مراقب باشید با نامحرم‌ان نشینید، یعنی مواظب باش خلق‌و‌خوی او را نگیری؛ حرف او در تو اثر نکند؛ چون نفس انسان خوپذیر است. ما می‌دیدیم که برخی از آنها در عین حالی که در جامعه بودند، به گونه‌ای بودند که هر چه می‌دیدند و از حرف‌های ناروا می‌شنیدند، هیچ تأثیری در ایشان نداشت. چون حضرت استاد چشم و گوش آنها را باز کرده بود و آنها را مقید به شریعت کرده بود و بعد از آنها نتیجه می‌گرفت. به آنها دستوراتی می‌داد و چند حال خوش که برایشان روی می‌داد، آنها را تشویق می‌کرد. گاهی حضرت رسول از اصحاب می‌پرسید «هَلْ مِنْ مَّبَشَرَاتٍ؟» حضرت استاد هم گاهی از شاگردانشان که آنها را راه انداخته بود، از ایشان می‌پرسید «چه خبر؟» و گاهی خیلی شیرین و دلنشین تشویقشان می‌کرد تا آنها اشتیاق پیدا کنند.

در جلسه بعد بخشی از نامه‌ها و برنامه‌ها را می‌خوانیم و بعد از آن به بررسی اصول و مبانی سلوکی ایشان خواهیم پرداخت. ان شاء الله.



جلسه ۳۵۸ (۱۳) (۹ بهمن ۱۴۰۰ / ۲۶ جمادی الثانی / شنبه)

● مکتب سلوکی علامه حسن زاده آملی رحمت الله علیه

به یکی دو دیدگاه علامه حسن زاده آملی رحمت الله علیه درباره کسانی که منتهی هستند، اشاره شد. سپس به توصیه های حضرت استاد به طلبه هایی که در ابتدا و میانه راه هستند، پرداختیم. در جلسه قبل به توصیه های ایشان به عموم مردم اشاره کردیم.

● توصیه هایی برای عموم مردم

به گمان من، هر آنچه ایشان برای طلبه های متوسط بیان کرده اند، برای عموم مردم قابل استفاده است و این سبک را اعمال کردند. در جلسه قبل به این موارد اشاره کردیم که باید حرف شنید و برنامه داشت. قرار شد یکی دو برنامه از ایشان را بخوانیم. منظور ما از عموم مردم کسانی هستند که راه افتاده اند و می خواهند راه را طی کنند. در این جلسه به یکی از برنامه ها که در کتاب نامه ها برنامه ها آمده است، می پردازیم. این نامه سه چهار صفحه است.

● نامه ها، برنامه ها

این نامه ها و برنامه ها می تواند خیلی کارگشا باشد که ایشان چگونه دستور می دادند و از مردم چه می خواستند. مردمی که معمولاً تشنه هستند و می خواهند دست به کار شوند و حرکت کنند. در صفحه ۲۲۵ کتاب نامه ها برنامه ها آمده است: از این کمترین دستور العمل خواسته اند. ایشان در سه چهار صفحه پاسخ آن شخص را داده اند و به نظرم این چند صفحه می تواند خیلی راهگشا باشد. همین یک نامه را انسان ببیند و اجرا کند خیلی راهگشا است.

«جواب نامه ایست که به دوستی ارسال داشتیم. «هو» با سلام و دعا مصحف کریم را گشودیم سوره یوسف از زبان حضرت یعقوب علیه السلام آمده است: «وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ». اهم مطالب در طلیعه امر دو چیز است: یکی توحید و دیگر معرفت نفس که تواند مظهر اتم وی گردد» (نامه ها برنامه ها، ص ۲۲۳).

● سرمایه ای در سنت معقول

حضرت استاد می فرمایند: دو مسئله مهم داریم: یکی توحید و دیگری معرفت نفس. باید توجه داشت که سرمایه ای در سنت معقول ما شکل گرفته است که این سرمایه بسیار مهم است و به تمام معنا کاربردی است و به انسان در سلوک مدد می رساند. گاهی این سرمایه در فضای علمی مغفول مانده است؛ اما حضرت استاد این سرمایه را در سلوک آوردند و از آن استفاده کردند.

سنت معقول ما یک نکته نابی درست کرده است که می‌توان گفت عملاً پرورش می‌دهد و انسان را به مقصد می‌رساند. حضرت استاد به این سرمایه توجه داشتند و خودشان از آن استفاده کردند و بالا آمدند و دیگران را هم با همین سرمایه بالا می‌آوردند. وقتی در شهر برای مردم توضیح می‌دادند و مردم را راه می‌انداختند، همین مطالب را بیان می‌کردند و وقتی دستور می‌دادند همین‌ها را می‌گفتند. دستورات ایشان عملاً این‌گونه است که می‌خواهند افراد را راه بیندازند و به سمت معنویت ناب اسلامی بکشانند. این سرمایه سنگین و ارزشمندی است.

● برای رسیدن به نتیجه راه چیست؟

یکی از بزرگان می‌گفت: در جلسه‌ای بودم و علامه طباطبایی رحمت‌الله‌علیه نشسته بودند و برخی از طلبه‌ها هم بودند. یکی از طلاب پرسید برای رسیدن به نتیجه راه چیست؟ آن نقل‌کننده گفت دیدم علامه گوش‌هایش سرخ شد و با یک شکفتگی، که از سرخوشی بود، فرمود: «همین راهی که ملاصدرا رفته است». آن بزرگوار می‌فرمود: ما ندیدیم که علامه اینقدر صریح سخن بگوید، که اینجا این‌طور صحبت کردند. این یک واقعیتی است. این سنت اسلامی ما این قابلیت را دارد که سر سفره عموم مردم بیاید. حضرت استاد سنت معقول را فقط منحصر به طلبه‌ها نکرد و آن را سر سفره عموم مردم آورد. در آنجا قیل و قال‌ها کم بود؛ ولی اصل حرف آنجا می‌رفت. این سرمایه را دست‌کم نگیرید.

● بزرگ‌ترین سرمایه؛ ما عین فقریم

ما در بدایه‌الحکمه وجود فقری را می‌خوانیم. می‌خوانیم که ما عین فقریم؛ ما عین ربطیم و گمان می‌کنیم تمام شد. باور کنید این بزرگ‌ترین سرمایه است که به دست شما رسیده است؛ هرچند این سرمایه را در اولین کتاب سنت معقول به شما می‌دهند. من بسیاری از بزرگان مانند حضرت آیت‌الله جوادی آملی حفظه‌الله را دیده‌ام که هر لحظه از زندگی‌شان را با این سرمایه می‌گذرانند و با آن خودشان را معنا می‌کنند. بنده‌بودن خودشان را می‌فهمند. این سرمایه برای بزرگان ما واقعیت است. آنها فیلسوف‌اند و واقعیت را یافته‌اند و با آن تعامل می‌کنند. خودشان را فقر می‌بینند و حرف که می‌زنند می‌فهمند که خودشان نیستند. فکر می‌کنند و هویت وجود فقری را می‌یابند. می‌فهمند که من که کارهای نیستم. اصلاً یک لحظه در ذهن ما بیاید که من این فکر را کردم و به اینجا رسیدم، همان لحظه اگر وجود فقری را به ذهنش بیاورد، درمی‌یابد که از من نیست. هر چه دارم از خدا دارم. اینها توحید است. این توحید را به ما داده‌اند و از اول با آن سروکار داریم. از این بحث، بزرگان تکنیک‌های سلوکی ویژه‌ای به‌دست می‌آورند. همین است که در قرآن آمده است: «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»؛ آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آن اوست (حج، آیه ۶۴).

● ثمرات وجود فقری در صحنه اجتماع

آن بزرگان فهمیدند که چه سرمایه سنگینی برایشان ایجاد شده است و با آن زندگی می‌کنند و با آن روابط اجتماعی خود را معنا می‌کنند. همین مسئله که در سر صحنه اجتماع بیاید، خیلی از مسائل را تغییر می‌دهد. اگر کسی وجود فقری را فهمیده باشد، بگومگو با همسرش نباید این‌گونه ادامه پیدا کند. معنا ندارد که کسی وجود فقری را بفهمد و بعد خودش را بروز دهد و اثبات کند. (و به دنبال خودنمایی و فخرفروشی باشد). این معنا ندارد. چه کسی می‌گوید اینها برای ما است. ما چه هستیم که خود را تثبیت کنیم. حضرت امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه در صحنه اجتماع می‌فرمود: «ما هیچیم و هر چه هست اوست». اینها را به جدّ می‌گفت. اینها سرمایه سنت معقول ما است و در دستورالعمل‌ها سرریز شده است. آنچه از سنت معقول ما به‌دست می‌آید، اینها را به‌دست بیاوریم و بعد با آن زیست کنیم.

● ناب‌ترین

در سنت معقول ما، امور ناب زیاد است؛ اما ناب‌ترین آن همین دو مورد است: توحید و معرفت نفس. این دو همه زندگی ما را تغییر می‌دهد.

● فلسفه اسلامی؛ فلسفه زندگی و معنویت

اینکه می‌گویند فلسفه اسلامی، فلسفه زندگی و معنویت است، سخن درستی است. بعضی‌ها اینها را ذهنی می‌دانند؛ اما در جای خودش بحث شده است که این‌گونه نیست. انسان وقتی به فطرت پاکش چیزی را حق یافت، با آن تعامل می‌کند. من که الان در این مکان دارم حرف می‌زنم، واقعیت را دیده‌ام و دارم حرف می‌زنم و این تعامل است. معرفت حقیقی، تعامل ایجاد می‌کند. معرفت حقیقی یعنی رسیدن به واقع آن‌گونه که هست. وقتی به واقع آن‌گونه که هست می‌رسند، با آن تعامل می‌کنند.

● توحید و معرفت نفس

بزرگان این دو مسئله را به عنوان رئوس مطالب یافتند: ۱. توحید؛ توحید همه مسائل فلسفی را شامل می‌شود. کسانی که عرفان نظری خوانده‌اند می‌دانند همه مسائل فلسفی در توحید جمع می‌شود. توحید است که به این شکل درآمده است. در فلسفه هم این مسئله اشباع شده است. ۲. معرفت نفس و مسئله انسان. این واقعیت در کار حضرت استاد بود و ما می‌دیدیم که در آمل، مردمی که سلامت نفس داشتند، همین مطالب را به آنها می‌گفت: توحید و معرفت نفس. توحید چیست؟ خلاصه‌ای در اینجا توضیح می‌دهند. توصیه کرده‌اند که این‌گونه خدا را در نظر بگیر و با آن تعامل داشته باش. ابتدا باید خدا را شناخت و خدا را آن‌گونه که هست دریافت و آن‌گونه که در متون دینی آمده است دریافت و بعد در زندگی و رفتار آن را اعمال کرد.

«هم مطالب در طلّیعه امر دو چیز است: یکی توحید و دیگر معرفت نفس که تواند مظهر اتم وی گردد. اما توحید اینکه سالک با قدم معرفت به جایی رسد که جمع بین تفرقه و جمع کند؛ و تنزیه از تنزیه و تشبیه نماید. همان طور که کشاف حقایق، امام به حقّ ناطق، حضرت جعفر صادق علیه السلام فرموده است: «الجمع بلا تفرقه زندقه و التفرقه بدون الجمع تعطیل و الجمع بینهما توحید». این توحید حقیقی اسلامی است و کلام وحی بدان ناطق است که هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَ

الْبَاطِنُ» (نامه‌ها بر نامه‌ها، ص ۲۲۳).

● توحید اسلامی

مسئله توحید چیست؟ انسان با هستی باید به گونه‌ای تعامل کند که هیچ موطنی از خدا جدا نباشد. اگر تفرقه ایجاد کنید به گونه‌ای که خدا آنجا و ما اینجا باشیم و در دل هر ذره خدا نباشد، این توحید اسلامی نیست. توحید اسلامی چیست؟ به این آیات توجه کنید: ۱. «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ»؛ و هرگاه بندگان من، از تو در باره من بپرسند، [بگو] من نزدیکم (بقره، آیه ۱۸۶). ۲. «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ و ما از شاهرگ [او] به او نزدیک‌تریم (سوره ق، آیه ۱۶). ۳. «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»؛ و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حایل می‌گردد (انفال، آیه ۲۴).

هیچ جایی از خدا خالی نیست؛ ولی آن گونه هم نیست که جایی را اشغال کند و جایی برای دیگری نباشد. هیچ جا خالی از خدا نیست. خدا همه جا هست. «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ خدا نور آسمان‌ها و زمین است (نور، آیه ۳۵). «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی داناست (حدید، آیه ۳).

● حقیقت معلول

این را باید در عرفان و فلسفه اسلامی صدراپی حل کرد. به لحاظ حقیقت، فراخنای دل معلول را علت پر کرده است و معلول شأنی از شئون علت است. ملاصدرا این مطلب را خوب توضیح داده است. با این دیدگاه کجا از خدا خالی است؟ هر جایی که می‌خواهیم اثبات کنیم، پیش از او و با او و بعد از او باید خدا را اثبات کنیم. هیچ موطنی نباید از خدا خالی شود. خالی کردن موطن از خدا یعنی خدا سعه وجودی ندارد. درحالی که سعه وجودی خدا همه جا را فرا گرفته است. «فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»؛ پس به هر سو رو کنید، آنجا روی [به] خداست (بقره، آیه ۱۱۵).

● اول باید خدا را ببینید

خدا نامتناهی است. نامتناهی باید همه جا باشد؛ به نفسِ نامتناهی بودن همه جا هست و به نفسِ این نامتناهی بودن، غیر همه است. خدا در همهٔ مواطن هست. جایی نیست که به آنجا توجه شود و خدا آنجا نباشد. بحث علت و معلول ملاصدرا را خوب بخوانید. این بحث مقدمه می‌شود برای تشّان و تشّان را حل کنید، این مسئله حل است. اگر همین معنا از توحید را بفهمید، می‌دانید با شما چه می‌کند؟ با این وضعیت، می‌توانید به جایی نگاه کنید و خدا آنجا نباشد؟ می‌توانید به جایی نگاه کنید و آنجا جلوهٔ حق نباشد؟ می‌توانید بگویید اول شیء بعد خدا؟ بلکه اول باید خدا را ببینید.

● بسم‌الله گفتن متفاوت

حضرت استاد می‌فرمود: بسم‌الله گفتن ما نباید مثل دیگران باشد. کسی که مباحث عرفانی را خوانده است، نباید مثل دیگران بسم‌الله بگویند. حتی وضوگرفتن و نمازخواندن و... حتی خیلی از چیزهایی که احساس می‌کنیم، باید جور دیگری باشد. «و این توحید حقیقی اسلامی است و کلام وحی بدان ناطق است که «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» (نامه‌ها بر نامه‌ها، ص ۲۲۳). اول و آخر خدا است و همه چیز خدا است و هیچ چیزی بی‌خدا معنا ندارد. هر چه سرمایه‌گذاری کنیم و این توحید ناب را بفهمیم، جا دارد و خیلی راهگشا است.

● به این نسبت شریفه توجه داشته باش

برخی از بزرگان می‌گفتند: بعد از اینکه «نسبت شریفه» (نسبت ما با خدا) را فهمیدی، تأمل در این نسبت شریفه خیلی مؤثر است و راه را باز می‌کند. «به این نسبت شریفه توجه داشته باش». آنچه فهمیدی در زندگی اعمال کن. ابتدا حداقل روزی یک بار بیاید و بعد از مدتی در رفتار و منطق تو بیاید.

● نمی‌دانی؛ اگر بدانی، نق نمی‌زنی!

بنده‌خدایی می‌گفت: شما اگر می‌دانستید خدا کیست و چگونه است، دیگر این‌گونه اعتراض نمی‌کردید؟ ما چه کاره‌ایم؟ حضرت امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه می‌فرمود: «ما هیچیم و هرچه هست اوست». خداست که خدایی می‌کند و همه جا حاضر است و همه جا یا با نظر مهر می‌بیند یا با نظر غضب. عالم همه جنود او است. تو نمی‌دانی. اگر بدانی، این حرف‌ها را نمی‌زنی. چرا این‌طور شد؟ چرا آن‌طور شد؟ اگر این را می‌دانستیم، دیگر این‌گونه رفتار نمی‌کردیم. عالم دست خدا است و خدا هم با «عالم را اداره می‌کند. برو ببین چه خبر است.

● علم و عمل دو گوهر انسان سازند

«و اما معرفت نفس اینکه خداوند سبحان فرمود: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ. تفسیر اصیل آن چنانست که جناب صدرالمآلهین در آخر مرحله چهارم حکمت متعالیه که معروف به اسفار است فرموده است: کلمه طیب روح مؤمن است و عمل صالح معارف عقلیه که او را ارتقاء می دهند و بدانجا می کشانند. این تفسیر بر این اساس قویم است که علم و عمل دو گوهر انسان سازند». (نامه هابرنامه ها).

● چشم جان

ملاصدرا عمل صالح را هم معارف عقلیه دانسته است که مؤمن را بالا می برد. خود معرفت چشم جان ما را باز می کند. ایشان در رساله اتحاد عقل و عاقل و معقول مفصل توضیح می دهند که انسان چگونه با علم و عملش خود را می سازد. علم چه مرحله ای از جان و عمل چه مرحله ای از جان را می سازد. علمی که ایشان می گوید، ایمان جزء علم است.

● انسان کاری مهم تر از خودسازی ندارد

«انسان کاری مهم تر از خودسازی ندارد (نامه هابرنامه ها). خودسازی یعنی چه؟ اصل این که آمدیم به دنیا برای چیست؟ برخی می گویند فقط لذت ببریم. برخی می گویند آمدیم که زندگی کنیم، نمی دانیم چرا. در قرآن آمده است: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا؟» آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم؟ (مؤمنون، آیه ۱۱۵) آیا موجود حکیم کاری بیهوده انجام می دهد؟ اصلاً موجود خردمند کار بی دلیل انجام می دهد؟ نه. آیا موجود حکیم کاری می کند که آن کار استوار نباشد؟ قرار است شما را به کمال برسانیم.

● عمل چیست؟

«و ساختن هر چیز را مایه به حسب آن چیز لازم است. مثلاً دیوار را سنگ و گل باید و انسان را علم و عمل» (نامه هابرنامه ها). در بحث های عمل مطلق عمل را توضیح دادیم. ما می فهمیم که چه کارهایی عمل است. اما آیا گوشه چشم هم عمل است؟ حرکت سر که تأیید باطل یا حق باشد، این هم عمل است؟ اینها عمل است. آیا حب و بغض های درونی عمل است؟ مثلاً برخی از مؤمنین در جایی خوش می درخشند؛ وقتی زمین می خورند، برخی دیگر از این افتادن و زمین خوردن خوشحال می شوند؛ آیا این عمل است؟ اینها عمل است.

حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه درباره ناقه صالح می فرماید: فقط یک نفر این کار را کرد؛ ولی قرآن می فرماید: آنها همه این کار را کردند. چرا؟ چون راضی به عمل آن یک نفر بودند. «قَالَ عِ الرَّاظِي بِفَعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاحِلِ فِيهِ مَعَهُمْ»؛ آن کس که از کار مردمی خشنود باشد، چونان کسی است که همراه آنان بوده است (نهج البلاغه، حکمت ۱۵۴).

حب و بغض‌ها عمل است. در طول روز چقدر حب و بغض داریم و اعمال می‌کنیم؟ خیلی حب و بغض داریم. خوشا به حال کسی که حب و بغضش تنظیم شده است. گاهی پدر خانواده به یکی از فرزندان که مذهبی است، احترام ویژه‌ای می‌گذارد. به زبان هم نمی‌آورد. این هم عمل است. آن خون دلی که مادر می‌خورد تا فرزندش منحرف نشود، این عمل است. شرک خفی عمل است؟ این هم یک نوع عمل است. حتی توحید خفی هم عمل است. محدوده عمل آنقدر گسترده است که همه لحظات و ساعات ما را دربر می‌گیرد. ما هیچ لحظه‌ای نیست که بی‌عمل باشیم. عمل یک منطق پشت صحنه دارد. آن علمی که داریم چه می‌کند؟ بعضی‌ها در نگاه به هستی و خدا نگاهشان ضعیف است. ایمان چیست؟ مراحل متعدد ایمانی و اعتقادی و توحیدی که داریم، اعتقاد به فضای ماورای طبیعت و اعتقاد به خدا و اعتقاد به معاد و... سطوحی دارد. همه اینها سازنده ما است و ما بی‌خبریم.

● پیمودن راه هزار ساله

برخی از اعتقادات کاری می‌کند که انسان راه هزار ساله را یک شبه برود. حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه درباره سابقون بیانی دارد. حضرت درباره سابقان و مقربان می‌فرماید: «عَلَيْكُمْ بِصِدْقِ الْإِخْلَاصِ وَ حُسْنِ الْيَقِينِ فَإِنَّهُمَا أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمُقَرَّبِينَ»؛ بر شما باد اخلاص راستین و یقین نیکو؛ زیرا که این دو برترین عبادت مقربان است (غرر الحکم، ۶۱۵۹). این به‌خاطر یقین است؛ یقین همان معرفت شهودی است که آنها دارند و این باعث شده است که آنها جزء مقربان قرار بگیرند. ابتدا معرفت است. به‌تدریج برخی القائات می‌آید. اگر این القائات بیاید، خودش خیلی کار می‌رسد و انسان را پیش می‌برد. این توضیحی که استاد می‌دهد که انسان کاری جز خودسازی ندارد. وقتی این بیاید در تعامل زندگی ما چه می‌شود و با ما چه می‌کند؟ ما حتی نباید اجازه دهیم برخی القائات به درون ما بیاید و خود را به‌راحتی در معرض شبهات قرار ندهیم.

● لقاءالله

«انسان تا به لقاءالله نرسیده است به کمال مطلوبش نائل نشده است» (نامه‌ها بر نامه‌ها). در شرح رساله‌الولایه توضیح دادیم که در قرآن آمده است که انسان را خلق نکردیم، جز اینکه عبادت کند. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛ و جن و انس را نیافریدم، جز برای آنکه مرا پرستند (ذاریات، آیه ۵۶). ما آمدیم بندگی کنیم. در صحنه اجتماع؛ در خانه؛ در خلوت و در هرجایی که هستیم، بندگی کنیم. قرار نیست انسان فقط در خلوت بنده باشد؛ در میان خانواده و اجتماع هم باید بنده باشد.

بنده‌خدایی می‌گفت: این دادی که سر همسرت زدی، اگر خدا را ناظر می‌دید، می‌توانستی این کار را انجام دهی؟ آیا می‌شود کسی در جامعه دغلی کند و بعد بگوید من بنده‌ام؟ نه. اگر خدا را شاهد و ناظر بداند، می‌تواند دست به این

کار بزند؟ اصل این است که ما باید بنده شویم و بندگی هم لطفی دارد که ما احساس کنیم نزد خداییم و بنده‌ایم و خدا را ملاقات می‌کنیم و بلکه می‌بینیم. حرف آخر این است.

بعضی‌ها می‌گویند اگر در این دنیا نرسیم، در آخرت می‌رسیم. سرور من، اگر آخرت هم می‌دهند به اندازه اینجاست می‌دهند. در اینجا است که باید زمینه را ایجاد کرد. خوشا به حال کسانی که دغدغه لقاءالله پیدا می‌کنند.

ما مؤمنانی را می‌بینیم که در اینجا زندگی می‌کنند و بندگی می‌کنند، ولی هیچ دغدغه‌ی لقا و رسیدن به خدا و عشق‌بازی با خدا و با خدا نشستن و خدا را بندگی کردن ندارند. همین حالت و اینکه این دغدغه را ندارد، حتی در قیامت هم مانع آنها می‌شود. نمی‌توانند به اصل خودشان برسند و جلوتر بروند. این زمینه را باید اینجا فراهم کرد. تا اینجا فراهم نشود، آن دنیا بعید است حاصل شود. مگر اینکه خداوند تفضل کند و در همین لابه‌لای عبادات دنیا چنین دغدغه‌ای به دل بیندازد.

● المعرفة بذر المشاهده

آن بیان ملاصدرا که «المعرفة بذر المشاهده» خیلی کلام درستی است. اگر ما دغدغه پیدا کنیم، جنس ما تغییر می‌کند و می‌فهمیم چه خبر است. درست مانند کودکی که از شکلات شیرین بودن آن را می‌فهمد؛ ولی بعدها می‌فهمد که علم شیرین است. سبک این کودک تغییر می‌کند. در اینجا هم همین‌طور است. خدا شیرین است؛ شیرین‌تر از بهشت و حور و قصور. انسان تا به لقاءالله نرسد، به کمال مطلوبش نرسیده است. کمال مطلوب لقاءالله است.

«و لقاءالله به معنی اتصاف انسان به اوصاف الهی و تخلق او به اخلاقی ربوبی است. بابا افضل را کلامی کامل در این باب است که «عالم درختیست که بار و ثمره او مردم است و مردم درختی است که بار و ثمره وی خرد است و خرد درختیست که ثمره او لقای خدای تعالی است» (نامه‌های برنامه‌ها).

● جنت ذات و صفات

یعنی در آخر باید به خدا ختم شود. در قرآن آمده است که رَحِیقْ مَخْتوم شراب بهشتی است و خیلی هم خوب است و مزاجش از تسنیم است. تسنیم نهري است که برای مقربین است. می‌گویند جنت ذات است که اندکی از آن در رَحِیقْ مَخْتوم ریخته شده است. از آن تعبیر می‌کنند به جنت ذات.

اگر یک صفت از صفات الهی در انسان محقق شود، آن وجد و شیرینی و آن پاکی و طهارتش، زمین تا آسمان با این بهشت‌های عادی فرق می‌کند. جنت ذات و جنت صفات توضیح دارند. لقای اصلی ما باید به آنجا ختم شود و این اولاً دانستنی است و بعد خواستنی است و بعد باید همت کرد و به دنبالش رفت.

از بنده‌خدایی پرسیدند به جنت ذات و فناء ذاتی می‌رسی؟ گفت: خودم را می‌بینم، نه. اما وقتی خدا را می‌بینم، بله. من از الان تا آخر عمر دنبالش می‌روم. حتی اگر بدانم که صد سال عمر می‌کنم و نود و نه سال و یازده ماه آن گذشته است و فقط یک ماه از آن باقی مانده است، من دست از کار نمی‌کشم و ادامه می‌دهم. رحمت و تفضل خدا را می‌بینم، بله. من طلب می‌کنم و طالب آن هستم. دست بر نمی‌دارم. چون می‌دانم آخر و اوج آنجا است. این را یاد گرفتم که وقتی چیزی مهم‌ترین خواسته انسان است، جا دارد که انسان برایش وقت بگذارد. جا دارد که همه کارهایم را با آن ببندم. حتی اگر بدانم به من نمی‌دهند. یعنی من باید زور خودم را بزنم.

● نباید کوتاه بیایم

بنده‌خدایی می‌گفت: اگر این‌گونه بگویی و واقعاً در این مسیر حرکت کنی، یقین کن که خدا به تو (آنچه می‌خواهی) می‌دهد و اگر اینجا نداد، در برزخ می‌دهد. خیالت راحت باشد. فقط خوب انجام بده. همت ما باید به اندازه معرفت ما باشد. وقتی می‌دانیم اوج آنجاست، نباید کوتاه بیاییم. باید طلب ما هم همان‌جا باشد. نباید فقط به سلوک دل خوش کنیم. باید تجلی ذاتی را بخواهیم. اصل آنجا است. قرار نیست ادعا باشد. آنی که از دست ما برمی‌آید، از خدا و تفضل خدا است. هر چه هست باید با خدا حل کرد. خود ما هم می‌دانیم. ما باید دست به کار شویم. بفهمیم اوج کجا است.

● تجلی ذاتی

به نظرم همین بحث لقاءالله کتاب حضرت امام و میرزااجوادآقا ملکی تبریزی و کتاب حضرت استاد و رساله‌الولایه را ببینیم؛ اوج را بفهمیم؛ تجلی ذاتی را بفهمیم و برای رسیدن به آن تلاش کنیم. مقدماتش را فراهم کنیم و استعداد خود را در همان مسیر شکوفا کنیم. هر چه دادند، دادند و اگر ندادند هم ما کار خود را می‌کنیم؛ وظیفه ما این است. ما می‌دانیم از آن طرف بخلی نیست؛ ما باید دست به کار شویم و مابقی را به خدا بسپاریم. کم‌کم جلو می‌رویم و می‌فهمیم چه خبر است. می‌دانیم گناه‌کردن با آن سازگار نیست. می‌دانیم منطق غلط با آن سازگار نیست. می‌دانیم دغدغه‌میان‌ی داشتن با آن سازگار نیست؛ ولی باید آن نهایت را در نظر گرفت تا خدا خودش کار را درست کند.

● لنگان لنگان به سوی محبوب

به خرچنگ (یا لاک‌پشت) گفتند: به کجا می‌روی؟ گفت: به چین و ماچین. گفتند: با این راه و روش تو؟ وضعیت ما همین است. ما یک لاک‌پشتی هستیم که لنگان لنگان به سمت چین و ماچین می‌رویم. با این وضع! ولی به خدا نگاه می‌کنیم، احساس می‌کنیم که وسط کار خودش کار را درست می‌کند؛ از دست ما که بر نمی‌آید.

بنده‌خدایی داشت پیاده می‌رفت مشهد، در بین راه با حضرت عشق‌بازی می‌کرد؛ یک دفعه دید رسید. او را طی الارض داده بودند و خودش نفهمیده بود. انسان لنگان‌لنگان راه خودش را ادامه می‌دهد و خدا تفضل می‌کند و آن را درست می‌کند. ما به خودمان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که هیچ نداریم؛ ولی باید به تفضل الهی امید داشته باشیم.



جلسه ۳۵۹ (۱۴) (۲۳ بهمن ۱۴۰۰ / رجب / شنبه)

● ماه رجب

حضرت استاد حسن‌زاده رحمت‌الله‌علیه بر ماه رجب تأکید فراوانی داشتند؛ خود ایشان هم شهودات رجبیه داشتند. ایشان می‌فرمودند: معمولاً اهل‌الله از ماه رجب شروع می‌کنند. رجب و شعبان و رمضان باید با هم دیده شوند. اهل‌الله منتظر رمضان نمی‌مانند، بلکه از رجب شروع می‌کنند تا زمینه حاصل شود و در ماه مبارک رمضان به شکوفایی برسند.

حضرت استاد به کار علمی خیلی دعوت می‌کردند، ولی وقتی ماه رجب می‌شد، می‌فرمود: ما این همه درس خواندیم، به هر حال باید دست به کار شویم. الان که ماه رجب است، باید دست به کار شد. باید بدانیم که وقتی به بعضی از ماه‌ها می‌رسیم، کار معنوی را فراموش نکنیم و جدی‌تر انجام دهیم. حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمایند: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامٍ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ، فَتَعَرَّضُوا لَهُ»؛ همانا از سوی پروردگار شما در طول عمرتان نسیم‌هایی می‌وزد، پس خود را در معرض آنها قرار دهید (میزان‌الحکمه، جلد ۴، صفحه ۳۹۲). وقتی نفحات می‌وزد، باید از آن استفاده کرد. یکی از این نفحات این سه ماهی است که باید به هم وصل شود.

امام صادق صلوات‌الله‌علیه می‌فرمایند: «أُعْطِيَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ ثَلَاثَ أَشْهُرٍ لَمْ يُعْطَ بِهَا أَحَدٌ مِنَ الْأُمَمِ رَجَبٌ وَ شَعْبَانٌ وَ شَهْرُ رَمَضَانَ»؛ سه ماه به این امت داده شده است که به هیچ‌یک از امت‌ها داده نشده است: رجب و شعبان و رمضان. این سه ماه که مردم همه درگیر می‌شوند، فقط در شریعت ختمی آمده است. نوع ادعیه مخصوص ماه‌های رجب و شعبان و رمضان نشان می‌دهد که حال‌وهوای این سه ماه چگونه است. اینها حساب دارد که به امت ختمی داده شده است. ماه رجب را از دست ندهید. ماه مبارک رمضان را باید از اینجا درست کنیم. ماه رجب ماه ولایت است؛ ماه شعبان ماه رسالت است؛ ماه رمضان ماه خدا است. این طرح درستی است.

از اهل بیت صلوات‌الله‌علیه‌م‌اجمعین باید شروع شود. آن توقیع شریف را ببینید؛ یک طرح خاصی است که از اعضا و اشهاد که ارکان توحیدند یاد می‌کند. این مضامین خیلی سنگین است. اولیای الهی را قسم می‌دهد و تثبیت ایمان می‌خواهد. باید به این نکته توجه کرد. این ماه ولایت است و از این ماه باید وارد شد. این یک طرح است.

بیان دیگری هست که از ماه رجب به عنوان ماه استغفار امت یاد می‌شود و ماه شعبان ماه رسول‌الله و ماه رمضان نتیجه‌گیری از این دو ماه.

● رجب ماه استغفار، رمضان ماه رسالت، رمضان شهر الله

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص رَجَبٌ شَهْرُ الْإِسْتِغْفَارِ لِأُمَّتِي أَكْثَرُوا فِيهِ مِنَ الْإِسْتِغْفَارِ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَ شَعْبَانُ شَهْرِي اسْتَكْثَرُوا فِي رَجَبٍ مِنْ قَوْلِ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ وَ سَلُّوا اللَّهَ الْإِقَالَ وَ التَّوْبَةَ فِيمَا مَضَى وَ الْعِصْمَةَ فِيمَا بَقِيَ مِنْ أَجَالِكُمْ وَ أَكْثَرُوا فِي شَعْبَانَ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى نَبِيِّكُمْ- إِلَى أَنْ قَالَ وَ إِنَّمَا سُمِّيَ شَعْبَانُ شَهْرَ الشَّفَاعَةِ لِأَنَّ رَسُولَكُمْ يَشْفَعُ لِكُلِّ مَنْ يُصَلِّي عَلَيْهِ فِيهِ وَ سُمِّيَ شَهْرُ رَجَبٍ الْأَصْبَ لِأَنَّ الرَّحْمَةَ تُصَبُّ عَلَى أُمَّتِي فِيهِ صَبًّا وَ يُقَالُ الْأَصَمُّ لِأَنَّهُ نَهِيَ فِيهِ عَنْ قِتَالِ الْمُشْرِكِينَ- وَ هُوَ مِنَ الشُّهُورِ الْحُرْمِ». در ماه رجب، انسان باید خودش را شست‌وشو دهد.

● استغفار

یکی از بزرگ‌ترین مشکلات ما در سلوک این چیزهایی است که ما را به زمین چسبانده است. آن گناهان؛ آن نیت‌ها؛ آن عقاید غلط؛ اینها ما را این‌سویی کرده و نگه‌داشته است و نمی‌توانیم تکان بخوریم. و الا اگر انسان کمی آزاد شود، فطرت انسان را به سمت توحید می‌کشد.

«وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ»؛ و بگو: پروردگارا، ببخشای و رحمت کن [که] تو بهترین بخشاینده‌گانی (مؤمنون، آیه ۱۱۸). «قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ گفتند: «پروردگارا، ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلماً از زیانکاران خواهیم بود (اعراف، آیه ۲۳).

● ماه فروریزش رحمت

ماه رجب ماه اصب است؛ ماه فروریزش رحمت است. فروریزش رحمت چه زمانی است؟ وقتی که استغفار در آن باشد. ما باید استغفار کنیم تا زمینه مهیا شود. باید جان را شست‌وشو دهیم. گرفتاری ما اینجا است. گاهی نمی‌دانیم که برخی از کدورت‌ها در دل ما هست، با ما چه می‌کند.

● جفت کردن کفش

مرحوم میرزا جواد آقا وقتی تمام دستورات استادش را اجرا کرد و به نتیجه نرسید، به استادش گفت: چرا هر چه تلاش می‌کنم پیشرفت ندارم؟ استادش گفت: تا شما نسبت به پسرعموهایت ناراحتی و کدورتی داری، به جایی نمی‌رسی. او رفت و کفش پسرعموهایش را جفت کرد؛ کارش درست شد و راه باز شد. گاهی مشکلات ما این‌گونه است.

بعضی‌ها می‌گویند: خدایا، هر چه ما می‌دانیم و نمی‌دانیم، تو ببخش. گاهی به خدا می‌گوییم این خطا را کردم، ببخش. ولی گاهی می‌گوییم: هر چه هست، ببخش. به بنده‌خدایی گفتند به خاطر حرفی که فلان جا زدی، بیست سال تو را عقب انداختیم!

● جرم‌گیری کامل دل

شاگردان قاضی به ایشان می‌گفتند: ما این دستورات را که اجرا می‌کنیم راهی باز نمی‌شود. ایشان می‌فرمود: این وضعیت شما مثل جریان حوض است که اگر جرمی در اطرافش باشد، آب آن سریع غیرقابل استفاده می‌شود و تا آخر هفته نمی‌ماند و یکی دو روزه آب را بد مزه و خراب می‌کند. چرا؟ چون آن جرم به سرعت تکثیر می‌شود. چاره چیست؟ باید همه جرم‌ها برداشته شود تا آب برای یک هفته تمیز و سالم بماند. ما این نماز را خواندیم، چرا بالا نمی‌رود؟ دعا خواندیم، چرا بالا نمی‌رود؟ زیارت رفتیم، چرا بالا نمی‌رود؟ چرا این‌گونه است؟ این خلل‌های اطراف دل نمی‌گذارد. آن جرم‌های اطراف دل است که نمی‌گذارد. شما اینها را برطرف کنید، درست می‌شود.

● راهکارهایی برای جرم‌گیری دل

یک راهش این است که انسان آهسته‌آهسته این جرم‌ها را بردارد؛ اما بهترین راه این است که انسان یک وقت دلش بشکند و استغفار کند و جدی از خدا بخواهد. در این صورت راه برایش باز می‌شود. ماه رجب این‌گونه است. بعضی‌ها می‌گویند: خدایا، ما هر چه تلاش کردیم نشد؛ ولی تو که می‌توانی. از دست من بر نمی‌آید. تا این به زبان می‌آید و جانانه خضوع می‌کند و خود را می‌شکند، از آن طرف که سیل‌وار می‌دهند. چرا ما بهره نمی‌بریم؟ درست مثل اینکه کاسه جان برعکس زیر باران باشد، هیچ بهره‌ای از باران نمی‌برد. راهش چیست؟ استغفار. با استغفار جرم‌های دل برداشته می‌شود.

در دستورات شریعت به استغفار خیلی اشاره شده است. شما نگاه کنید به این هفتاد استغفاری که در نماز شب و سیصد مرتبه العفوی که گفته شده است. به ما گفته‌اند بعد از نماز سه تا صد مرتبه «العفو» بگوییم. «عفاً عفاً» بگوییم. یعنی ما باید بفهمیم مشکل داریم: نیت ما؛ گوش ما؛ چشم ما؛ منطق ما؛ عقاید ما. همه اینها مشکل دارد. نظام عالم به این زیبایی است؛ ولی ما با بعضی از کارها، مانع رشد و کمال خود می‌شویم.

● پاک شو اول

در دعای ماه رجب می‌گوییم: خدایا، تو به کسانی که تو را نمی‌شناسند، اعطا می‌کنی. بنا بر رحمت است؛ ولی ما خودمان راه را می‌بندیم. «پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز» (حافظ، غزل شماره ۲۶۴). تا اول، آدم پاک نشود، نمی‌شود و راهش استغفار است.

● عبودیت خاص

در استغفار عبودیتی خاص وجود دارد. اگر کسی بخواهد خوب با خدا بنشیند، در استغفار یک لطف عبودیت ویژه‌ای نهفته است. ما هر جایی می‌توانیم عبودیت داشته باشیم. شکر و صبر و استغفار هم عبودیت است. عبودیتِ استغفاری خیلی راه خوشی است و محور خود در آن زیاد هست و خوب با خدا ارتباط برقرار کردن است.

اگر کسی بتواند یک برنامه‌ای در ماه رجب بگذارد، مثلاً بین الطلوعین یا بین نمازها یا یک وقتی که از وضعیت خودش گله‌مند باشد، خیلی خوب است. خدایا، ما بدی‌هایمان زیاد است، تو ببخش. این را حقیقتاً بخواهیم. استغفار خیلی لطف دارد.

● عابد و ترسا

جریان عابد و ترسا را در منطق الطیر عطار دیده‌اید؟ شیخ صنعا برای خودش کسی بود و مریدهایی داشت. او زندگی معنوی‌ای داشت تا اینکه عاشق یک زن ترسا می‌شود؛ تا جایی که حاضر به خدمتگزاری آن زن شده بود. اما شاگردان به جبران زحماتی که استاد برایشان کشیده بود، دعا می‌کنند و به تدریج استاد از آن گبری درمی‌آید و آن زناری را که بسته بود درمی‌آورد. وقتی شاگردان با استاد برمی‌گردند، استاد میان راه می‌گوید باید برگردم؛ چون آن دختر مسلمان شده است و باید دست او را بگیرم. در اینجا حال آن زن به خوبی حالت برگشتن و استغفار را نشان می‌دهد.

● حال و حس استغفار

به نظرم مهم‌ترین چیزی که باید توجه داشت این است که من در برابر این همه عظمت و رحمت خدا، با این همه نعمت، این‌گونه خلاف می‌کنم؛ اگر کسی این را خوب بفهمد، تبدیل می‌شود به حال و حس استغفار. این تا بیاید و اگر رگه توحیدی قوی باشد، این حال و حس ایجاد می‌شود: «يَا حَسْرَتَا عَلَيَّ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ»؛ دروغا بر آنچه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم (زمر، آیه ۵۶). استغفار ماه رجب می‌تواند خیلی کار برسد. به توقیع شریف و اذکار این ماه توجه داشته باشید، در عین حال مترنم به «أین الرجبیون» هم باشیم. احساس کنیم که از «الرجبیون» خیلی دوریم. ان شاء الله آنها دست ما را بگیرند.

● صد بار اگر توبه شکستی باز آ

استغفار یعنی آماده‌شدن. استغفار یعنی تازه از مادر متولد شدن. این خیلی معنا دارد. حتی به برخی می‌گویند به گونه‌ای شده‌ای که دیگر روی بدی و گناه و ناپاکی و شر را نخواهید دید. استغفار در ماه مبارک رمضان باید نتیجه دهد.

به بعضی می‌گویند تو بهشتی شده‌ای! حتی به گونه‌ای می‌شود که آثار وضعی گناهان سابقش نیز برطرف می‌شود. جز آن گناهی که حقوق الناس در آن باشد. اگر صد بار هم توبه شکستیم، باید دوباره به سمت خدا برویم.

● نماز؛ شست‌وشوی گذشته

نماز شست‌وشوی گذشته است. حضرت سلمان درخت خشکی را محکم تکان داد. همه برگ‌های درخت ریخت. به کسی که همراهش بود گفت: از من نمی‌پرسی چرا این کار را کردم؟ آن شخص گفت: چرا این کار را کردی؟ حضرت سلمان فرمود: در پاییز به همراه رسول‌الله بودیم. حضرت این‌گونه درخت را تکان داد و همه برگ‌هایش ریخت. بعد حضرت فرمود: سلمان، انسانی که نماز می‌خواند، همین‌طور که این درخت برگ‌هایش ریخت، تمام گناهانش می‌ریزد. البته به شدت و قوت نماز برمی‌گردد. اما نکته‌ای در آن هست.

اگر واقعاً انسان یک لحظه خوش در نماز بنشیند، تمام گناهانش می‌ریزد. ما قدر این اعمال را نمی‌دانیم. همین حرف درباره روزه و ماه رجب آمده است؛ همه اینها همین‌طورند. مخصوصاً این سه ماه. سه ماه خیلی معنادار است. سه ماه یعنی دوچله به اضافه دهه آخر ماه مبارک رمضان. اصل رجب و شعبان و رمضان این‌گونه است. ده روز آخر، وقت نتیجه گرفتن است. انسان باید سعی کند که برنامه‌های معنوی‌اش را در ایامی که شریعت معرفی کرده است، تنظیم کند.

برخی از بزرگان گفته‌اند ما شهودات خاصه رجبیه را دیده‌ایم. در این ماه در را بیشتر باز می‌کنند. استغفار را انسان وقتی چند بار بگوید و تکرار کند، بعد جدی می‌شود. اول جدی نیست. می‌گوییم ولی جدی نیست. از ابتدا شاید اینقدر جدی نباشد، ولی در نهایت می‌تواند منتهی به شهودات خاصه رجبیه شود.

● ادامه مکتب سلوکی علامه حسن‌زاده

مطلب بعدی که ایشان فرمودند مسئله مراقبت است.

● مراقبت

نمی‌خواستم مراقبت را بگویم و آن را به انسان‌های منتهی واگذار کنم. اما مراقبه برای مبتدی‌ها هم داریم، لذا ما همین جا در همین حدی که ایشان گفته است، مراقبه را مطرح می‌کنم. مراقبه از مرکزی‌ترین دستورات سلوکی است.

● با مراقبه تخم سعادت بکار

حضرت استاد از استادشان علامه طباطبایی که دستور گرفتند، علامه به عنوان مرکزی‌ترین و اصلی‌ترین مسئله سلوک به مراقبه اشاره می‌کردند. «با مراقبه تخم سعادت بکار» مهم‌ترین دستور است. بلکه تمام دستورها معطوف به مراقبه است. مراقبه یعنی حضور مع‌الله. هر جا می‌رود حضور مع‌الله را فراموش نکند. مادری که فرزند جوانش را از دست داده، بعد از چند ماه هم وقتی می‌خندد در پس خنده‌اش حزنی نهفته است. چرا؟ چون یاد فرزندش از او گرفته نشده است. واضح است چگونه است. یعنی همیشه به یاد او است.

● وصل به اَصْلیم

در فرهنگ دینی ما این همیشه به یادبودن، مراقبه نامیده می‌شود. مراقبه یعنی وصل به اَصْلیم؛ در محضر اویسیم؛ تعامل با او می‌کنیم؛ و هر جا هستیم او را می‌بینیم. خاصیت مراقبه این است. این کار را که انسان انجام می‌دهد، بهترین رمز ورود به حقایق نهایی توحیدی است. اصل مراقبه را باید خیلی جدی گرفت.

● اس و اساس دستورات

مراقبه اس و اساس دستورات حضرت استاد است؛ اس و اساسی که تمام بعدی‌ها قرار است کمک به این مراقبه کنند. یعنی ما هر کاری که می‌کنیم قرار است این مسئله را درست کند، به گونه‌ای که انسان احساس می‌کند که همیشه وصل به اصل است؛ اصلاً اینجایی نیست. خوشا به حال کسانی که منطق اصلی با آن توضیحات را می‌دانند.

● مقام کَأَنَّ

مراقبه به معنای حضور مع‌الله است. حضرت رسول‌الله می‌فرمود: به گونه‌ای عبادت کن که اگر خدا را نمی‌بینی، گویا خدا تو را می‌بیند که فرق میان مقام اِنَّ و کَأَنَّ است. با این حس و حال زندگی کن. کَأَنَّ یعنی گویا خدا را می‌بیند؛ خدا را نمی‌بیند، ولی این حال و حس را دارد که خدا او را می‌بیند. درست مثل کسی که از کوچه‌ای رد می‌شود و احساس می‌کند کسی او را از پشت پنجره تماشا می‌کند، ولی سر را بالا نمی‌آورد که او را ببیند. یعنی نمی‌بیند، ولی به سان دیدن است. در تعامل ما حال و حس می‌آید. خود اینکه همیشه خدا را ناظر بدانیم، حجب و حیا و شکستگی دل و شور می‌آورد که همه اینها از همین حال و حس درمی‌آید. دستور اصلی علامه طباطبایی رحمت‌الله‌علیه مراقبه بود.

● احساس کن همیشه در پیشگاه خدا هستی

علامه طباطبایی نامه‌ای به یک جوان دارد که در کتاب بررسی‌های اسلامی آمده است. این جوان می‌گوید من احوالی پیدا کردم و از شما درخواستِ دستور دارم. هر جا رفتم آنی که می‌خواستم نشد. علامه طباطبایی به او می‌گوید: چهل

شبانہ روز مواظبت کن کہ همه کارہایت برای رضایت و خشنودی خدا باشد. در دستور بعدی بہ او می‌گوید: احساس کن ہمیشہ در پیشگاہ خدا هستی. در پیشگاہ خدا بودن را احساس کن.

«در توحید باید مراقبت را تقویت کرد. مراقبت تخم سعادت است کہ در مزرع دل کاشته می‌شود و سایر آداب و اعمال، پروراندن آن است» (نامہ‌ها برنامہ‌ها، صفحہ ۲۳۹).

● دو سبک مراقبہ

در ابتدا، مراقبہ حال و حس ندارد. آہستہ آہستہ باید آن را سر سفرہ آورد.

۱. یک سبک این است کہ انسان چند روزی بہ مراقبہ بپردازد. مثل اینکہ نفس خودش نگہبان خودش می‌شود و دیگر نمی‌گذارد از آن محیط خارج شود. نفس مراقب و مواظب و نگہبان خودش می‌شود. کارہای عادی را خیلی روان انجام می‌دهد. خودش می‌شود مواظب خود، کہ این کار معمولاً برای بعضی‌ها سخت است. تا در می‌رود، گوش نفس را می‌گیرد و می‌گوید مراقبہات را داشته باش! متأسفانہ چون ما عادات روزمرہ داریم، خیلی سخت است کہ از این عادات ہمیشگی خود دست برداریم.

۲. یک سبک دیگر این است کہ تکہ تکہ‌هایی از روز را بہ مراقبہ اختصاص دہیم و بہ تدریج مستوعب شود. مثل اینکہ بعضی از زمان‌ها را مراقبت کنیم؛ مانند بین‌الطلوعین و بعد از نماز ظہر و قبل از خواب. بہ تدریج این حال را بہ تمام روز سرایت دہیم. مثلاً وقت ناهار ہم این حال را می‌توانیم داشته باشیم.

● تخم سعادت

«در توحید باید مراقبت را تقویت کرد. مراقبت تخم سعادت است کہ در مزرع دل کاشته می‌شود و سایر آداب و اعمال، پروراندن آن است. مراقبت کشیک نفس کشیدن و ہموارہ در حضور بودن است» (نامہ‌ها برنامہ‌ها، صفحہ ۲۳۹). کشیک نفس کشیدن یعنی همان مواظبتی کہ نفس نسبت بہ خود دارد کہ بر سر مراقبہ باشد. مراقبہ اصل است و مثلاً در نماز ہمین را تقویت می‌کند. در ذکر ہم ہمین مراقبہ را تقویت می‌کند. یعنی مراقبہ می‌شود پروراندن. ہمہٗ اعمال خوب زمینہٗ مراقبہ است.

● سہ مرحلہٗ مراقبہ

علامہ طباطبائی مراقبہ را سہ مرحلہ می‌داند:

۱. اینکہ انسان مراقبت کند کہ مرتکب خلاف نشود.

۲. مراقبت به صورت کأن.

۳. مراقبت با خود الله.

شما نزد عالم ربانی می‌نشینید چه حس و حالی دارید؟ با خود می‌گویید عالم ربانی است و جانب او را رعایت می‌کنید. احساس کنید عالم همه محضر خدا است؛ در این وضعیت چه کار باید کرد؟ باید ارتباط و تعامل باشد. مثلاً هر کاری می‌کنیم بگوییم خدا مرا می‌بیند. تا خیری می‌کنیم بگوییم خدا این را می‌بیند. این تعامل با خدا است. ما هر کاری می‌کنیم، در محضر خداییم. الان بیشتر صحبت درباره مراقبه مرحله اول و دوم است که برای مبتدی‌ها است. مرحله سوم برای منتهی‌ها است.

● حدیث نفس

«حدیث نفس مزاحم با مراقبت است» (نامه‌ها برنامه‌ها، صفحه ۲۳۹). حدیث نفس همین سخن گفتن‌های درونی است. در اینجا باید گوش نفس را کشید و آن را به مسیر درست برگرداند. اینکه ذهن ما در نماز به هزار شاخه می‌رود، این می‌شود حدیث نفس. حدیث نفس مزاحم ما در همه عبادات است؛ مخصوصاً در نماز. انسان باید مراقبت کند تا این حدیث نفس را کنترل کند.

● حرم خدا

«این سخن دل‌نشین امام صادق علیه‌السلام را باید بر دل نشاند: القلب حرم الله فلا تسكن فی حرم الله غیر الله» (نامه‌ها برنامه‌ها، صفحه ۲۴۰). این دل که حرم خدا است، غیر خدا را جا مده. اگر کسی در فراخنای دل توجه داشته باشد که پیش از همه و بیش از همه، خداوند متعال است، خیلی کمکش می‌کند و راه باز می‌شود.

● پاسبان حرم دل

«حافظ به این حدیث در این بیت نظر دارد: پاسبان حرم دل شده‌ام شب همه شب تا در این پرده جز اندیشه او نگذارم» (نامه‌ها برنامه‌ها، صفحه ۲۴۰). پاسبان حرم دل به چه چیزی اشاره دارد؟ به کشیک نفس کشیدن و مراقبت کردن اشاره دارد.

«از این کمترین دستورالعمل خواسته‌اید. آقای من، صدای دُهلِی را از دور شنیده‌اید و از نزدیک هم به انبار کاه برخورد می‌کنید. مع الوصف عدم امتثال را روا ندانستم، به عرض می‌رسانم که دستورالعمل انسان قرآن است که إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ. داعی تنها دستوری که الآن می‌تواند به حضور جنابعالی عرض کند این است که مراقبت را

حفظ بفرمایید. یعنی در همه حال مواظب خود بوده باشید که در نزد حقیقت همه موجودات به سر می‌بری» (نامه‌ها برنامه‌ها، صفحه ۲۴۰).

● پرکشیدن به آن سو

علامه طباطبایی می‌فرمود: اس و مغز دستورات قرآن مراقبه است. حقیقت همه موجودات چیست؟ خداوند متعال. نفس انسان خوپذیر است و با هر چه بنشیند، خلق و خوی آن را پیدا می‌کند. حتی با حیوان هم بنشینید همین خلق و خوی حیوان را پیدا می‌کند. خاصیت انسان این‌گونه است. انسان اگر با خدا بنشیند، خلق و خوی خدا را می‌پذیرد و شبیه او می‌شود و این باعث می‌شود که او سمت و سوی الهی پیدا کند و به آن سو پَر بکشد.

«می‌دانید که همنشین مؤثر است، مصاحبت اثر دارد. خوپذیر است نفس انسانی. کسانی که در مصاحبت با ملکوت عالم به سر می‌برند کم‌کم ملکوتی می‌شوند. آن سعادت‌مندی که چنین معاشرت و مصاحبت را به راستی در نهان‌خانه سرّ و ذات خود با «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» به‌دست آورده است مترنم به این ترانه است: «گر بشکافند سراپای من جز تو نیابند در اعضای من» این چنین کس پیوسته در ذکر و فکر و عشق و شوق و سوز و گداز و راز و نیاز است» (نامه‌ها برنامه‌ها، صفحه ۲۴۰).

● آسمانی شدن

در احوال میرزا جواد آقا ملکی تبریزی نقل می‌کنند که نیمه‌های شب راه می‌رفت و این بیت را تکرار می‌کردند: «گر بشکافند سراپای من جز تو نیابند در اعضای من». یعنی سراسر وجودش خدایی می‌شود. خدا در او می‌نشیند. نور خدا در او هست. نور خدا که در انسان بنشیند، ملکوتی می‌شود. آسمانی می‌شود که در زمین زیست می‌کند.



جلسه ۳۶۰ (۱۵) (۳۰ بهمن ۱۴۰۰ رجب / شنبه)

● مراقبه

در جلسه قبل قسمتی از کتاب نامه‌ها برنامه‌ها را خواندیم. در بخشی از آن نامه به مراقبه پرداخته شده بود. مراقبه یکی از دستورات حضرت استاد برای عموم است. عموم، کسانی هستند که می‌خواهند وارد سلوک شوند. منظور ما از مراقبه، مراقبه عمومی و اولیه است. مراقبه نهایی متفاوت است. تمام آنچه تاکنون گفتیم، ایشان در نهایت هم به کار می‌برد؛ ولی سبک کار و فلسفه آن کارها تغییر می‌کند. قرآن‌خواندن و وضوگرفتن و مراقبه و محاسبه و سحر و

طهارت‌هایشان در مرحله‌ نهایی به گونه‌ای دیگر تغییر می‌کند. یعنی فلسفه این کارها تغییر می‌کند. اینکه باید شب و روز خود را بسازیم، فلسفه گناه نکردن تغییر می‌کند؛ فلسفه انجام واجب تغییر می‌کند؛ منطق پشت صحنه‌اش تغییر می‌کند. در مراحل نهایی قرآن خواندن و حتی وضوگرفتن، فلسفه‌اش تغییر می‌کند.

● منطق برتر

حضرت استاد می‌فرمود: کسی که اینها را خوانده باشد، گفتن او باید فرق داشته باشد. خیلی از امور است که ما در یک حیطه‌ای با یک منطقی انجام می‌دهیم، بعد با یک منطق برتر انجام می‌دهیم. منطق برتر نیاز به فهم برتر آن فضا دارد. مراقبه چند مرحله دارد؛ حتی در تمهید مرحله نهایی مراقبه آمده است. ولی قرار نیست این مباحث همه جا گفته شود. کسی که حقایق را نداند و برایش باز نشده باشد و شکوفا نشده باشد، دانستن اینها تأثیری برایش ندارد.

بحث عموم را تمام کرده بودیم، ولی بحث مراقبه را به چند مورد قبلی اضافه کنید. مراقبه دستور نحلّه ملاحسینقلی همدانی است. این نحلّه روی مراقبه مع‌الله تأکید می‌کند.

● چهار مرحله مراقبه

مرحوم علامه طباطبایی در رساله لب‌الباب مراقبه را در چهار مرحله ذکر کرده است:

۱. مرحله اول مراقبه، انجام واجبات و ترک محرمات است به تمام معنا. هر چه خدا گفته است انجام دهیم که همان ذکر عملی است که در بیان اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین آمده است.
۲. مرحله دوم مراقبه این است که همه کارها را برای خشنودی خدا انجام دهد. یعنی برای بهشت و جهنم نباشد و فقط برای خشنودی خدا کار کند. برای خشنودی خدا دست به کار شود.
۳. مرحله سوم مراقبه، خود را در پیشگاه خدا دیدن است. «كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ». این را می‌شود برای عموم گفت که همیشه در پیشگاه خدا هستی؛ تو خدا را نمی‌بینی، ولی او تو را می‌بیند. برخی از دستورات و بیانات دینی نوعاً روی سمیع و بصیر بودن خدا تأکید دارد. «أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى»؛ مگر ندانسته که قطعاً خدا [همه کارهایش را] می‌بیند؟ (علق، آیه ۱۴)

● تو (ای سالک طریق) مواظب باش

برخی از کسانی که شیخ و استاد راه بودند، کاری می‌کردند که به شاگرد خود نشان دهند، او لحظه به لحظه‌اش را می‌بیند. بعد آن سالک چون می‌داند که استاد او را می‌بیند، خودش را تنظیم می‌کند. استاد حتی اگر در خلوت شاگرد چیزی به ذهنش آمده، به او می‌گوید. البته با زبانی می‌گوید که فقط او بفهمد.

یکی از طلبه‌ها می‌گفت: یک شب داشتم با خانم صحبت می‌کردم در مورد این که قم این‌جوری است و هوایش این‌گونه است. فردا سر درس استاد حسن‌زاده، ایشان همان تعبیری را که نسبت به همسرم به کار بردم، عین همان تعبیر را به کار برد تا نشان دهد که می‌داند او چه گفته است و چه کرده است. این را اساتید راه انجام می‌دهند تا به سالک بگویند و نشان دهند که همه چیز را خبر دارند. پس تو (ای سالک طریق) مواظب باش. حال که این چنین است، خدا چگونه است؟ «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى»؛ مگر ندانسته که قطعاً خدا [همه کارهایش را] می‌بیند؟ (علق، آیه ۱۴) آیا نباید بدانی که خدا می‌بیند؟

● در پیشگاه خدا هستید

خدا سمیع بصیر است. سمیع یک لطفی در بحث دعا دارد، بصیر یک لطفی در مراقبه دارد. این‌گونه در پیشگاه خدا هستید. ابتدا بدانید در پیشگاه خدا هستید، بعد آن را به حال و حس تبدیل کنید.

اول اینکه می‌دانیم که خدا می‌داند؛ بعد این را به خود توصیه کنیم و تذکر دهیم. کم‌کم احساس می‌کنیم که در پیشگاه خداییم. عرفا روی این در پیشگاه قرار گرفتن که مراقبه نوع سوم است، خیلی تأکید می‌کنند. روز و شب باید این‌گونه بگذرد. این در مراقبه عمومی بودن، برای کسانی که ابتدای راه هستند معنا دارد.

● خدا می‌بیند

خود دین خواسته است که در ما یک حیای توحیدی ایجاد کند. خدا می‌بیند، پس تو مواظب باش. خدا می‌بیند، پس جانب خدا را رعایت کن. این را به شکل عمومی می‌شود انجام داد. مخصوصاً که بعد از مرحله اول، در مرحله دوم تمام کارهایش را با محوریت خشنودی خدا انجام داده است. مرحله سوم نوعی به پیشگاه خدا رسیدن است؛ این راهی است که معمولاً در کار عرفا وجود دارد.

● در محضر او

۴. مراقبه نوع چهارم حسابش جدا است. هم به لحاظ معرفتی علمی حصولی جور دیگری است و هم به لحاظ شهودی به گونه دیگری است. این همان است که در قرآن آمده است؛ کسی که در پیشگاه خدا است، مرتکب خطا نمی‌شود. آن هم چه خدایی؟ شهودی که روی می‌دهد؛ عظمتی که می‌بیند.

مراقبه تا مرحله سوم برای عموم مقدور است و امکان انجامش را دارند. وقتی بزرگان دستوراتی برای عموم می‌دهند، حتی مسئله فنا را که مرحله نهایی است، آن را پایین بیاورند و توضیح دهند، تا عموم مردم به آن برسند. تمام آنچه

اهل معرفت می‌گویند، می‌تواند سطح نازل پیدا کند. محو کردن خود، در مراحل پایین هم معنا دارد. خیلی هم لطف دارد. به تعبیری دیگر می‌گویند: این لطف فنا دارد که خودت را ندیدی.

● لطف مراقبه

لطف مراقبه درگیر شدن همیشگی با خدا و ارتباط با خدا است. حضرت استاد تعبیر به پیشگاه خداوند می‌کردند. اگر تو خدا را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند. اندکش هم زیاد است و زیادش هم فوق تصور است. باید مراقبه داشت؟ کجا؟ در همه جا احساس کند در پیشگاه خدا است. وقتی با همسر صحبت می‌کنید، در پیشگاه خدایید؛ وقتی با فرزند و دوست صحبت می‌کنید، در پیشگاه خدا هستید.

● احساس حضور بی‌تکلف

اگر حال و حس مراقبه نوع سوم ادامه پیدا کند، احساس می‌کند که خداوند همیشه با او هست. این آثار فراوانی دارد؛ می‌خواهد کسی را ببیند، اول خدا را می‌بیند. اگر می‌خواهد به کسی توجه کند، اول به خدا توجه می‌کند. ما بعضی از اموری هست که با آن کلنجار می‌رویم و صورت آن جلوی ما است. وقتی ادامه پیدا کند، این تصویر قوی است و برای ما تصویر هست. نه اینکه با تکلف خود را در محضر قرار دهیم. بلکه در محضر هستیم. ابتدا با تکلف خود را در محضر قرار می‌دهیم، ولی بعد از مدتی که ادامه دادیم، جلوی چشم است.

کسی که کار علمی می‌کند، ولی از بس کار فکری کرده است و چند ماه به آن فکر می‌کند، در عین حالی که در خیابان راه می‌رود، آن مسئله علمی هم جلوی چشمش است و آن را تحلیل می‌کند و مورد بررسی قرار می‌دهد و جوانبش برایش واضح‌تر می‌شود. درباره خداوند متعال، تصویری نیست، بلکه حضور مع‌الله است که این حضور به تدریج شفاف می‌شود. اگر این حضور شفاف شود، با آن زندگی می‌کنیم؛ اینکه احساس کنیم در پیشگاه خداییم و خدا ما را می‌بیند و ما او را نمی‌بینیم.

● راهکارهایی برای مراقبه

۱. یکی از راه‌ها برای شفاف شدن، زیاد حرف‌شنیدن درباره آن است. البته حرف‌شنیدنی که یک نوع گوش جانی هم بسپارد و سلیم باشد. گوش جان بشنود، این اثر دارد.

۲. یک راه هم خلوت‌هایی است که بتواند او را به این حال و حس بکشانند، مانند سحر. کسانی که معمولاً نماز شب خوب خوانده‌اند و خوب ادامه داده‌اند، تا از بستر بلند می‌شوند، احساس می‌کنند در پیشگاه خدا هستند. اگر شرایط

باشد و در پیشگاه باشد، این محدود به سحرش است. ولی اگر ادامه دهد، مستوعب می‌شود. این راه دوم از خلوت شروع می‌شود به گونه‌ای که بتواند آن را ادامه دهد.

۳. از راه ذکر. ذکر را به گونه‌ای انجام می‌دهند که به تدریج مستوعب می‌شود. ذکرهایی انتخاب شود که به حال مراقبه کمک می‌کند.

۴. از راه فکر. همیشه درباره او تأمل می‌کند. فکر فطری کند. فکر فطری را قبلاً توضیح دادیم. خوش فکر کند و خوش به دل برساند. ادامه دهد و بعد از مدتی می‌بیند مستوعب می‌شود. در شریعت گاهی فکر توصیه می‌شود تا نفس رام شود، مثل فکر مرگ.

۵. از راه سبک‌هایی که حالشان را خوش می‌کند. یعنی به یک فضای بالاتری از حال معنوی می‌رسند. حال خوش، خودش پرواز است و او را می‌برد. مانند مجلس روضه؛ آن حال خوشی که بعد از روضه به دست می‌آید. برخی هم روضه خودشان را با مراقبه مخلوط می‌کنند تا درست دربیاید.

● یافتن رمز جان

نکته این است که این کارها را انجام دهیم به گونه‌ای که انسان احساس کند که خدا در مقابل او است. هر کس باید رمز جاننش را بیابد و ادامه دهد. برخی ترکیبی کار می‌کنند. ادامه می‌دهد تا ببیند در پیشگاه خدا است.

● مغز کار

بنده‌خدایی در ماه مبارک رمضان می‌گفت: دعای افتتاح را شب‌ها می‌خواندیم و ادامه دادیم و حال‌وهوای ماه مبارک رمضان؛ به تدریج احساس می‌کردم پیش خدا نشسته‌ام؛ برای همین همیشه با ادب می‌نشست. چرا؟ برای اینکه همین ارتباط را ادامه داد. معمولاً شرایط معنوی را انسان خوش کند، اثر دارد. مغز کار، مراقبه مع‌الله است که اثر می‌گذارد و تصحیح می‌کند. مراقبه است که نور می‌شود و می‌رسد به جایی که حقیقت اصلی هستی را درک می‌کند. شفاف‌شدن بسیاری از کارها را حل می‌کند. اگر انسان این حال و حس را ادامه دهد، به تدریج ممکن است به مرحله چهارم برسد.

● حیای توحیدی

قرآن یک حیای توحیدی به ما یاد داده است: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ»؛ مگر ندانسته که قطعاً خدا [همه کارهایش را] می‌بیند؟ (علق، آیه ۱۴)

● ذکر قرآنی

بحث ذکر قرآنی تمام شئون و جوانب را شامل می‌شود. مثلاً در باب نماز خوف می‌فرماید: وقتی نماز را به دلیل شرایط جنگی تمام کردید، اما ذکر الهی را که می‌توانید داشته باشید. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را یاد کنید، یادی بسیار (احزاب، آیه ۴۱). ذکر کثیر خیلی معنا دارد. یکی از مصادیق اتم ذکر کثیر، مراقبه مع الله دائمی است. ذکر، ذکر لفظی و قلبی و مراقبه‌ای بدون ورود را هم شامل می‌شود.

● دغدغه‌ها را کم کنید

مشکل این است از بس دغدغه‌ها زیاد است، مانع می‌شود. لذا برخی توصیه می‌کنند در مراقبه دغدغه‌ها را کم کنید و دغدغه‌های الهی را زیاد کنید. علامه طباطبایی رحمت‌الله‌علیه در مرحله دوم مراقبه می‌فرمود: دغدغه‌ها را خدایی کن و خشنودی خدا را در نظر بگیر.

● تکان بخورید

نفس اماره خیلی ما را در مشکل می‌اندازد؛ کدورت می‌آورد؛ حال و حس ارتباط با عالم معنا را از ما می‌گیرد. خود مراقبه هم می‌تواند کمک کند؛ هر وقت نشد، ناله و جزع و فزع کند تا راه باز شود. بعضی می‌گفتند: هر وقت می‌بینید حال ندارید، تکان بخورید؛ مثلاً زیارت بروید و یک کاری بکنید تا حال شما خوش شود.

● نفس خوپذیر است

نفس خوپذیر است و اگر انسان با خدا بنشیند، ربّانی می‌شود. چون او با خدا زیاد نشست است؛ مثل زغال. زغال اول رطوبتش می‌رود؛ دود می‌کند؛ بعد کمی قرمز می‌شود و بعد خودش آتش می‌شود. نفس خوپذیر است؛ یعنی اولش دود می‌کند و مشکلات کم‌کم برطرف می‌شود. کمی ادامه پیدا کند، این نفس حال و هوای خدایی پیدا می‌کند و بعد به حقیقت می‌رسد آتشین می‌گردد.

● گر بشکافد سراپای من

«داعی تنها دستوری که الآن می‌تواند به حضور جنابعالی عرض کند این است که مراقبت را حفظ بفرمایید یعنی در همه حال مواظب خود بوده باشید که در نزد حقیقت همه موجودات به سر می‌بری. می‌دانید که همنشین مؤثر است، مصاحبت اثر دارد، خوپذیر است نفس انسانی، کسانی که در مصاحبت با ملکوت عالم به سر می‌برند کم‌کم ملکوتی می‌شوند. آن سعادت‌مندی که چنین معاشرت و مصاحبت را به راستی در نهانخانه سرّ و ذات خود با «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ» به دست آورده است مترنم به این ترانه است: «گر بشکافد سراپای من جز تو نیابد در اعضای من» اینچنین کس پیوسته در ذکر و فکر و عشق و شوق و سوزوگداز و رازونیز است» (نامه‌ها بر نامه‌ها، صفحه ۲۴۱).

● عشق جبلی

در همه ما عشق جبلی کامن هست. دلیلش چیست؟ دلیلش اتصال وجودی با حضرت حق است؛ دلیلش میل وجودی جلوه نسبت به حق است. به تعبیر علامه، حنین جزء به کل است. ما از نظر وجودی وصل هستیم که در ما کامن و مخفی است به صورت عشق جبلی. فقط از بس گناهان و اشتباهاتی که می‌کنیم، شرور انفسی که داریم، مثل اینکه اصلاً وجود ندارد؛ اما تا یک کمی این حال معنوی را ادامه می‌دهیم، آن عشق جبلی خودش را نشان می‌دهد.

● چرا ریاضت ما را به عشق می‌رساند؟

حرف آقایان این است کسی که بیدار شد و دست به ریاضت شد، خود ریاضت ما را به عشق می‌کشاند. چرا ریاضت ما را به عشق می‌رساند؟ چون عشق جبلی کامن هست، فقط قیود را که بردارید، خود به خود تبدیل به عشق می‌شود و گاهی انسان نمی‌تواند شب را بدون این محبوب ازلی روز کند. اصلاً نمی‌تواند. کسی که این حال را ادامه دهد، بعد می‌گوید: من کجا و تو کجا؟ این می‌شود سوزوگداز. و گاهی می‌خواهد به جایی بالاتر برسد و نمی‌رسد، می‌شود سوزوگداز. بعضی مواقع می‌بیند اصلاً مناسبت نیست و او راه را باز می‌کند، می‌شود سوزوگداز. اگر خروارهای گناه و قیود ما کم شود و کمی آن‌سویی شویم، آن عشق جبلی خودش را نشان می‌دهد. این عشق جبلی کمی ادامه پیدا کند، تبدیل می‌شود به میل به وطن اصلی و میل به کمال اصلی ما. این باعث می‌شود سوزوگداز پیش بیاید.

● راز و نیاز از کودکی

دین یکی از کارهایی که کرده است این است که راز و نیاز را از کودکی در کام کودکان ریخته است. از چه سنی به تکلیف می‌رسند و یا او را به سمت قبله نشانند. بسیاری از دستورات دینی، حالت راز و نیاز دارد. همین نماز و دعا خیلی لطف دارد. ابتدا شاید متوجه نشویم، ولی همین که ادامه دهیم، به راز و نیازبودن دین می‌رسیم. ای کاش یک نفر باشد که هر چه را که دین گفته است، به شکل مراحل اولیه ادامه دهد، سر از همین جاها درمی‌آورد.

● مرا مگوی که خاموش باش و دم در کش

«و به قول خواجه حافظ: «مرا مگوی که خاموش باش و دم در کش که مرغ را نتوان گفت در چمن خاموش» چنین کسی را هیچ کاری از حضور باز نمی‌دارد «رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ». باز از امام صادق علیه‌السلام است که العارف شخصه مع الخلق و قلبه مع الله تعالی» (نامه‌ها بر نامه‌ها، صفحه ۲۴۱).

● حتماً نمط هشتم و نهم اشارات را بخوانید

کسی که می‌خواهد در این مسیر باشد، حتماً نمط هشتم و نهم اشارات را بخواند. خیلی خلاصه و عالی گفته است و خیلی کمک می‌کند. مرحله اول اراده است تا به سکینه می‌رسد. آنجا توضیح می‌دهد که عارف «هُدًى لِلتَّائِبِينَ» است. یعنی یاد می‌گیرد که کسی نفهمد احوالش آن‌سویی است و پنهان می‌کند تا احدی نبیند؛ در عین حال احوال خوشش را هم داشته باشد. برخی می‌خواهند بدشان را خوب جلوه دهند؛ اما عارف خوبش را هم پنهان می‌کند.

● من در میان جمع و دلم جای دیگر است

«شیخ اجل سعدی به این حدیث گرانقدر در این بیت نظر دارد: هرگز وجود حاضر و غائب شنیده‌ای من در میان جمع و دلم جای دیگر است» (نامه‌ها بر نامه‌ها، صفحه ۲۴۱).

برخی از دستورات وجود دارد با شیوه‌های نهایی که راه نشان می‌دهد انسان چگونه مراقبه دائمی مع‌الله داشته باشد. برای اهلش خیلی عالی است. اگر کسی آن راه را یاد بگیرد، اصلاً جمع مزاحم نیست و کثرت مزاحم نیست. به طور عادی معمولاً کثرت مزاحم است. استمرار هم یک راهی است که به تدریج جلوی چشم می‌آید. راه‌های دیگری هم وجود دارد که باید در جای خودش خوانده شود.

● وجود فقری

راه‌های عجیب و غریبی هست و برای اهلش خیلی معنا دارد. حتی ما برخی مطالب مانند وجود فقری را در بدایه و نهاییه خوانده‌ایم که اگر آن را ادامه دهیم، سر از جاهای عجیبی درمی‌آورد. برخی از عرفا می‌گویند: «در این نسبت شریفه تأمل بفرما!» نسبت شریفه یعنی ربط فقری ما به حضرت حق. یعنی ما هیچیم و به نفس او است که هستیم و الا ما نیستیم. اگر کسی این را به حال و حس خود تبدیل کند، خیلی مسائل به شکل طبیعی حل می‌شود. این کار نیاز به فهم درست دارد و به قلب رساندن است.

این را حضرت امام ره دارد که ما باید وارد علم شویم و حقایق را بفهمیم و با مجاهده باید به قلب رسانیم. با مجاهده به قلب برسانیم این رمز کار حضرت امام است برای تبدیل علم به سلوک. آن چیزی را که یاد گرفته‌ایم بی‌اوریم سر

سفره سلوک خود. آن قدر به خودمان بگوییم و تلقین کنیم، بدانیم حق است و سر سفره جان خود بیاوریم. به گونه‌ای که قلب و جان و فهم ما درگیر شود.

برخی می‌گفتند: وقتی این فهم برای ما حاصل شد، دیدیم که نمی‌توانیم چیزی را به خود استناد دهیم. هر چه داریم، از خود ما نیست. هر چه در دیگران می‌بینیم، اول خدا را می‌بینیم. با وجود فقری خیلی از مسائل مراقبه را می‌توان حل کرد. ابتدا باید خوب فهمید، سپس به سر سفره بیاوریم؛ یعنی با مجاهده به قلب برسانیم. به تعبیر حضرت امام ره در کام قلب ریختن و لقمه به قلب دادن. یعنی به قلب خود، لقمه وجود فقری را دائماً بدهیم و قلب را به تعامل بکشانیم.



جلسه ۳۶۱ (۱۶) ۷/۱۲/۱۴۰۰

● الگوی ناب

شخصیت‌هایی مانند علامه حسن‌زاده رحمت‌الله‌علیه که از قله‌های پرورش‌یافته در سنت حوزوی هستند، می‌توانند برای دیگران راه (راهنما) باشند. چرا؟ چون خودشان این راه را رفته‌اند و رسیده‌اند. توصیه‌های ایشان ویژه است. ما نباید به هر توصیه‌ای اعتنا کنیم. اما کسی که به اوج رسیده و حقایق را می‌فهمد و تجربیات فراوان دارد و به نتیجه رسیده و ما اثرش را می‌بینیم، می‌تواند برای ما «راه» باشد. رفتند و شد. این راهی است که طی شده است. لذا باید به این الگوهای حوزوی خیلی توجه کرد. بیان و رفتارشان برای ما معیار باشد؛ به ویژه حضرت استاد که در این موارد غور کرده است و اسرار را می‌داند و اجرا می‌کند. لذا ما باید به چنین شخصیت‌هایی تن بدهیم.

علامه حسن‌زاده رحمت‌الله‌علیه علاوه بر طرحی که برای منتهی‌ها داشتند، برای عموم طلبه‌ها و عموم مردم هم دستوراتی داشتند. ایشان حتی برای مردم عادی راه تعیین کرده است. در این جلسات ما به دنبال این هستیم که ایشان چه دستوراتی داشته‌اند. ما باید در عرفان در وادی عمل بحثی راجع به دستورالعمل‌ها داشته باشیم. این مباحث ذیل بحث‌های دستورالعمل قرار دارد. یک وقت باید روی برخی از دستورالعمل‌ها کار کرد.

● مَرَّ شَرِيعَت

آنچه حضرت استاد گفته‌اند از مَرَّ شَرِيعَت بوده است و از هیچ چیز دیگری استفاده نشده است. این را خیلی باید جدی گرفت. واقعاً نَحْلَه حسینقلی همدانی خیلی مقیدند که دستوراتشان از مَرَّ شَرِيعَت باشد. فقط نوع نگاهشان به دستورات

متفاوت است. در دستورات دینی این موارد وجود دارد، ولی مردم این گونه به آنها نگاه نمی کنند. اما مؤمنانی که به عمق می رسند، درمی یابند که دستورات شریعت به اینجا می رسد.

● مجموعه ای از دستورات

این موارد بیان شد که چگونه علم و عمل انسان سازند و باید مواظبت کرد که آلوده به گناه نشد و واجبات را انجام داد؛ قرآن باید خواند؛ علم مناسب باید تحصیل کرد؛ سحر را باید آباد کرد؛ دوام طهارت (وضو) باید داشت؛ محاسبه نفس باید داشت. بعد از ذکر این موارد، باید مراقبه را هم به آنها اضافه کرد. مراقبه ای که حضرت استاد می فرمایند، مراقبه عمومی است که برای عموم مردم و عموم طلاب بوده است. در اینجا ما مراقبه خصوص و خواص و نهایی را نگفتیم. مراقبه نهایی، معنا و منطقش عمق پیدا می کند. علم مناسب معنایی دیگر پیدا می کند. محاسبه و کشیک نفس هم معنای دیگری پیدا می کند.

● مراعات بدن

تا بحث سلوک پیش می آید، بعضی ها گمان می کنند سلوک این است که فقط غذای کمی بخورند. آنقدر غذا کم می خورند که به حالت احتضار می افتند. آنها چربی بدن را آب نمی کنند، خود بدن را آب می کنند و ماهیچه ها را از بین می برند.

● به بدن فشار نیاورید

به بدن فشار نیاورید. بدن مرکب ما است. به مرکب هم باید رسید. اگر از اسب استفاده می کنید، نباید به آن غذا بدهید؟ بدن مرکب ما است، نباید به آن رسید؟ حضرت استاد می فرمود: بنده خدایی مشغول سلوک بود؛ به من گفت: من اینقدر (تقریباً به اندازه یک کف دست) غذا می خورم! حضرت استاد به او گفت: راه این نیست و این کار را نکن! او هم می گفت: خیر، راه همین است. اما بعد از مدتی خبر رسید که در بیمارستان بستری شده است. حضرت استاد به ملاقات او رفت و به او گفت: من که گفتم این شیوه کار نیست. بدن را از بین بردی که دیگر هیچ کاری نمی شود کرد، حتی سلوک.

● به اندازه بخورید

حضرت استاد می فرمود: غذا می خورید، به اندازه بخورید و گرسنگی مفید داشته باشید. اگر زیاد غذا بخورید، نفس مشغول هضم غذا می شود و از کارهای دیگر مانند کار علمی باز می ماند. وقت سحر، بدن استراحت کرده است و معمولاً

از جهت غذایی هم نیاز به غذا نیست. گرچه هر کسی به حسب طبعش متفاوت است. ممکن است کسی نیمه شب هم که بلند می شود، بدنش نیاز به مقداری غذا داشته باشد.

● جوع مفید

جوع مفید را قبلاً توضیح دادیم. معیار جوع مفید این است که گرسنگی به بدن ضربه نزند و ماهیچه بدن آب نشود. بحث چربی بدن نیست، بلکه چربی باید آب شود. این خیلی خوب است. گرسنگی شدید علاوه بر اینکه به بدن ضربه می زند، روح را هم از کار می اندازد. باید به اندازه به بدن غذا داد و جوع مفید داشت. این جوع مفید عجیب جان را آزاد می کند تا بتواند پرواز کند. بدن تور شکار است و این را باید خوب نگه داشت و از آن استفاده کرد.

● تور شکار

«ناگفته نماند که بدن تور شکار و سواری راهوار ماست. مبادا با او چنان کنیم که نه به کار شکار آید و نه تواند سوار را به جایی برساند. ره چنان رو که رهروان رفتند. کسی به ما نگفت که شب و روز را با یک دانه خرما به سر ببریم. در حد اعتدال، بدن نیاز به تعیش دارد «كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا» انسان کامل آن کسی است که حق هر ذی حق را اداء می کند.» (نامه ها بر نامه ها، صفحه ۲۴۱).

وقتی بدن ضعیف شود، انسان حالت بیماری پیدا می کند و حتی نمی تواند واهمه خود را هم کنترل کند. فشار آوردن کار را حل نمی کند و مضرّ به حال سلوک است. باید از آن سواری گرفت و باید از آن کار کشید.

● لاغر مردنی

یکی از طلبه ها برای گرفتن دستور العمل نزد آیت الله بهاء الدینی رفت. ایشان دیدند این طلبه خیلی لاغر مردنی است. به او گفت گوشت بخور! آن طلبه گفت من دستور سلوکی می خواهم. ایشان گفت: من هم همین را می گویم. تو باید گوشت بخوری تا قدرت سلوک داشته باشی. اگر طب سنتی بدانیم، لازم نیست گوشت بخوریم و بدون خوردن گوشت هم می توانیم قوت پیدا کنیم. حتی شیوه هایی در طب سنتی هست به نام جوان کردن.

کسانی هستند که حتی پنج ساعت کار روحی می کنند و در عین حال بدن همراهی می کند. کسی از اول نباید از روزی پنج ساعت شروع کند. باید از ده دقیقه و نیم ساعت شروع کند و کم کم آن را زیاد کند. این هست، ولی بدن هم باید همراهی کند. لذا باید به بدن رسید. حضرت استاد می فرمود: باید حق هر چیزی را ادا کرد. در سلوک حق همسر را نخورید! نباید به یک جا ظلم کرد و در عین حال بالا رفت. اینکه نمی شود.

بعد از اینکه این بحث‌ها تمام شد، شاید به چند اصل ضروری به عنوان پایه‌های کار ایشان اشاره کنیم. عرفانی که با فطرت بسازد و در عین حال با فضای معنوی و اجتماعی سازگار باشد و در عین حال انسان را به عمق بکشد، یک عرفان ویژه است. این دستورات با فطرت سازگار است.

● ارتباط وجودی

آنچه در سلوک به ما می‌دهند از درون است نه از بیرون. حضرت استاد توضیح می‌دهند ما که دنبال خدا هستیم، به عنوان مجهول مطلق نمی‌شود به دنبال کسی رفت؛ مجهول مطلق نمی‌تواند مطلوب باشد. ارتباط اصلی ما با خداوند متعال، ارتباط وجودی است؛ یعنی ارتباط درونی.

ارتباط اصلی ما با خدا کجا است؟ آنجا که حقیقت ما شأنی از شئون حق تعالی است و جدولی از دریای بیکران هستی است. ما یک جدول هستیم. ما از طریق آب وجودی که به ما رسیده، وصلیم به دریای هستی. از چه طریق وصلیم؟ از طریق حقیقت وجودی خود و همین هم راه خطاب ما است. اگر نه‌ری به یک دریا وصل است، از چه طریقی با این دریا صحبت می‌کند؟ از همان طریقی که به دریا وصل است. ما هم جدولی از جداول وجودی حق تعالی هستیم و به حضرت حق وصلیم و از همان راه با خدا ارتباط داریم.

● وجود فقری

اساساً وجود ما، وجود فقری به خداوند متعال است، این وجود عین ربط به خدا است. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ»؛ ای مردم، شما به خدا نیازمندید (فاطر، آیه ۱۵). هویت وجودی ما این‌گونه است. خود را باید این‌گونه در نظر بگیریم. حق با حالت ایجادیش، می‌شود این شیء. یعنی عین فقر به حق است. بر این اساس، حقیقت عالم این است که همه وجه‌الله هستند؛ همه شئون حضرت حق‌اند؛ همه آیات حق‌اند؛ همه ربط به حق‌اند. «فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»؛ پس به هر سو رو کنید، آنجا روی [به] خدا است (بقره، آیه ۱۱۵). این حظ وجودی ما است.

● حظ وجودی ما

حضرت استاد می‌فرمود: حظ وجودی ما عین ربط است. پس اگر بخواهیم با خدا ارتباط برقرار کنیم، به خود این حظ وجودی است؛ عین ربط به اویم. لذا مخاطب ما همان حقیقتی است که ما همه مرتبط به اویم و وصل به اویم. ابتدا این حقیقت درونی برای ما آشکار نیست. چرا؟ چون با انواع تعلقات و تقیدات همراه شده است و یادمان رفته است. ولی همین کافر در عین حالی که منکر خدا است، یک لحظه سخت برایش پیش می‌آید، می‌بیند و می‌یابد که وصل به حق است. این همان است که در قرآن می‌فرماید: «وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهَهُ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا»؛ و چون در دریا به شما صدمه‌ای برسد، هر که را جز او می‌خوانید ناپدید [و فراموش]

می‌گردد و چون [خدا] شما را به سوی خشکی رهناید، رویگردان می‌شوید و انسان همواره ناسپاس است (اسراء، آیه ۶۷). همه گم می‌شوند و فقط خدا دیده می‌شود.

● دعا چیز خوبی است

ما حقیقت اتصال را داریم و هیچ کس نیست که وصل به حق نباشد. همین حالت را شریعت با دعا تقویت می‌کند. دعا چیز خوبی است. دعا ارتباط وجودی با حق تعالی است. اگر چیزی به ما داده شود، از درون ما داده می‌شود و از طریق همین جدول به ما داده می‌شود. و این باعث می‌شود که تمثلات و مکاشفات داریم؛ حقایق داده می‌شود؛ قدرت پرواز پیدا می‌کنیم؛ و همه اینها از درون است.

«آقای من همچنان که طلب مجهول مطلق محال است، خطاب به مجهول مطلق نیز چنین است. هر یک از ما شأنی و جدولی از دریای بیکران حقیقت دار هستی هستیم» (نامه‌ها برنامه‌ها، صفحه ۲۴۱).

● معدن مقامات

برخی را دیده‌ام که به گونه‌ای توضیح می‌دهند که خداوند مجهول مطلق است! اهل‌الله به جایی می‌رسند که همه را اسماء‌الله می‌بینند. اسماء‌الله یعنی همان حق آمده در این موطن که با یک تعیین خاص می‌شود اسم الهی. «فَجَعَلْتَهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ وَ أَرْكَانًا لِتُوحِيدِكَ وَ آيَاتِكَ وَ مَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تُعْطِيلُ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا» (توقیع شریف ماه رجب). تمام اشیاء مقامات حق و اسم حق هستند. معدن مقامات انسان کامل است. اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین معدن مقامات‌اند؛ معدن کلمات‌اند.

● شکستن آینه در قیامت

همه جا را اسماء‌الله پر کرده است که این اسماء‌الله شأنی از شئون حضرت حق و مظهر اسمی از اسماء‌الله هستند. اکثر ما بعد از مرگ این را می‌فهمیم. علامه طباطبایی بیان زیبایی دارد. می‌فرماید: ما که اینجا زندگی می‌کنیم بسان یک آینه بزرگی است که همه چیز را در آن آینه می‌بینیم و در این دنیا متوجه آینه بودن آن نیستیم. در روز قیامت که حقیقت توحید آشکار می‌شود، آینه شکسته می‌شود و بعد همه می‌بینند که حضرت حق بود که آشکار شده است. آنجا ندای حسرت همگان بر می‌آید که «يَا حَسْرَتًا عَلَيَّ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ»؛ دریغا بر آنچه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم (زمر، آیه ۵۶).

ما آن موقع تازه متوجه می‌شویم که در جنب خدا و با خدا بوده‌ایم و از خدا جدا نبوده‌ایم. کجا ما از حق جدایییم؟ کدام موطن است که ما باشیم و حق نباشد؟ در کدام موطن است که قرب حق از ما گرفته شود؟ آن قربی که از رگ

گردن به ما نزدیک‌تر است. کجا گرفته شد؟ همه جا با ما بود. اصلاً راه ارتباط ما بود. ما وصل به خدا بودیم و فاصله نداشتیم. ما در این دنیا نمی‌فهمیم؛ در قیامت می‌فهمیم که اصل مسئله چیست. آن موقعی که آینه در حال شکستن است و رخ یار بدون آینه دیده می‌شود. الان هم همین گونه است؛ ولی ما نمی‌فهمیم. بعضی‌ها همین جا می‌بینند همه اسماء حق‌اند؛ همه مقامات حق‌اند. هیچ موطنی نیست که خدا نباشد و همه جا خدا است که ظهور می‌کند و همه جا اسماء‌الله است و هر شیئی اسمی از اسماء‌الله است؛ اسم «کونی» نه اسم «الهی». هر چیزی وجهی از وجوه‌الهی است.

● ارتباطی بی‌تکیف بی‌قیاس

«ما هر کدام یک جدولی از آن دریای بیکرانیم و از طریق همین جدول با او در ارتباطیم. و از این جدول با او در ارتباطیم. البته «ارتباطی بی‌تکیف بی‌قیاس هست ربّ الناس را با جان ناس» و از این کانال او را خطاب می‌کنیم» (نامه‌ها بر نامه‌ها، صفحه ۲۴۱). پس کانال ارتباطی ما همین جان ما است و از این کانال او را خطاب می‌کنیم.

● بریده از حضرت حق نیستیم

ما باید بحث‌های توحیدی قرآن را زیاد بخوانیم و زیاد کار کنیم و این سر سفره کار ما بیاید و نوع نگاه ما را تغییر دهد. این خیلی لطف دارد؛ در بحث نماز و در «ایاک نعبد». ما که بریده از حضرت حق نیستیم. باید از طریق همین درون، توجه وجودی به حضرت حق داشته باشیم. او را نمی‌بینیم، ولی توجه به حضرت حق که می‌توانیم داشته باشیم! اگر این راه را ادامه دهیم، آن حالتی که باید پیدا شود منکشف می‌شود. اینکه «ایاک نعبد» ارتباط با ذات حضرت حق است و راه ارتباطی ما است، در عین حالی که نمی‌توان به کنه ذات او دست یافت. این تعامل وجودی می‌خواهد؛ ارتباط وجودی می‌خواهد. در بحث اسرار نماز توضیح دادیم توجه وجودی به حضرت حق چگونه است.

● لایروبی درون

«غرضم از این نکته این است که هرچه عائد ما می‌شود از کانال وجود خودمان است. این خیال رهنما ما نشود که از خارج ما چیزی عائد ما می‌گردد.» (نامه‌ها بر نامه‌ها، صفحه ۲۴۱). لازمه آن پاک کردن درون و لایروبی درون است. این باید درست شود، تا کار به سامان برسد. تعلقات ما باید برداشته شود؛ تعشقات ما باید گرفته شود؛ خطاهای ما باید گرفته شود. الان ماه رجب است. باید اینها را برداشت. اگر بر نداریم، درست نمی‌شود.

برخی‌ها حتی تمثلاتی برایشان رخ می‌دهد، می‌فهمند که خلیط دارد و می‌فهمند که این به خاطر عشق و تعلقی است که دارند. بعضی‌ها که متوجه‌اند، این را لطف‌الهی می‌دانند: «تو هنوز درونت خوب پاک نشده است». وقتی کینه یا شهوت زیاد باشد، نمی‌شود کاری کرد. انسان زمین‌گیر می‌شود. به وقتش آنها که اهلش هستند می‌فهمند که مشکلات درونی است که آدم را گرفتار می‌کند.

باید لایروبی جان شود؛ خلل و خلئی را باید از درون برداشت که برخی از آنها حالت جبلی دارد. گاهی طینت ثانویه ما نزدیک به جبلی است و گاهی طینت اولیه ما جبلی است. این حالت جبلی را باید با التجاء و توسل و بیچارگی حلّش کرد. برخی می‌بینند که این مشکل در من به صورت جبلی جایگیر شده است و تنها راهش یک التجاء جبلی به حضرت حق است و این پاک می‌شود. و بعد وقتی به مراحل بالاتر می‌رسند، هر مرتبه بالاتر گاهی ممکن است هزار مشکل درونی ما و بلکه بیش از آن را حل کند. مقامات بالاتر هر کدامشان بیش از هزار مشکل درونی را پاک می‌کند. برای ما اینها شفاف نیست. آنجا که رفتیم آشکار می‌شود. تا به جایی می‌رسد که ناب و سره می‌شود و هیچ مانعی ندارد و از آن سو هم هیچ بخلی نیست.

● کتمان سرّ

«اگر در حالات مراقبت تام تمثّلاتی پیش آمد خوش آمد. مکتوم بدار که سالک کتوم است. از عارف سرّ می‌رود و سرّ نمی‌رود.» (نامه‌ها بر نامه‌ها، صفحه ۲۴۱). اگر چیزی به تو دادند، مواظب باش به هر کس نگویی! سالکان در ابتدا، تا سرّ را می‌گویند، آن می‌رود. و این زیر سر نفسانیت ما است و مشکلات نفسانی ای که داریم؛ یعنی همین که گفتیم، احساس می‌کنیم کسی هستیم و کسی شده‌ایم. نفس این‌گونه سرّ آدم بازی درمی‌آورد.

دومین مشکل این است که تا می‌گوییم، مزاحمت بیرونی ایجاد می‌شود. یعنی افرادی آن را تحمل نمی‌کنند و آدم را به زحمت می‌اندازند. کسانی را دیده‌ام که هزاران چیز به او داده‌اند، اما مشکلی به لحاظ اجتماعی برایشان پیش نیامده است. چرا؟ چون اسرار را ابراز نکرد.

● پنهان خورید باده که تعزیر می‌کنند

در روایت آمده است که اگر اباذر می‌دانست چه در قلب سلمان است، او را می‌گشت! اما در عین حال در تاریخ آمده است که این دو با هم دوست بودند. چرا؟ چون که سلمان اسرار را کتمان می‌کرد و آشکار نمی‌کرد. «دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند پنهان خورید باده که تعزیر می‌کنند؛ علامه طباطبایی این بیت حافظ را توضیح می‌دهد که پنهان! پنهان! پنهان! «پنهان خورید باده که تکفیر می‌کنند». مواظب باشید که تکفیر می‌کنند. تحمل نیست. مثلاً اگر کسی بگوید من خرمای بهشتی خورده‌ام، باور نمی‌کنند و می‌گویند این حرف‌ها چیست. چرا؟ چون خبر ندارند. کسی که اهلش نیست، دعوا پیش می‌آید. چرا انسان بگوید و اسرار را آشکار کند و مشکلات برای خودش ایجاد کند؟

● یکی کتوم و دیگری بذول

یک نکته است که برای کسی که اهلش است، برخی از اسرار را می‌گفتند. برای اینکه بقیه را راه بیندازند، به اهلش بعضی احوال را می‌گویند. خود حضرت استاد می‌فرمودند: دو استاد داشتیم که برادر بودند؛ یکی (علامه طباطبایی)

کتوم و یکی (برادر علامه) بذول. خود ایشان می فرمود: برادر حضرت علامه، آیت الله سید حسن الهی وقتی می گفتند خیلی ما را می شوراند و قوت و عزم می داد. ولی علامه طباطبایی مثل اینکه اصلاً هیچ خبر نبود و تنها دو یا سه نکته گفته بود. مانند این نقل که «هر وقت در روز مراقباتم قوی تر بود، در شب مکاشفاتم قوی تر بود». و الا علامه طباطبایی از این حرفها نمی زد. برادر علامه فضای ویژه ای داشت و افراد محدود و اهل معنایی داشت و برای همانها درس می داد. انسان کمترین سر داشته باشد، به او قوت داده می شود. از این جهت می گوید: «این چیزی نیست» و حتی اگر به تجلی ذاتی هم برسد، می بیند که این وقتی به مقام اهل بیت صلوات الله علیهم مقایسه شود، چیزی نیست!

«خوش باش که عاقبت به خیر است تو را».



جلسه ۳۶۲ (۱۷) (۱۴ اسفند ۱۴۰۰ ۲ شعبان / شنبه)

توصیه هایی که حضرت استاد حسن زاده رحمت الله علیه برای عموم مردم و طلبه ها داشتند، همان توصیه هایی بود که به افراد منتهی داشتند؛ با این تفاوت که معنای و دریافت و تلقی و تعامل در آنها فرق می کرد.

بنا داریم در آینده در مباحث عرفان در وادی عمل به دستورالعملها بپردازیم. این بحثها هم نوعی بررسی دستورالعملها است. ان شاء الله در سالهای آینده به چند دستورالعمل دیگر می پردازیم. حضرت استاد به عموم مردم این توصیه ها را می کردند: ۱. اینکه ما شب و روز در حال ساختن خود هستیم؛ ۲. قرآن خواندن؛ ۳. حرف شنیدن؛ ۴. تحصیل علم مناسب؛ ۵. آباد کردن سحر؛ ۶. محاسبه؛ ۷. مراقبه؛ ۸. طهارت و دوام وضو. مراقبه ای که اینجا مطرح کردیم مراقبه نهایی نبود. مراقبه نهایی را باید در جای خودش به آن پرداخت.

● درباره ماه شعبان

حضرت استاد همیشه تأکید می کردند که این سه ماه (رجب، شعبان، رمضان) را مراقب باشید. در روایات هم آمده است. در توقیع شریف هم به ماههای دارای حرمت اشاره شده است. ما از حضرت استاد قاعده ای را که در جای دیگر هست استفاده کنیم: اگر نتوانستیم از یک بخشی استفاده کنیم، معنایش این نیست که دیگر تمام شد. باید در جای دیگر جبران شود. شب نشد، روز. روز نشد، شب. اگر رجب نشد، شعبان. بنده خدایی می گفت: ما زبانه هایی که در جان خود ریخته ایم، در رجب جمع نکرده ایم؛ چه برسد به اینکه کار دیگری انجام دهیم. ولی معنایش این نیست که دیگر نمی شود کاری کرد. چرا نمی شود کاری کرد؟ اندیشه امید، اینکه می شود راه را باز کرد؛ و اندیشه ای که اگر مقداری را هم درست کردی، کم نیست، این اندیشه ها را باید جدی گرفت. حضرت استاد می فرمود: «الهی، رجب بگذشت و ما از خود نگذشتیم. تو از ما بگذر». رجب نشد، شعبان هم همین گونه است.

● التجای جدی

یکی از گرفتگی‌های ما همین زبانه‌هایی است که در جان است و از ما جدا نمی‌شود و به این راحتی نمی‌شود آنها را از خود جدا کرد. باید التجای جدی به خداوند متعال داشت. آن لحظه آخر که انسان می‌گوید: خدایا، من هر چه تلاش کردم نشد. تو آن را درست کن. جدی از خدا بخواهیم اینها را ببخشد تا زمینه شود بعدی‌ها درست شود. اگر یک ذره درست شود، ماه مبارک رمضان هم آباد می‌شود. اگر رجب نشد، حال که در شعبان هستیم، از شعبان استفاده کنیم.

● نفسِ قدسی

استفاده از نفسِ قدسی حضرت رسول‌الله در ماه شعبان، خیلی اهمیت دارد. بعضی افراد در ماه شعبان نگاه خاصی به رسول‌الله دارند و به نحوی می‌خواهند خود را مقربِ درگاه رسول‌الله کنند؛ با اعمالی که انجام می‌دهند و ارادت‌هایی که دارند، یک نحوه عنایت رسول‌الله را می‌خرند.

● صلوات؛ داروی همه دردها

صلوات در کارمان زیاد شود. خیلی عالی است. هر چه صلوات بیشتر باشد، اثرش بیشتر است. هم ذکر است؛ هم تقرب به اهل بیت و رسول‌الله است. حتماً صلوات را در کار داشته باشید. گاهی به طرز شگفت‌آوری اثر دارد. حتی ظاهر صلواتی که می‌فرستیم، بدون توجه باطنی هم مؤثر است. صلوات ذکر است عالی. فردی خدمت امام معصوم رسید و گفت: طواف می‌کردم و هر چه کردم ذکر به یادم نیامد جز صلوات؛ در طواف فقط صلوات فرستادم. حضرت فرمود: چه چیزی از این بهتر! من بعضی‌ها را دیده‌ام که هر چه به او می‌گویی، می‌گوید با صلوات آن را حل کن. صلوات داروی همه دردها است. واقعاً همین‌طور است.

● مظهر و دریای رحمت

باید در این ماه شعبان متوسل به نفسِ قدسی رسول‌الله شد. ایشان مظهر و دریای رحمت است و عطوفتی که در رسول‌الله وجود دارد، بی‌نظیر است. اگر کسی به ایشان نزدیک شود و در معیت ایشان باشد، ان‌شاءالله درست می‌شود و دست انسان را می‌گیرند.

می‌شود سحر داشت؛ استغفار داشت؛ صلوات داشت تا زمینه شود در ماه مبارک رمضان استفاده کنیم. حتی همین که کسی تصمیم بگیرد، صرف همین تصمیم هم ارزش دارد، ولو اینکه منتهی به نتیجه هم نشود.

در کار روحی و معنوی ناامیدی معنا ندارد. همین که انسان به سمت خدا می‌رود، خوب است؛ همین که تصمیم می‌گیرد بد نباشد و خوب باشد؛ تصمیم می‌گیرد که در مسیر خدا باشد؛ تصمیم می‌گیرد نسبت به همسایه و خانواده و دوستان رفتارش درست باشد، همین تصمیم‌ها خوب است.

● مناجات شعبانیه

این مناجات هم خیلی عجیب است. برخی این‌گونه عمل می‌کنند که در رجب توقیع شریف را می‌خوانند؛ بعد در شعبان توقیع را با مناجات شعبانیه می‌خوانند و در ماه مبارک رمضان توقیع شریف و مناجات شعبانیه را همراه با دعای سحر می‌خوانند. اگر این سه مورد در کار انسان بیاید، بی‌نظیر است. ترکیب این سه، خیلی عجیب است.

حضرت استاد می‌فرمود: درست است که دعای سحر برای ماه مبارک رمضان است، ولی در همه سحرها می‌شود آن را خواند. ما در قرآن هم در هر سوره یک مرکز ثقل داریم. یادتان باشد اگر در سوره‌ها آن را پیدا کردید، با آن مأنوس باشید و آن را داشته باشید. در این موارد هم همین‌طور است و مرکز ثقل دعاهاى اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین است و خیلی به ما کمک می‌کند. بنده‌خدایی می‌گفت: حضرت امام (ره) آنقدر درباره مناجات شعبانیه گفته بود، من همیشه در طول سال این مناجات را می‌خوانم و از این مناجات خیلی بهره برده‌ام. این مناجات مضامین بسیار عالی دارد. خوب است انسان نیم ساعت یا چهل و پنج دقیقه اینها را بخواند و با آن حال خوش به‌دست آورد. اینها هم تذکرند؛ هم هدایت‌گرند؛ هم آبادکننده دل‌اند.

● ادامه مکتب سلوکی علامه حسن‌زاده آملی

قرار شد چند دستورالعمل از ایشان بخوانیم. چند نامه را گزینش کردیم. یک نامه را خواندیم. ایشان در ادامه آن نامه که می‌خواندیم، ذکری را گفته‌اند.

● ذکر شریف «یا حی یا قیوم یا من لا اله الا انت»

«آقای من در نزد اولیاء الله مجرب است که اِکثار ذکر شریف «یا حی یا قیوم یا من لا اله الا انت» موجب حیات عقل است» (نامه‌ها بر نامه‌ها، صفحه ۲۴۲). ایشان گاهی ذکر یونسیه را توصیه می‌کردند. «لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین». این ذکر برای گنده‌شدن از ظلمت دنیا خیلی مؤثر است. یعنی آن زمان که می‌گوییم «انی کنت من الظالمین» احساس کنیم در ظلمتیم و در دنیا گیر افتاده‌ایم. مانند پرنده‌ای که در دام یا قفس گرفتار شده است، چگونه پَرپر می‌زند. (همین حس و حال را باید داشت). ایشان در اینجا این ذکر شریف «یا حی یا قیوم» را دستور داده است و اِکثار آن را هم فرمودند.

در ذکرهایی مانند «لا اله الا انت» که به صورت مخاطب گفته می‌شود، حال و حس حضور در آن هست. این حال و حس خیلی اثر دارد. یعنی ارتباط مستقیم با حق؛ مخاطبه و مشافهتاً با خدا صحبت کردن.

چه در ذکر یونسیه و چه در ذکر «یا حی یا قیوم» وقتی ارتباط زیاد ادامه پیدا کند، به تدریج انفتاح حاصل می‌شود و راه باز می‌شود. حداقل آن حس حضور است، ولو به کشف و شهود نرسد. حس حضور یعنی به خدا رسیده است، ولی توان ندارد که خدا را ببیند. یادتان باشد اذکاری که خطاب به «أنت» می‌شود، خیلی ارزشمند است. گرچه هستند کسانی که با اذکاری که «هو» دارد، هم حس حضور دارند.

● حس حضور

درباره حس حضور، بیانی از رسول الله خطاب به ابوذر آمده است: کسی که نماز می‌خواند، مانند کسی است که در خانه خدا را دق الباب می‌کند؛ ای ابوذر، معنا ندارد که کسی زیاد دق الباب کند، در باز نشود. این تعبیر خیلی عالی است. ادامه دادن و اِکثار است.

● مرکز ثقل

در هر ذکر مرکز ثقلی وجود دارد. بین اسما و صفات، مرکز ثقل اسم «الحی» است و بین اسمای فعل، مرکز ثقل اسم «القیوم» است. یعنی اگر ما بخواهیم همه صفات حضرت حق را جمع کنیم، در «الحی» جمع می‌شود. «الحی» حال و حس ارتباط خاصی دارد که او می‌بیند با من است و بیش از اینها هم هست. «الحی» مرکز ثقل اسما و صفات حضرت حق است. در آن علم و قدرت و اراده و تکلم و به طور کلی همه اسمای صفاتی آمده است. علامه طباطبایی رحمت الله علیه در نهاییه «القیوم» را توضیح داده‌اند. همه اسمای فعل در «القیوم» نهفته است و همه برمی‌گردد به «القیوم» که خود قیوم است و همه به او قیام دارند. انواع قیام داریم که یکی می‌شود خَلْق؛ یکی می‌شود رزقی. نوعاً اسم اعظم‌هایی که در قرآن آمده است، «الحی القیوم» در آن آمده است. در آیه الکرسی هم آمده و آل عمران هم آمده است. در چند جای دیگر هم هست.

● اثر ذکر بر ذاکر

اگر در «الحی القیوم» زیاد بایستید، نفس با آن خو می‌گیرد و اثر آن صفت در شما می‌نشیند. اگر زیاد «یا رؤف» بگویید، رأفت در شما می‌نشیند. اگر ذکر را ادامه دهید، خودش تخلق می‌آورد و انسان شبیه می‌شود.

اگر انسان هر روز کسی را ببیند که خوش خُلق است، خوش خلقی در او می‌نشیند. اگر کسی هر روز ذکر «الحی» را بگوید، این صفت در او می‌نشیند و حالات آن صفات در او می‌نشیند. این باعث حیات عقل می‌شود و بلکه تجرد عقلی

هم می‌آورد. این یک ذکر است. نفس خویذیر است و بر اثر تکرار و ادامه ذکر، حالت آن را می‌گیرد. اگر کسی ادامه دهد و دفتری هم داشته باشد و یادداشت کند، می‌بیند که به تدریج هر بار یک القای جدیدی برایش می‌آید. بلکه هزار و یک معنا از این ذکر خواهد یافت.

● قواعد سلوکی در این نامه

● وقت مناسب خلوت

«وقتی با خدایت خلوت کن که بدن استراحت کرده باشد و از خستگی به در آمده باشد و در حال امتلاء [شکم پری] و اشتها [گرسنگی] نباشد [استاد: هیچ وقت به خودتان گرسنگی شدید ندهید.] در آن حال با کمال حضور و مراقبت و ادب مع الله، خداوند سبحان را بدان ذکر شریف می‌خوانی، عدد ندارد» (نامه‌های نامه‌ها، صفحه ۲۴۲).

● دعا؛ طبیعی‌ترین راه ارتباط با خدا

کمال حضور یعنی باید به آن جهت باطنی داد. کسانی که می‌خواهند ذکر بگویند، جهت باطنی را رعایت کنند. کسانی که نمی‌توانند جهت باطنی را رعایت کنند، باید به دعا بپردازند؛ دعای خوب نه پول. برای خود و دیگران دعا کنید؛ برای دیگران دریغ نکنید. حتی برای جهیزیه دیگران دعا کنید. دعا را که ادامه دهید، حال و حس ارتباط با خدا را می‌فهمید. لذا دعا طبیعی‌ترین دستور دینی راه ارتباط انسان با خدا است. بعد که این را به حسب حال ادامه دهد، به تدریج به حضور می‌رسد. قرب حق و اجابت و سمیع بودن و بصیر بودن حضرت حق را می‌فهمد. این را که یاد گرفت در اینجا خرج کند.

● «آواه منیب»

برخی یاد گرفته‌اند در طول روز، در حالات مختلف پی‌درپی دعا می‌کنند؛ «آواه منیب» هستند. در ریز و درشت کار خود از خدا طلب می‌کنند. خدایا، امروز درسم را با برکت کن؛ خدایا، امروز مواظبم باش گناه نکنم. ادامه‌دادن حس و حال حضور می‌آورد. حضرت استاد می‌فرماید: با کمال حضور. نه یعنی خدا را ببیند، بلکه احساس کند در محضر خدا است و پیش خدا زانو زده و نشسته است. همین که این را بگوید و بداند و منطقتش باشد، ولو اینکه ذهنش به این سو و آن سو برود، همین خوب است و ارزش دارد. اگر این را ادامه دهد، به تدریج این شواغل باطنی کنار می‌رود و به تدریج ارتباط برقرار می‌شود. باید یاد گرفت که خود را سر صحنه بیاورد و با این شواغل بجنگد. خدایا، از دست من برنمی‌آید؛ خودت درست کن.

● ادب مع الله

ادب مع الله یعنی مراعات مسئله کند. مثلاً نوع نشستن به گونه‌ای باشد که ادب مع الله حفظ شود. البته هر کس متناسب با حال خودش باید رعایت کند. مثلاً اگر کسی پیر است و نمی‌تواند درست بنشیند، هر طور که می‌تواند انجام دهد. سخت نگیرید؛ ولی در محضر خدا درست بنشینید. اگر این حس و حال ادامه پیدا کند، درمی‌یابید که هر طور نمی‌شود نشست؛ هر طور نمی‌توان حرف زد.

«اختیار مدت با خود جناب‌عالی است. مثلاً در حدود بیست دقیقه یا بیشتر و بهتر اینکه کمتر از یک اربعین نباشد، بیشترش چه بهتر» (نامه‌ها برنامه‌ها، صفحه ۲۴۲). بیان امام صادق علیه‌السلام یا امام باقر علیه‌السلام است که «هر کس برنامه‌ای دارد، کمتر از یک سال نشود». سعی کنید که جبرانی هم بگذارید. مثلاً اگر صبح برنامه است، نشد، شب، یا اگر حال نبود، به شکل صوری انجام دهید تا عادت گرفته نشود.

● قرائت قرآن

«قرائت قرآن مجید در شب و روز ترک نشود، هرچند به قدر پنجاه آیه بوده باشد» (نامه‌ها برنامه‌ها، صفحه ۲۴۲). قرائت قرآن خیلی مهم است و این را باید در کار ما جدی باشد. منطق اصلی را باید از قرآن بگیریم. کسانی را می‌شناسم که اصلاً عربی بلد نیستند، ولی همین که می‌دانند این قرآن از سوی خدا است، آن را قرائت می‌کنند و حال و حس بسیار خوبی دارند. حضرت استاد به طلبه‌ها می‌گفت: روزی یک جزء قرآن بخوانید.

● طهارت

«طهارت را حفظ کنید؛ حتی با طهارت بخوابید» (نامه‌ها برنامه‌ها، صفحه ۲۴۲). ایشان نسبت به طهارت خیلی تأکید می‌کردند. دائم‌الوضو بودن خیلی مهم است. دائم‌الوضو بودن خاصیت پاک‌کنندگی دارد. وقتی صورت را می‌شوید، در حال پاک کردن آلودگی جان هستید. تطهیر می‌کنید دل را و شست‌وشو می‌دهید دل را. در نماز وقتی وضو می‌گیرید، ابتدا ظاهر را پاک می‌کنید، ولی این به باطن می‌رسد. بنده‌خدایی می‌گفت: چون وضو به من رنگ شریعت ختمی می‌دهد، آن را دوست دارم. یعنی من متدین به دین رسول‌الله هستم. به این خاطر وضو می‌گیرم.

● طمانینه و آرامش

«آقای من باید با تأنی و رفق و مدارا به راه بود، نه با سرعت و اضطراب» (نامه‌ها برنامه‌ها، صفحه ۲۴۲). ایشان طمانینه داشتن را تأکید می‌کرد و معتقد بود با عجله نمی‌شود و فایده هم ندارد. تشویش نباشد و باید با آرامش کار عبادی کرد؛ ذکر گفت. اصلاً آرامش حظی دارد تا جان خو بپذیرد.

● از خدا جز خدا نخواستن

«جسارۀ عرض می‌کنم هیچ چیز از خدا جز خدا نخواه که چون که صد آمد نود هم پیش ما است» (نامه‌ها بر نامه‌ها، صفحه ۲۴۲). درباره خودت زیاد طلب نکن؛ چیزهای عادی خیلی طلب نکن. یکی از مسجدی‌ها از ناحیۀ پا دچار مشکل شد. باید پایش عمل می‌شد. ایشان نزد آیت‌الله بهاء‌الدینی آمد و گفت: من باید فردا بروم پای خود را عمل کنم. آیت‌الله بهاء‌الدینی به آن نمازگزار گفت: پاشو پاشو و برو. شخص بلند شد و راه افتاد و دید مشکل پایش برطرف شده است. اما وقتی به ایشان می‌گفتند: برای فرزند خودتان هم دعا کنید، می‌فرمود: اگر اینها را که به ما داده‌اند این‌گونه خرج کنیم از ما می‌گیرند. در حق دیگران خوب است؛ ولی در حق خود نه. اگر ما هم چیزی می‌خواهیم، خودِ خدا باشد؛ ما حتی شهود را هم نمی‌خواهیم! اینها به درد ما نمی‌خورد. تو را می‌خواهیم! بنده باید بنده باشد.

«از تو حرکت از خدا برکت. نامه‌ها دریافت خواهی نمود. این عطیۀ فریده‌ای است که به حضور آن حبیب‌الله تقدیم داشتیم. و السلام. قم حسن حسن‌زاده آملی. دهم شهر الله المبارک ۱۴۰۳ ه. ق اول تیر ۱۳۶۲ ه. ش» (نامه‌ها بر نامه‌ها، صفحه ۲۴۲).

در این دستورالعمل نکته‌های فراوانی بیان شد: ۱. اصل توحید؛ ۲. علم و عمل انسان سازند؛ ۳. مراقبه؛ ۴. رفق و مدارا با بدن؛ ۵. هر چه داده می‌شود از درون است نه از بیرون؛ ۶. کتمان سر؛ ۷. ذکر «یا حی یا قیوم»؛ ۸. چگونگی عمل به این ذکر؛ ۹. قرآن خواندن؛ ۱۰. دوام طهارت؛ ۱۱. اضطراب و سرعت در کار نباشد؛ ۱۲. جز خدا نخواستن. اگر شد ان‌شاءالله سال بعد، نکته‌های سلوکی حضرت استاد را می‌گوییم. یک مطلب دیگری هم که باید درباره ایشان بگوییم این است که خصیصۀ این نوع عرفان چیست؟ چرا باید به این نوع عرفان تن بدهیم؟



جلسه ۳۶۳ (۱۸) (۹۲۱/۱۲/۱۴۰۰ شعبان / شنبه)

امسال در «عرفان در وادی عمل» به مکتب سلوکی استاد حسن‌زاده آملی رحمت‌الله‌علیه پرداختیم. به توفیق الهی دستورات عمومی ایشان به عموم مردم و طلاب را بررسی کردیم. بعضی از مباحث حضرت استاد برای طلبه‌ها و بزرگوارانی است که به مراحل بالاتر رسیده‌اند. همین دستورات (که برای عموم گفته شده است) عمق بیشتری پیدا می‌کند. یعنی توصیه‌های ایشان برای مراحل بالاتر، به صورت دیگر درمی‌آید. قرآن خواندن و وضو گرفتن و دوام وضو و اینکه شب و روز در حال ساختن خود هستیم، معنایی عمیق‌تر می‌یابد. راهی که ایشان می‌گویند، راهی واضح است. هشت‌نُه مورد از آنها را بیان کردیم: ۱. قرآن خواندن؛ ۲. تحصیل علم مناسب؛ ۳. وضو؛ ۴. ادب مع‌الله؛ ۵. آباد کردن سحر؛ ۶. محاسبه؛ ۷. مراقبه؛ ۸. توصیه‌ای با عنوان «توجه» دارند که این هم برای اهلش است. بعد از طرح این موارد به دستورالعمل‌ها رسیدیم که یکی از آنها را در چند جلسه خواندیم. اکنون به بررسی نامۀ دیگر می‌پردازیم.

● بررسی نامه دوم

این نامه در تاریخ ۲۱/۹/۱۳۵۰ نگاشته شده است (نامه‌ها برنامه‌ها، صفحات ۵۷ تا ۶۲) و نامه قبلی که خواندیم، برای سال ۱۳۶۲ بود. این نامه را به صورت گزینشی می‌خوانیم. چون قرار است در همین یک جلسه آن را به پایان برسانیم. ان شاء الله بعد از ماه مبارک رمضان، مختصات دستورالعمل‌های حضرت استاد را در چهار جلسه خواهیم گفت.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَّاجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا [خدایا آدمم و از سر صدق آدمم] رَبِّ اَنْزِلْنِيْ مُنْزَلًا مُّبٰرَكًا وَاَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِيْنَ، كَتَبَ اللَّهُ تَعَالٰی عَلَیْكُمْ الرَّحْمَةَ. [انتخاب این آیات در ابتدای نامه خیلی حال خوشی دارد]. آقا در چه حال است؟ آیا چون «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» از زرق و برق دنیا رهایی یافته است و از ماسوی روی برتافته است و یا چون صبیان خاک بازی می‌کند».

● با خدایی یا با دنیا؟

از همین ابتدای نامه شخص را بیدار می‌کند که با خدایی یا با دنیا؟ شبهه جمعی از شاگردان خدمت حضرت استاد رسیده بودند؛ بعضی از آنها از چهارشنبه تا شنبه کمی از خدا و معنویت فاصله گرفته بودند. حضرت استاد فرمودند: از خدا و پیغمبر چه خبر؟! چه کار کردید؟ بعضی‌ها اگر از نظر معنوی، سهم روزانه‌شان را نگیرند، ناراحت می‌شوند و با خودشان درگیر می‌شوند که چرا من استغاف نکردم و به خودشان تشر می‌زنند. بعضی‌ها هم ماه و سال می‌گذرد و عین خیالشان نیست.

● رهنی دنیا

دنیا در عین حال که متجر اولیای الهی است، از طرف دیگر بسیار رهن است. «اعْلَمُوا اَنَّ الْحَيٰةَ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَلَهْوٌ وَزِيْنَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِیْ الْاَمْوَالِ وَالْاَوْلَادِ»؛ بدانید که زندگی دنیا، در حقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی شما به یکدیگر و فزون جویی در اموال و فرزندان است (حدید، آیه ۲۰). این دسته آیات خیلی معنا دارد. اصلاً حکمت قرآنی در باب دنیا خیلی خوب و عالی است. باید نوع نگاه ما به دنیا درست شود. حکمت قرآنی چقدر زیبا است. از یک طرف همین دنیا است که باید در آن کار شود «وَتَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَيْرَ الْاَزَادِ التَّقْوٰی»؛ و برای خود توشه بگیرید که در حقیقت، بهترین توشه، پرهیزگاری است (بقره، آیه ۱۹۷). از طرف دیگر مشکل ما همین جا است. زرق و برق دنیا خیلی‌ها را گرفتار می‌کند. حتی بعضی‌ها در کار علمی پیش می‌روند، ولی در نهایت زرق برق دنیا آنها را می‌گیرد. گیرم که برای خودت کسی هم شدی و همه هم گفتند به به عجب چیزی! اما آخرش تا کی و کجا؟! تا دم قبر است دیگر! اینکه کاری را حل نمی‌کند. حتی گاهی منطقش دنیایی نیست، ولی وقتی بین مردم و جامعه می‌رود، منطقش تغییر می‌کند و دنیایی می‌شود. لذا انسان باید مراقب باشد و همیشه ارتباطش با پروردگارش را داشته باشد تا از پس دنیا برآید.

● حضوری گرهمی خواهی ازو غایب مشو حافظ

«که التراب ربیع الصّبیان؟ آیا در حضور است یا دور است؟ حضوری گرهمی خواهی ازو غایب مشو حافظ/ متی ما تلق من تهوی دع الدّنیّا و أهملها». اگر حضور می‌خواهی، از خدا نباید غافل شوی. اگر خدا را دوست داری، دنیا را کنار بگذار تا به خدا برسی. مگر می‌شود این را با آن جمع کرد. انسان گاهی به جایی می‌رسد که یا باید خدا را انتخاب کند یا دنیا را و راه دیگری ندارد.

«حضوری را علائم است. رأس آنها ادب مع الله است [ادب مع الله، همیشه جانب خدا را رعایت کردن است. کسی که خدا را فراموش کند، ادب مع الله را حفظ نکرده است.] الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ»

● با خودت چه کرده‌ای؟

دیده‌ایم برخی به هر دلیلی غفلتی می‌کنند، اما بعد از غفلت، حالشان دیدنی است. هی‌هی کردن و داد و بیداد کردن‌هایشان عجیب است. با خودت چه کرده‌ای؟! و با این حال خودش را به حضور می‌کشاند. حضرت استاد، گه‌گاهی که قبض داشتند، این قبضشان دیدنی بود. قبض یعنی در عین حالی که حضور مع الله دارد، ولی انفتاح نیست. آنجا داد و بیدادی که ایشان می‌کرد، خیلی عجیب بود و دل همه را کباب می‌کرد! ادب مع الله یعنی همیشه جانب خدا را رعایت کن. ما همیشه سر این سفره نشسته‌ایم و روزی وجود خود را از او داریم؛ اما این حضور و ادب را نداریم و این باعث می‌شود که انسان خیلی از خدا فاصله بگیرد. ابتدای کار نباید سخت گرفت، بلکه همین قدر که برنامه‌ای داشته باشید، کافی است. بعد از مدتی آهسته‌آهسته آن را مستوعب کنید.

● از نیش مار گزنده‌تر

«از خدا جویم توفیق ادب/ بی‌ادب محروم گشت از لطف رب» در سورة والنجم از اوصاف رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که «وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ». از آن بزرگوار باید سرمشق گرفت که میزان قسط است «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» که زبان اگر یله و رها شود از مار گزنده‌تر است. در زبان داستان‌ها گفته‌اند. آقای عزیز هیچ موهبتی از نعمت ترک علایق دنیوی بزرگ‌تر نیست که همه مفاسد به این علاقه متعلق است».

● چیزی که تا لب گور باقی می‌ماند، ماندنی نیست

بنده‌خدایی که کرّ و فر داشت، در جاده نزدیک بود، به درّه سقوط کند. آن لحظه آخر که تقریباً به لب دره رسید، فهمید که کل دنیا هیچ و بی‌معنا است. چیزی که تا لب گور باقی می‌ماند، ماندنی نیست؛ چرا عمر خودت را صرف این

امور فانی می‌کنی؟ چرا به اینها دل می‌بندی؟ هیچ یک از این تعلقات دنیایی مفید نیست. البته تعلق به همسر و فرزند و خانه و ماشین و غیره می‌تواند خدایی باشد. بحث ما این نیست، بلکه اگر منطق پشت صحنه دنیایی باشد، این دنیا و تعلق می‌شود. اعمال عاطفه به فرزند هم می‌تواند خدایی باشد. می‌شود کاری کرد که خدا خوشش بیاید و رضایت خدا را در آن جلب کرد. در اینها بحثی نیست. نه اینکه اینها را نباید داشت. بلکه اینها را داشت، اما تعلق به اینها نباید داشت.

● می‌توانیم به همه تعلقات رنگ خدایی بزنیم

یک ولیّ خدا می‌گفت: این کرّ و فرّ را نگه می‌دارم تا برای خدا خرجش کنم. اگر کسی موقعیت پیدا کند تا برای خدا خرج کند و از مظلوم دفاع کند، این بد نیست. برخی از اینها قرار است کار اخروی برای ما برسد. یعنی رضایت خدا را جلب کنیم. ما می‌فهمیم تعلقات دنیایی چیست؟ یعنی روی چیزی کار کنیم که آخر کار به کار ما نیاید. بنده خدایی می‌گفت: در همین جا می‌توان به کودک خیلی توجه کرد و دلش را به‌دست آورد. لحظه آخر می‌بینید الحمدلله یک سرمایه‌ای دارید و می‌روید. این تعلق نیست. ما می‌توانیم به همه تعلقات رنگ خدایی بزنیم. باید بدانیم آخر این تعلقات تا لب گور است و بعد از آن به درد من نمی‌خورد. درست مانند کسی که فقط به فکر بدن خود بوده و همیشه به آن خدمت کرده است و موقع مرگ می‌فهمد که باید بدن را رها کند و برود. ولی می‌توانی کاری کنی که برای آخرت باشد. تک‌تک کارهایی که در دنیا می‌توانی انجام دهی، اما برای آخرت باشد.

● باید به اصل خود وصل شویم

یک حکمت عجیبی در قرآن است. یک دور آیات قرآن درباره دنیا را بررسی کنید. دنیا زودگذر است. ابتدا مانند گیاهی است که خوب رشد کرده است، ولی ناگهان خشک می‌شود. اینها جزء بینات است و ما هم قبول داریم، ولی آنها را در زندگی خود پیاده نمی‌کنیم. همین خاک‌بازی که اشاره شد، لعب و لهو قرآنی است. قرار نیست ما در دنیا به گونه‌ای زندگی کنیم که از اصل خود باز بمانیم. باید به اصل خود وصل شویم. به ما مهلت کوتاهی در دنیا داده‌اند که باید از آن به خوبی استفاده کنیم. فرهنگ قرآنی بسیار عالی است. برخی می‌گویند: اگر همین یک حکمت قرآنی درباره دنیا را خوب پیاده کنید، برای رستگارشدن کافی است. چرا؟ چون انسان فقط در فاصله بین تولد و مرگ می‌تواند برای همیشه سعادت خود را به‌دست بیاورد. هر چه هست همین جا است. برای چه اینجا آمديم؟ فلسفه‌اش چیست؟ دست به کار شویم.

به این نکته توجه کنیم که چه می‌شود دنیا برای ما مزاحم می‌شود؟ برخی پول جمع می‌کنند، بعدش چه کار می‌خواهی بکنی؟ اصلاً قارون شدی، ثم ماذا؟ بعدش چی؟ هر چه در این دنیا از تعلقات پیدا می‌کند، آخرش چه می‌شود؟! فطرت نمی‌گوید: لذت نبر. بلکه لذت مزاحم را کنار بگذار. لذتی که ذیل فطرت بگنجد هیچ اشکالی ندارد. بلکه به عبادت تبدیل می‌شود؛ عبادت که بد نیست.

«غلام همت آنم که زیر چرخ کبود / ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است. اگر دستور العمل می‌خواهی مگر این آیه را تلاوت نکرده‌ای؟ «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً» و مگر نشنیده‌ای؟ دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند/ و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند. و مگر برایت نخوانده‌ام؟ «در خلوت شب‌های تارت می‌توانی / آری به کف سرچشمه آب بقا را». خلاصه مرد سحر باش که «صمت و جوع و سهر و خلوت و ذکر به دوام / ناتمامان جهان را کند این پنج تمام».

● سکوت به جا

صمت یعنی سکوت و حرف بی‌خود نزدن. سکوت علامه طباطبایی رحمت‌الله‌علیه با این همه درس و بحث عجیب بود. حرف اضافی را باید حذف کرد. البته برای تعامل حرف زدن لازم است. نگوئید من اهل سکوتم و برای همین با همسرم حرف نمی‌زنم. برای بنده‌خدایی مهمان آمده بود و با او صحبت نکرد؛ می‌گفت: چون در سکوت بودم! در شریعت اکرام مهمان آمده است و باید با او حرف زد. اما در تعامل با مهمان نباید زیاده‌روی کرد. برای تعامل درست داشتن با دیگران، گاهی باید حرف زد؛ ولی آن وقت که حرف می‌زنی، مراعات کن و هرجوری حرف نزن. اما جایی که لازم نبود، خوب انسان سکوت می‌کند و حرف نمی‌زند. گرسنگی مفید را توضیح داده‌ایم. ذکر به دوام را هم گفتیم.

● خلوت کردن با خدا

باید یک نوع عزلت هم داشت که خلوت است. شریعت عزلت را خیلی عالی معنا کرده است. شریعت هیچ جا نگفته است که از جامعه باید بُرید، بلکه اوقاتی را برای خلوت مشخص کرده است؛ مانند بین‌الطلوعین. در این زمان باید با خدا خلوت کرد. اگر این خلوت ادامه پیدا کند، در بین مردم هم که هستیم این خلوت ادامه دارد. بلکه شریعت گاهی خلوت‌های عمومی قرار داده است؛ مانند اعتکاف؛ حالت ارتباط با خدا داشتن به صورت جمعی. همه می‌رویم تا از زندگی روزمره جدا شویم و ارتباط جمعی با خدا داشته باشیم. حضرت رسول خلوتی به شکل رفتن به غار حرا هم داشت.

● دست از دامن دوست بردار

«و دست از دامن دوست بردار: «به و الله به بالله به تالله» به حق آیه نصر من الله/ که مو از دامن دست برندیرم/ اگر کشته شوم الحکم لله» اگر در شب نگرستی در روز بگیر و اگر روز را به رایگان از دست دادی، شب را دریاب».

برخی حرفشان این است سهم ما از هر روز اینقدر است؛ من چرا سهم خود را درنیابم! درست مثل اینکه برای هر کسی یک سهمیه پول در هر روز در نظر گرفته باشند تا آن را نگیرد، آرام نمی‌گیرد. در این امور هم همین‌طور است. لذا اگر کسی نتوانست شب را استفاده کند، روز استفاده کند و اگر روز هم نشد، حداقل یک آه که می‌تواند بکشد!

«این راه و رسم گدایی را خود جناب دوست به ما یاد داد که فرمود: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا». سرّش این است که جواد است و جود گدا می‌خواهد. «بانگ می‌آید که ای طالب بیا/ جود محتاج گدایان چون گدا/ جود محتاج است و خواهد طالبی/ همچنانکه توبه خواهد تائبی/ جود می‌جوید گدایان و ضعاف/ همچو خوبان کآینه جویند صاف/ روی خوبان ز آینه زیبا شود/ روی احسان از گدا پیدا شود/ چون گدا آینه جود است هان/ دم بود بر روی آینه زیان/ پس از این فرمود حق در والضحی/ بانگ کم زن ای محمد بر گدا». و چون جناب معشوق فرماید: «وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ». خود با سائل چگونه بود؟ عارف رومی نظماً و نثراً چه خوش گفت؟! نظم‌ش آن بود و نثرش این «چنان که گدا عاشق کریم است، کریم هم عاشق گدا است. اگر گدا را صبر بیش بود، کریم بر در او آید و اگر کریم را صبر بیش بود، گدا بر در او آید؛ امّا صبر کمال گدا و نقص کریم است».

«این بنده اگرچه هنوز در خواب خرگوشی است ولی به ظاهر در بدو بیداریش می‌گفت: «الهی، اگرچه درویشم، ولی دارا تر از من کیست که تو را دارم». و پس از مدتی می‌گفت: «الهی، تو را دارم چه کم دارم؛ پس چه غم دارم». تا پس از چندی می‌گفت: «الهی، شکر است که از شرق تا غرب عالم به حسن خدمت می‌کنند». این نیز بگذشت و تا اینکه می‌گفت: «الهی، تاکنون می‌گفتم جهان را برای ما آفریدی و الآن فهمیدم که خودت هم برای مائی». این هم به سر آمد و اینک می‌گوید: «الهی، دارا تر از من کیست که تو دارایی منی». غرض اینکه «خدا آن تو و تو مانده عاجز/ ز تو بیچاره‌تر کس دید هرگز».

«خوشا به طیور اولی أجنحه که با جناح عشق و همّت از دامگاه علایق برجسته‌اند. امید است که در حال حضور تام و توجّه کامل شکارهای خوبی نصیب آقا شود. به قول عارف رومی «آن خیالاتی که دام اولیا است/ عکس مہرویان بستان خدا است». آری عکس مہرویان بوستان خدای متعالی خیالات روحانی اولیاء اللہ است که آنان را به سوی دوست می‌کشاند که می‌نمایند و می‌ربایند، نه خیالات بوالهوسان دنیاوی که چنان آنان را در غواسق طبیعت پابند کرده‌اند که در یک عمر یک آن از خود سفر نکرده‌اند و گامی از خودکامی برنداشته‌اند».

«آن خیالاتی که دام و پابند اولیاء اللہ است و آنان را الهی کرده است تجلّیات و مکاشفات می‌اند که از بطنان عرش و مکمن غیب خزانه کن فیکون بر سرّ سالک شیدا افاضه می‌شوند و رؤیت صور بی‌مادّه روحانیان و تشرّف در محضر انبیاء و ائمّه و وسایط فیض الهی‌اند که مہرویان بوستان خدایند. صور این مہرویان از ماورای طبیعت که عالم مثال و خیال است در صفحه نورانی قلب عارف منعکس می‌شوند».

«خیالات اولیاء اللہ علیّینی‌اند، خیالات بوالهوسان سجّینی. آن خیالات فرشتگان‌اند و اینها دیوان. آنها سماوی‌اند و اینها ارضی. آنها نورانی‌اند و اینها ظلمانی. آنها به خدا کشانند و اینها به دنیا. صاحبان آنها ملائکه اولی اجنحه‌اند و اینها بهائم و سباع. آه‌آه اگر وقتی بیدار شویم که کاروان رفتند و خبردار شویم که این نبود که ما می‌پنداشتیم و بدان دلخوش بودیم».

گاهی آدم می‌بیند لحظه آخر، هیچ ندارد و همه چیز از دستش رفته است. مثل عمرو و عاص که وقت مرگ دید دستش خالی است. به فرزندانش گفت: من اگر پشگل جمع کرده بودم، برایم بهتر بود تا این همه اموال جمع کردم.

توصیه به اربعین

اربعین یعنی هر روز در جان چیزی را حک می‌کنیم و این به تدریج صورت می‌گیرد تا پایان اربعین کامل حک شود. «خواجه آگاه است که عدد اربعین در تکمیل ناقصان دخیلی عظیم دارد، چه در عالم اسراری عجیب است. مثلاً اولوالعزم پنج تن و اصحاب کساء پنج تن، وانگهی هر یک خامس اصحاب کساء، و نماز واجب شبانه‌روز در پنج وقت آری، الأرواح جنود مجنّده. اربعین کلیمی در پیش داری «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَاتَّمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً». به هوش باش و این کمترین را فراموش مکن. «سعدی مگر از خرمن اقبال بزرگان/ یک خوشه ببخشند که ما تخم نکشتیم». دل آینه جمال‌نمای هو، و سفینه دریای اوست. خود را باش که یار طبیب دردمندان است. وه لسان الغیب چه خوش گفته است: «عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد/ ای خواجه درد نیست و گرنه طبیب هست». خدای متعالی سینه‌ات را طور سینا کند و دیده دلت را به نور لقایش رشگ ضیاء گرداند».

توصیه‌ای برای محفوظ ماندن

اولیای الهی معمولاً حرزهایی را توصیه می‌کنند که آفات و بلیات را حفظ می‌کند، هم آفات و بلیات مادی و دنیوی و هم آفات و بلیات باطنی و درونی.

«بزرگان فرموده‌اند: هر که بعد از نماز صبح و مغرب هفت بار «بسم الله الرحمن الرحيم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم» و سی مرتبه «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» بگوید از جمیع آفات و بلیات در امان خدای تعالی است».

دستورات حرزی معمولاً زیاد می‌دهند؛ مانند چهار قل یا حرزهای اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین یا حرز امام جواد علیه‌السلام. حرزها را هم در کار خود داشته باشید. مرحوم قاضی هم حرزی داشت.

«به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید/ که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها» تن به دنیا دار و دل به مولا تا نام و مونسیت شود و پیغام او آرامشت دهد که دل عاشق به پیغامی بسازد. و حقیقت کشف این است که میان دل و دلدار حجاب نبود. جهد کن که در همه حال سرت با یار بود. نه در کوچه و بازار به خصوص در هنگام نماز که المصلی یناجی ربّه و مناجات بین دو کس است. بنگر تا با که نجوی داری و دو بودن چگونه است؟ العبد الابق، حسن حسن‌زاده آملی. لیلہ یکشنبه ۲۳ شوال ۱۳۹۱ ه ق. ۲۱/۹/۱۳۵۰ ه ش».



جلسه ۳۶۴ (۱۹) (۱۷ اردیبهشت ۱۴۰۱ / شوال / شنبه)

با توجه به رحلت علامه حسن‌زاده آملی رحمت‌الله‌علیه، بحث اسمای حسناى الهی را متوقف کردیم و به مکتب سلوکی ایشان پرداختیم. نکته‌ای که در عرفان در وادی عمل باید توجه کرد، مسائل معرفتی و تأثیر آن در سلوک است که نمونه‌ای از آن اسمای حسناى الهی است که به آن پرداختیم.

● جغرافیای مکتب سلوکی علامه حسن‌زاده

یک بحث درباره اخلاق عرفانی است که باید چند سال به آن پرداخت؛ یک بحث تربیت عرفانی و اصول و ضوابط تربیت عرفانی است که باید در آینده به آن بپردازیم؛ یک بحث هم درباره دستورالعمل‌ها است که آقایان عرفا در این زمینه خیلی حرف دارند و توضیح می‌دهند و دستورالعمل می‌دهند. عرفا یک تجویزات ویژه‌ای دارند. گاهی به حسب مشکل به شخص می‌گویند که چه کند و گاهی هم دستورالعمل ویژه می‌دهند. دستورالعمل‌های سلوکی بحث با اهمیتی است. باید به ضوابط و پایه‌های آن بپردازیم. ما قصد داشتیم یکی دو سال به دستورالعمل‌ها بپردازیم. مثلاً صدرا دستورالعمل‌هایی دارد؛ شیخ اشراق دارد؛ فیض کاشانی دارد. مباحثی که درباره حضرت استاد حسن‌زاده پرداختیم، ذیل بررسی دستورالعمل‌ها می‌گنجد. مکتب سلوکی حضرت علامه حسن‌زاده رحمت‌الله‌علیه ذیل همین دستورالعمل‌ها قرار می‌گیرد که یکی از شعب عرفان در وادی عمل است.

عرفان عملی فقط منحصر در منازل نیست، بلکه بحث‌های فراوان دیگری هم دارد که گسترده است و باید روی آن هم کار شود. بحث دیگری هم وجود دارد که باید یک بار به شریعت از منظر عمل و سلوک نگاه شود. این کار در جای خودش باید انجام شود. اگر اینها انجام شود، مجموعه‌ای خواهد شد که علاوه بر منازل، در حوزه عمل چشم و گوش سالک را باز می‌کند. پس جایگاه بحث مکتب سلوکی حضرت علامه ذیل بحث از دستورالعمل‌ها می‌گنجد.

به توفیق الهی مکتب سلوکی حضرت علامه حسن‌زاده را توضیح دادیم. بیان کلی ایشان تحصیل طهارت بود؛ بعد مواظبت بر اعمال و به صورت مطلق گناه نکردن؛ شب و روز در حال ساختن خود هستیم، مواظب باشیم که چگونه خود را می‌سازیم. اینها بیان شد. طهارت و قرآن‌خواندن و تحصیل علم مناسب با فضای سلوک که باید حرف شنید و آبادکردن سحر و دوام وضو و محاسبه و مراقبه را توضیح دادیم. پرگویی نکردن و پرخوری نکردن و پرخواهی نداشتن هم بیان کردیم. اینها دستورات حضرت استاد بود. عمده‌تاً دستورات برای عموم مردم است و برای طلبه‌هایی که به مراحل نهایی نرسیده‌اند. برای مراحل نهایی، بیان کردیم که باید یک دوره عرفان نظری به نحو جدی خوانده شود تا دست به کار سلوکی شوند. اما دستورات سلوکی مراحل نهایی را نگفتیم. فقط اشاره کردیم که به عرفان نظری احتیاج داریم. عموم طلاب و مبتدیان را گفتیم؛ منتهی‌ها حسابشان جدا است. پس از بیان این موارد، به عنوان نمونه چند دستورالعمل سلوکی ایشان را خواندیم؛ از کتاب نامه‌ها، برنامه‌ها دو نامه را خواندیم. به توفیق الهی این دو دستورالعمل به پایان رسید.

● اصول و مبانی سلوکی استاد حسن‌زاده آملی

گرچه همین مقداری که گفتیم، در آن اصول و مبانی سلوکی ایشان آمده است، اما اکنون قصد داریم به اصول و مبانی ایشان در فضای سلوک بپردازیم. چند اصل در کارهای سلوکی ایشان و دستورات ایشان اخذ شده است؛ در توصیه‌ها و تشویق‌هایشان اخذ شده است.

● ۱. ابتدای همه دستورات بر شریعت

استاد حسن‌زاده قائل بودند که تنها راه، راه شریعت است. راه سلوک را با همه عمق‌های باطنی‌اش، باید از شریعت اخذ کرد. و شریعت باید راه را باز کند یا امضا کند. و الا غیر از این سلوک واقعی و اصیل نیست و راه به جایی نمی‌برد.

«بسم الله الرحمن الرحيم و له الحمد، و السلام علينا و علی عبادہ الصالحین. شوریده‌ای از شوخ‌دیده‌ای دستور می‌خواهد. دوست دارد سخنی از دهان بی‌زبانی بشنود. آنچه خود داشت ز بیگانه تمنّا می‌کرد. بیم آنست اگر امثال نشود، خاطر عاطرش ملال گیرد. دستورالعمل انسان، فقط و فقط قرآن کریم و سنت رسول خاتم و آل او علیهم‌السلام است و جز آن هوا و هوس است. اگر ما را گفتاری بود همان حقایق است که به قالب الفاظ دگر به فراخور فهم و بینش ما در آمد.» (نامه‌ها بر نامه‌ها، ص ۲۷) (نرم‌افزار، ص ۳۰).

«از این کمترین دستورالعمل خواسته‌اید. آقای من صدای دهلی را از دور شنیده‌اید و از نزدیک هم به انبار کاه برخورد می‌کنید. مع الوصف عدم امثال را روا ندانستم، به عرض می‌رسانم که دستورالعمل انسان قرآن است که إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (نامه‌ها بر نامه‌ها، ص ۲۲۵) (نرم‌افزار، ص ۲۴۰).

«عرفان اصیل اسلامی را منطق وحی اعنی قرآن مجید حائز است، و روایات صادره از وسائط فیض الهی که اهل بیت عصمت و طهارت‌اند به منزله مرتبه نازله قرآن‌اند.» (نامه‌ها بر نامه‌ها، ص ۲۴۳).

● بررسی بستر تاریخی

این مسئله به این جهت مطرح می‌شود که به لحاظ بستر تاریخی برخی از فرقه‌ها و نحله‌ها از مسیر دستورات شرعی خارج شده‌اند. مثل سلسله قادریه که جامی در نفحات‌الانس به شدت آنها را نقد می‌کند و برخی از رفتارهای ایشان را شیطانی می‌داند. برخی هم از سر جهالت و نادانی این کارها را انجام می‌دهند. و بعضی از آنها انحراف است. و بعضی از آنها هم ناشی از فاصله گرفتن از سنت پیامبر و امامان معصوم است. همیشه در میان عارفان کسانی هستند که با این دسته از افراد می‌جنگند و آنها را رد می‌کنند. التعرف و رساله قشیریه و کشف‌المحجوب به این افراد اعتراض می‌کنند. برای حل این مسائل این کتب را نگاشته‌اند.

در بین عرفا کسانی مانند جنید بغدادی را شیخ الطایفه می‌دانند؛ چون وزانت‌هایی داشته‌اند و تلاش کرده‌اند این موارد را اصلاح کنند. هر جا وزانت باشد، راه درست می‌شود؛ و هر جا وزانت و قوت نباشد، مشکلاتی پیش می‌آید. به دلیل اینکه عرفان اسلامی وام‌دار شریعت است، کاری می‌کند که انسان را به سمت خاصی ببرد. توحید ناب خیلی معنادار است و عرفان را به سمت خاصی می‌برد. اندیشه امامت و وحی اموری است که به شدت عارفان ما را جهت داده است. شریعت به شدت عرفای ما را جهت داده است و می‌دهد و باید بدهد.

● بوق‌علی‌شاه‌ها

به لحاظ بستر تاریخی همیشه این کش‌وقوس بوده است. و هربار تصریح می‌کردند که چنین خلاف‌هایی اصلاً در عرفان اسلامی نیست. حضرت استاد هم به شدت نسبت به درآویش موضع داشتند و انتقاد می‌کردند. گاهی از اساتیدشان نقل می‌کردند؛ مثلاً از آیت‌الله الهی قمشه‌ای نقل می‌کردند: اگر این بوق‌علی‌شاه‌ها نبودند، ما مشکلی نمی‌داشتیم و کار ما درست بود.

● فرار از مرجع‌شدن

از ملاحسین‌قلی همدانی به بعد، یک نسل ویژه‌ای پدید آمد. این نسل در اجتهاد قَدر هستند. میرزای شیرازی قصد داشت بعد از خوش مرحوم سیداحمد کربلایی را معرفی کند؛ ایشان پیام داد اگر اینکار را به سرانجام برسانی، من نزد جده‌ام فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها شکایت می‌کنم که مرا از مسیر خارج کرده‌ای. من باید کار دیگری انجام دهم. کار من چیز دیگری است.

● توضیح

مرحوم ملاحسین‌قلی و مرحوم قاضی در حد مرجعیت بودند. مرحوم علامه طباطبایی این‌گونه بود. خود حضرت استاد حسن‌زاده آملی هم رساله عملیه داشتند و مکتوب کردند و دادند به کسی و آن برد و دیگر نیاورد. این بزرگان فقیه بوده‌اند و این‌طور نبوده که از فقه بی‌اطلاع باشند و در حد مرجعیت بودند. آیت‌الله خویی درباره علامه طباطبایی فرموده بودند که ایشان خودش را توضیح کرد. آقای میلانی با علامه طباطبایی هم‌درس بودند. علمیتِ علامه برای خیلی‌ها مشخص بود. این بزرگان در فقاہت معارفی و احکامی از همه برتر و بی‌نظیرند.

● فقیهان عارف

این نحله از این جهت خیلی ویژه است. لذا مرحوم قاضی می‌فرمود: راه ما راه علمای فقهای عرفا است. این نسل، نسلی است به جد مصرّ بر شریعت، مصرّ بر آیات و روایات، مصرّ بر فهم درست فقه‌ای و همه بحث‌های فقهی و اصولی موجود مع اضافه و مصرّ بر فهم شریعت به لحاظ فقه‌ای. علامه را ببینید، در تفسیر کسی مثل ایشان داریم؟ تفسیر به فهم متن دینی مربوط است. آیا کسی مانند ایشان داریم؟ با همه اینها، یک امر سومی هم دارند و آن دغدغه سلوکی جدی به تمام معنا. اگر آنها حتی یک روزشان سیر و صعود نداشته باشند، احساس خسارت می‌کنند. در فضای سلوک هم بی‌نظیرند؛ گویا تقریباً تمام عمرشان را گذاشته‌اند برای سلوک؛ در عین حالی که تمام وقتشان را در فهم احکام گذاشته‌اند.

● خسارت

از نظر آنها طلبگی بدون معنویت، خسارت است. می‌گویند: ما وارد طلبگی شدیم تا به کمال برسیم. راه را خدا و پیغمبر گفته‌اند و باید برویم و برسیم. این تبدیل شده است به نحله آخوند ملاحسین‌قلی همدانی. ما در کتاب فروغ معرفت در بخش مراحل عرفان توضیح دادیم که در عرفان نظری هم اینها می‌درخشند. مانند امام و علامه و حضرت علامه حسن‌زاده و مرحوم کربلایی و مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی. این بزرگواران در عرفان نظری صاحب‌نظرند؛ هم عرفان نظری را متکفل شدند و هم عرفان عملی را. قوت فقه‌ای و قوت تعبد و دغدغه شدید سلوکی و فهم معارفی دقیق و دقت‌های عمیق عرفان نظری، همگی یک جا جمع شد.

در اینجا یک اوجی پیدا می‌کنیم که هیچ جا نمی‌توانیم پیدا کنیم. یعنی ما مانند قاضی نمی‌توانیم پیدا کنیم. یک اوجی هست که هر کس می‌آید، خضوع می‌کند. جالب است که در خارق عادات هم آنقدر قوت داشتند که همه را خاضع می‌کردند، در عین حالی که بنا بر اظهار خرق عادات نداشتند.

● معجون

بعد از ملاحسین‌قلی همدانی معجونی ساخته شده است. این اندیشه حوزه‌های شیعی را فراگرفته است. اگر چنین معجونی نباشد، این‌گونه جواب نمی‌دهد که در فقه‌ای قَدَر و قوی باشند. اجتهاد و علمیتشان و عرفان نظری خواندن هایشان، اجتهاد سلوکی، کار سلوکی، دغدغه‌های سلوکی، دستورالعمل‌هایشان، همه اینها یک جا جمع شد و به یک اوج رسید. ما در این بازه زمانی هستیم و حضرت استاد حسن‌زاده هم جزء اینها است.

● تأکید تام بر شریعت

یکی از اصول اصلی این نحله، تأکید تام بر شریعت و اینکه تنها راه، شریعت است. شریعت به معنای عام که شامل احکام و طریقت و حقایق می‌شود. علامه طباطبایی در رساله الولایه تصریح می‌کند و توضیح هم داده است که برخی

می‌گویند: اصل سلوک را دین گفته است، ولی کیفیت سلوک را نگفته است و به خود ما واگذار کرده است. علامه این سخن را نقد می‌کند. نظرات سیدحیدر آملی و امام خمینی را در این زمینه ببینید. قبلاً این نظر وجود داشته است. بدون شریعت هیچ کاری نمی‌شود کرد. یعنی، باید طبق احکام شریعت با تمام ضوابط عمل کرد. با این انضباط در شریعت به معنای احکامی‌اش. همچنین انضباط در طریقت با فهمی از طریقت که از شریعت داشتند. طریقت یعنی سلوک باطنی به حضرت حق. برخی تا این بحث‌ها را می‌شنوند، می‌گویند نگو! درحالی‌که خبر ندارند که اینها را شریعت گفته است.

ما دوست داریم همان‌طور که در بحث‌های فقهی وسایل‌الشیعه نگاشته شده است، در سلوک هم کتاب‌هایی نگاشته شود و ابواب آن دسته‌بندی شود. باید این کار انجام شود.

این مجموعه در این نحله و این افراد نشسته است و حرفشان این است: ما در شریعت و طریقت و حقیقت، باید ببینیم که دین چه گفته است. شریعت خاص یعنی احکام، بعد طریقت و بعد حقیقت. این می‌شود شریعت به معنای عام. باید این مجموعه را دید و نتیجه گرفت. به جد هم می‌گویند: راه این است و جز این نیست. یکی از ویژگی‌های این نحله، تأکید جدی بر شریعت است.

● سر تأکید بر شریعت

شریعت آمده است ما را به سعادت و کمال برساند. اصل فضای شریعت، این سلوک است، بعد این اصل را نگوید. می‌شود حرف جدیدی داشت، اما بر اساس شریعت. هر چه مطابق با شریعت نباشد، در این نحله پذیرفتنی نیست. شریعت بگوید: عامی و عالم، پیر و جوان، زن و مرد، همه را می‌خواهم به کمال برسانم، از طرفی بگوید: هیچ حرفی در این زمینه نمی‌زنم و هر کاری می‌خواهید انجام دهید. این پذیرفتنی نیست.

اصل سعادتِ اصلی با این سلوک تأمین می‌شود، ولی شریعت در این زمینه چیزی نگفته باشد؟! این اصلاً معنادار نیست. این شرک خفی که شریعت می‌گوید چیست. مشخص است که امری باطنی است. وقتی شرک خفی را نفی می‌کند، چه می‌کند؟ این بحثی سلوکی است. شما اهل آن نیستید؛ شریعت آن را توضیح داده است. اخلاص و توحید، جزء مباحث سلوکی است. بحث توکل هم جزء مباحث سلوکی است. ریشه توکل، کفایت و کافی بودن خدا است. «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» و هر کس بر خدا اعتماد کند، او برای وی بس است (طلاق، آیه ۳). این همه حرف شریعت زده است، بعد می‌گویید: این حرف‌ها را ندارد؟ این نحله می‌گوید دقایق و ظرایف نهایی را باید با شریعت حل کرد.

● قرآن؛ صورت کتبی انسان کامل

حضرت استاد می‌فرمایند: قرآن صورت کتبیّه انسان کامل است. آن اوج اوج حضرت رسول می‌شود قرآن. انسان کامل یعنی آن کسی که به اوج اوج سلوک رسیده است؛ قرآن صورت کتبیّه او است. یعنی تمام ظرایفی که انسان را به انسان کامل تبدیل کند، در قرآن آمده است. یعنی تمام ظرایفی که تبدیل شده است به حضرت رسول و حضرت امیر و حضرت حجت، در قرآن آمده است. و واقعاً هم این‌گونه است. علامه طباطبایی به‌خوبی این امر را نشان داده است.

در سوره حمد مراحل عبودیت را توضیح دادیم؛ آخرین مرحله همانی است که اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین رسیده‌اند. در قرآن آمده است مخلصون و مقربون. مقربین در دو چیز از دیگران فاصله گرفته‌اند: حُسنِ یقین و صدقِ اخلاص. که همین دو ضابطه است که اگر کسی این دو را پیگیری کند، به نتیجه می‌رسد. اساساً قرآن قرار است همه مراحل سلوکی را بگوید، بلکه دقایق و ظرایف نهایی که برای حجت خداست، در قرآن آمده است. حجت خدا در قرآن است که همان مکتوب، شده است قرآن.

«قرآن که صورت کتبیّه انسان کامل، اُعنی حقیقت محمدیه، است، به اندازه‌ای که از آن بهره برده‌ای به حقیقت خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تقرّب یافته‌ای اِقْرَأْ و اَرْقَه.» (نامه‌ها بر نامه‌ها، ص ۲۳) (نرم‌افزار، ص ۲۶).

دقایق و ظرایفی که در قرآن آمده است، دقایق و ظرایف سلوک نهایی است که فقط در قرآن آمده است و مخصوص شریعت ختمی است. قرآن بر کتب آسمانی پیشین مهیمن است. به همین دلیل هم رسول‌الله بر پیامبران پیشین مهیمن است. این قرآن فخر وجودی رسول‌الله است. اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین می‌فرمایند: به دلیل اینکه ما علم رسول‌الله را داریم، بر انبیا پیشین مهیمن هستیم. با این نگاه، قرآن و روایات ما جایگاه ویژه برای مراحل نهایی پیدا می‌کند، البته انسان باید زبان‌دان شود و هر کسی نمی‌تواند اینها را بفهمد. برای برخی از مراحل، حتی مباحثات باید ترک شود. زبان‌دان کسی است که در این مسیر باشد و کار کرده باشد و زحمت کشیده باشد و عمر گذاشته باشد و قوت پیدا کرده باشد و روش اجتهادی داشته باشد. حضرت امام (ره) بیانی دارد که آن آقایانی که تفسیر نوشته‌اند، تفسیر نیست، بلکه تفسیر را باید به گونه‌ای نوشت که حقایق و معارف را بیان شود.



جلسه ۳۶۵ (۲۰) (۳۱ اردیبهشت ۱۴۰۱ / شنبه)

● اصول و مبانی سلوکی استاد حسن‌زاده آملی

پرداختن به اصول و مبانی سلوکی علامه حسن‌زاده اهمیت دارد. این اصول باید به ما خط بدهد؛ ضوابط بدهد؛ فرقان بدهد تا بتوانیم راه درست را از نادرست تشخیص بدهیم. یکی از اصول سلوک حضرت استاد این است که باید تابع شریعت باشیم و دستورات باید از شریعت برآمده باشد و با مرّ شریعت سازگار باشد. این موضوع را در جلسه قبل توضیح

دادیم. حضرت استاد متعلق به نحلّه ملا حسین قلی همدانی است. این نحلّه چگونه به دین نگاه می‌کند؟ آنها عالم دین‌اند؛ مجتهدند. از طرف دیگر محققان حقائق توحیدی‌اند؛ از سوی دیگر، در سلوک صاحب‌نظر و مجتهدند و با متن دینی این مباحث را حل و فصل کردند. اساساً نوع نگاهشان به دین و آیات و روایات، به گونه‌ای است که آنها را به این سمت سوق می‌دهد؛ یعنی باید بر اساس شریعت عمل کنند.

● صورت کتبیّه انسان کامل

قرآن صورت کتبیّه انسان کامل است. این موضوع را در جلسه قبل توضیح دادیم. قرآن صورت کتبیّه انسان کامل است، یعنی هر چه در انسان کامل می‌گذرد، در قرآن آمده است. از حضرت آیت‌الله بهجت پرسیدند که ما چگونه خدمت امام زمان برسیم؟ ایشان فرمودند: با قرآن. قرآن همان امام زمان است؛ هر چه در امام زمان هست در قرآن هم هست. می‌خواهی به خدمت امام زمان برسی، با همین قرآن محشور باش. کسانی که خوب با قرآن محشور شوند، (درمی‌یابند که) در قرآن تا آخرین مرحله انسانی، آمده است. این قرآن همانی است که حضرت رسول تا آخر رفته است. اگر کسی این تلقی از قرآن را داشته باشد، نمی‌تواند آن را دست بزند؛ اوج اینجا است؛ بالاتر از آن دیگر وجود ندارد. هر عارفی به هر جایی برسد و ادعائی کند، به پای قرآن نمی‌رسد.

● انتقاد از مدعیان عرفان اهل بیتی

حضرت استاد مکرر می‌فرمود: قرآن صورت کتبیّه انسان کامل است؛ انسان کامل نهایی که «فُضِّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» و حضرت رسول اوج همه اینها است و اهل بیتی که از آنها بالاتر وجود ندارد. اگر کسی این تلقی را داشته باشد، تن به غیر قرآن و غیر اهل بیت نخواهد داد. این معنا ندارد که کسی بدون توجه به قرآن کار را پیش ببرد.

برخی خیلی اهل بیتی هستند؛ قرآن را کنار می‌گذارند؛ اندوخته خودشان هم اندک است. بعد می‌گویند این سخن و راه اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین است! این که نشد. این جفا است. شما سخنان اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین را به فهم اولیه خودتان تنزل داده‌اید؛ در این زمینه هم که قدمی برنداشته‌اید. این که نشد عرفان اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین. این عرفان اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین نیست. این که ضعیف‌ترین تقریر است.

آیات و روایات خیلی واضح است. چرا این‌گونه معنا می‌کنید؟ چرا آن اوج را متوجه نمی‌شوید؟ بنده‌خدایی حرف عرفا را شنیده بود، اما نمی‌دانست که این «عزّ قدس» چیست. اصلاً نمی‌دانست جریان چیست. این که نشد. نمی‌دانی و بعد می‌گویی این عرفان خالص اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین است!

کسانی که می‌خواهند عرفان اهل بیتی را سروسامان بدهند، کتابی را به اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین منتسب کرده‌اند که این کتاب نوشته‌هایی از غزالی و دیگران است و از نظر تاریخی این کتاب گم شده بود و گفته‌اند این کتاب

برای اهل بیت صلوات‌الله‌علیه‌م اجمعین است. این که نمی‌شود. این عرفان اهل بیت صلوات‌الله‌علیه‌م اجمعین نیست. (شما معصوم را در حد غزالی پایین آورده‌اید). شما از عرفان اهل بیت صلوات‌الله‌علیه‌م اجمعین چه می‌دانید؟ اگر راست می‌گویید، بحث اسمای امام صادق را حل کنید. اگر راست می‌گویید، بحث خَلْق را حل کنید که امام صادق علیه‌السلام بیان کرده است. این چیزی که می‌گویید، خیلی سطحی است و اسم آن را عرفان اهل بیتی می‌گذارید، درحالی که در آن ضعف و انحراف و خلل وجود دارد. در آن عمق نیست. این که نمی‌شود.

برخی عمر می‌گذارند تا کلام اهل بیت صلوات‌الله‌علیه‌م اجمعین را بفهمند؛ اما تو که اصلاً نمی‌دانی جنس سلوک و حقایق چیست، تو که نمی‌دانی بیان امام صادق علیه‌السلام به چه چیزی اشاره می‌کند، پس از عرفان دین و اهل بیت چه می‌گویی؟ آیا کسی که فقط عربی بلد است، می‌تواند در فقه نظر بدهد و اجتهاد کند؟ آیا فقها به چنین فردی اجازه می‌دهند در فقه نظر دهد؟ باید استخوان خرد کنی تا بفهمی. باید ذائقة فهم احکامی اهل بیت صلوات‌الله‌علیه‌م اجمعین را پیدا کنی. باید معاریض کلامشان را بفهمی. چرا در فقه این روش رامی‌پذیریم، ولی در عرفان نه؟

کسی که نمی‌داند، برای خودش طرح سلوکی می‌دهد؛ طرح حقایق و مکاشفات می‌دهد؛ اما هیچ کدام پایه ندارد. به تعبیر حضرت استاد، باید زبان‌دان شد؛ اهل فهم حقایق شد؛ قدرت فهم حقایق را پیدا کرد. باید زبان مردم را فهمید که چه خبر است. اهل بیت صلوات‌الله‌علیه‌م اجمعین بسیاری از قَدَرهای عارفان را خط دادند و یاد دادند و به مقصد رساندند. سلمان فارسی از جمله آنها است. حتی ابوذر را اجازه نمی‌دهید به آن حرف‌ها ورود کند و می‌گویید ابوذر نمی‌تواند. (پس چگونه به همه اجازه می‌دهید در این زمینه حرف بزنند و قلم بزنند). مگر می‌شود هر کسی در این وادی نظر دهد و عرفان اهل بیتی راه بیندازد؟! بهترین تقریر عرفان اهل بیتی که باید بر آن مُصرّ بود، همان راهی است که حضرت استاد حسن‌زاده آملی رحمت‌الله‌علیه رفته‌اند.

برخی می‌گویند که این عرفان مخلوط با سخنان ابن‌عربی است، اما مگر این آقایان مجتهد نیستند، نمی‌فهمند ابن‌عربی چه گفته است و درست است یا نه؟ اینها مجتهدند؛ اهل شهودند؛ تجربه‌های فراوان در طول تاریخ دارند، دقت می‌کنند و بعد به جمع‌بندی می‌رسند.

علامه طباطبایی می‌فرماید: نگوئید توحید عرفانی، بلکه بگوئید توحید قرآنی. چرا که این توحید، همان است که قرآن گفته است و از ظهورات قرآن استفاده می‌شود. این‌طور نیست که اگر چیزی را خلاف قرآن بباید، آن را بپذیرد. حضرت استاد حسن‌زاده و مرحوم قاضی، همگی قَدَر بودند. وقتی ایشان می‌فرماید: قرآن صورت کتبه انسان کامل است، یعنی هر چه که در اوج عرفان می‌خواهید، در قرآن هست. انسان کامل در اینجا یعنی رسول‌الله نه انبیایی که مادون ایشان هستند. قرآن کتاب مُهِمِن است و کتاب رسول خاتم است. اگر کسی این را بخواهد جدی بگیرد، واقعاً خاضع می‌شود به هر آنچه قرآن گفته است.

حضرت استاد می‌فرمود: باید به فهم خطاب محمدی ارتقا یافت. هر کس نمی‌تواند حروف مقطعه را بفهمد؛ برخی از آیات را نمی‌تواند بفهمد. برخی از آیات سلوکی است که اگر به برخی از آقایان فقیه و اصولی بدهید، چندین طرح

می دهند که همه آنها عقیم است. اما اگر این آیات را به عارفان بدهند، طرحی می دهند که همه آنها قابل قبول است. مشکل عرفا این است که افراد مقابلشان به سطح فهم کلام ایشان نرسیده اند، لذا زمینه فهماندن حرف ایشان وجود ندارد. برخی ادعای عرفان اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین می کنند، ولی به نظرم این ادعایشان جفای به اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین است.

● کشف اتم محمدی صلی الله علیه و آله وسلم

کشف اتم یعنی برترین کشف. می گویند: ذوق خاتم، خاتم اذواق است و بالاتر از آن کشفی وجود ندارد. این نگاه را با استدلال و با کشف و با خود آیات و روایات فهمیده اند. این بینادهای سه گانه آنها را به این مطلب رسانده است که می گویند: جز راه رسول، جز راه اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین و جز راه قرآن، راهی نداریم! یعنی راه درستی که به اوج برسد نداریم. هم صراط داریم و هم سبل. هر سبیلی به لحاظ اصلش درست است، اما هر سبیلی صراط نمی شود. صراط اوجی است که دیگری نیست که آن را به هم بزنند. بهترین اذواق و ختم اذواق است.

● دفترچه راهنما

یک بیان دیگری هم هست که حضرت استاد تأکید می کردند. سازنده هر دستگاه و صنعتی، دفترچه ای می نویسد که نحوه استفاده آن را توضیح داده است. مثل یخچال یا چرخ خیاطی. بعد ایشان می فرمود: قرآن دستورالعمل انسان است. این صنعت مهم الهی که انسان است، دستورالعمل می خواهد و دستورالعملش قرآن است. «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»؛ قطعاً این قرآن به [آیینی] که خود پایدارتر است راه می نماید. (إسراء، آیه ۹). یعنی ریز و درشت راه کمال در قرآن آمده است. سلوک و دستورالعمل را باید از قرآن یاد گرفت. این بیان راه را خیلی باز می کند. خدایی که خالق این صنعت است، می داند که راه درست او چیست. بهترین و برترین و استوارترین راه، راهی است که خداوند در قرآن فرموده است. بر این اساس، حضرت استاد مکرر ارجاع به قرآن می داد و از آن نکته ها استخراج می کرد.

● اجتهاد در شریعت و طریقت و حقیقت

سه مرحله اجتهادی داریم. یک کار اجتهادی به لحاظ احکام است؛ یک کار اجتهادی به لحاظ سلوک و طریقت است؛ یک کار اجتهادی هم به لحاظ کشف حقیقت است. کسی که می خواهد در شریعت نظر بدهد، باید در احکام مجتهد باشد تا نظر اسلام را درباره مسائل ظاهر بگوید؛ باید در طریقت مجتهد باشد تا بگوید کدام سلوک را قرآن می پذیرد و کدام را نمی پذیرد. در حقیقت هم باید مجتهد باشد تا بفهمد و تشخیص دهد که قرآن در باب حقیقت چه گفته است. این سه ساحت اجتهادی است.

نوع کسانی که در فضای عرفانی نظر می‌دهند، مجتهد در شریعت و طریقت و حقیقت هستند. اما بسیاری از کسانی که در فضای احکامی نظر می‌دهند، در همان حد هستند و اصلاً مجتهد در طریقت و حقیقت نیستند. همان‌طور که برای فتوادادن در فضای شریعت به خواندن کتاب‌های تخصصی و مفصلی نیاز است، نظردادن در فضای طریقتی و حقیقتی هم کتاب دارد و باید کتاب‌هایی خواند.

علامه طباطبایی وقتی در المیزان به مباحث سلوکی می‌رسد، کم نمی‌آورد. زوایایی را توضیح می‌دهند که دیگران به آن توجه نکرده‌اند. چون علامه در فضای سلوکی نفس کشیده و کار کرده است. علامه طباطبایی در زمینه عرفان کتاب‌های فراوانی خوانده است؛ بزرگانی در این مسیر دیده است و تبیین اجتهادی مرحوم قاضی را دیده است. علامه طباطبایی می‌فرماید: وقتی ما به مرحوم قاضی رسیدیم تازه فهمیدیم چه خبر است. رساله‌الولایه علامه طباطبایی یک دور کار اجتهادی در فضای سلوک است. این سه ساحت، همه ساحات اجتهادی است. کسانی که می‌خواهند در فضای سلوکی دستورالعمل دهند، باید در هر سه ساحت مجتهد باشند.

جالب است سنت صدرایی و محققان صدرایی، عملاً آماده دو ساحت بعدی می‌شوند، البته بیشتر در ساحت حقایق است، ولی در سلوک هم برای خودش انظاری پیدا می‌کنند. در اجتهاد قرار نیست که حرف آن صاحب کتاب پذیرفته شود، بلکه بسیاری از کسانی هستند که به این حرف رسیدند، گفتند این حرف قیصری با قرآن نمی‌سازد و اشکال گرفته‌اند. قرار نیست که ما هر چه صدرا گفته است بپذیریم، بلکه کار اجتهادی در معارف را تمرین می‌کنیم. همان‌طور که مکاسب می‌خوانیم تا کار اجتهاد در فقه را تمرین کنیم. باید این حوزه‌ها خوانده شود، عملاً کسانی که سنت معقول ما را می‌خوانند و به فصوص و مصباح می‌رسانند، این سنت، زمینه اجتهاد در طریقت و حقیقت را فراهم می‌کند. در بعضی از کتب عرفان نظری گاهی چندین صفحه آیات و روایات آورده می‌شود و به زیبایی معنا می‌شود که انسان دلش نمی‌آید خواندن آن را رها کند.

حضرت استاد، مجتهد و فقیه در همه ساحات سه‌گانه بود. طهارت و تهذیب و تزکیه را از قرآن گرفته است. ایشان می‌فرمود: شب و روز خودمان را می‌سازیم و باید از محرمات دوری جست و واجبات را انجام داد. هر چه در قرآن آمده است در این بیان آمده است. قرآن خواندن هم دستور اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین است و هم خود قرآن. تحصیل علم مناسب هم در فرهنگ قرآنی آمده است. در روایات آمده است بدان و بعد عمل کن. حضرت استاد در آباد کردن سحر هم نوعاً آیات و روایات را آورده است. در وضو و محاسبه و کشیک نفس هم همین‌طور. ما چیزی را ندیدیم که از جنس آیات و روایات نباشد. در مراقبه هم که در بحث عرفان در وادی عمل بیست و پنج جلسه به آن پرداختیم، به این نتیجه رسیدیم که آیات و روایات در این زمینه بسیار است. در فقه گاهی ما با یکی دو آیه و روایت بحث را فیصله می‌دهیم، ولی در این مباحث گاهی سیصدچهارصد آیه و روایت را باید کنار هم بچینیم (و بعد نتیجه بگیریم).

«دستورالعمل انسان، فقط و فقط قرآن کریم و سنت رسول خاتم و آل او علیهم‌السلام است و جز آن هوا و هوس است. اگر ما را گفتاری بود همان حقایق است که به قالب الفاظ دگر به فراخور فهم و بینش ما در آمد.» اصل این است

که دین آمده است برای رساندن انسان به کمال؛ و معنا ندارد که دین چیزی را توصیه کند و جنبه سلوکی نداشته باشد؛ یعنی تا می‌گوییم سعادت یعنی مسیر سلوک.

در تفسیر سوره حمد بیان کردیم که قرآن یک سلوک عام دارد؛ چه انسان بد باشد و چه خوب. این سلوک است. تمام دین سلوک خوب را توضیح می‌دهد و سلوک بد را مذمت می‌کند. قرار است سلوک باشد. کسی که این را بفهمد، تمام دین حرف از سلوک می‌زند. حتی جایی که دین دارد معرفت می‌گوید، سلوک می‌گوید. یعنی حقیقت را بدان و طبق آن عمل کن. مثلاً بدان خداوند برای تو کافی است و بعد توکل کن. از این منظر، تمام قرآن سلوک است. اگرچه از یک منظر هم تمام قرآن معارف است. لذا تنها راهی که داریم برویم، قرآن است. برخی می‌خواهند راه‌های دیگری باز کنند؛ اگر راه دیگری باز می‌کنند، باید صحنه قرآن روی آن باشد تا بپذیریم.

● شریعت عندالخلق و عندالحق

برخی می‌گویند: همین عدم مخالفت کافی است؛ همین که مخالفت نکند و نمی‌دانیم، اشکال ندارد. اما برخی می‌گویند: باید سازگار باشد نه عدم مخالفت. حتی به همین قدر که مخالفت ندارد کافی نیست، بلکه باید با اصول و امهات قرآن بسازد که بشود سازگاری. این نیاز به مجتهد دارد تا بتواند بفهمد که آیا با اصول و امهات سازگاری دارد یا خیر. ابن عربی ظاهراً در فصّ یعقوبی یک بحثی دارد: «شریعت عندالخلق و شریعت عندالله».

«كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ» (آل عمران، آیه ۹۳). ما در تورات ننوشتیم، ولی حضرت یعقوب برای خودش این را حرام کرد. این می‌شود تشریع عندالخلق که یک بحث جدی سنگینی دارد و یک بحث اجتهادی است. بنده خودم معتقدم باید به سازگاری با قواعد کتاب و سنت بکشد.

«اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» (احزاب، آیه ۴۱). می‌دانیم که ذکرگفتن در فرهنگ قرآنی یکی به زبان است و یکی به دل است و یکی هم به توجه به حق؛ ولو به اسمی از اسمای حق و الوهیت حق. ولو اینکه در دل کاری نمی‌کند، در زبان هم نمی‌گوید، ولی همه‌اش توجه به حضرت حق است. این هم «اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» است. این سازگاری است. برخی اصطلاح می‌گذارند: ورد و ذکر و تمرکز و توجه. ولی فرهنگ قرآنی را که می‌بینیم، همین تمرکز و توجه را هم شامل می‌شود. این خود اجازه‌دادن است. البته باید برای اهلش باشد. قرآن هیچ چیز را فروگذار نکرده است. لذا در مسیر سعادت، هر چه بخواهی هست، فقط باید یاد گرفت که طبق قواعد عام چگونه به‌دست بیاوریم و به ظهور برسانیم. اگر شریعت عندالخلق این‌گونه باشد، درست است.

برخی می‌گویند: مخالف نباشد کافی است. اما بنده معتقدم که باید سازگاری باشد. و حتی ابن عربی هم به سازگاری اشاره کرده است. البته باید ضوابطش را بداند. در مواردی بعضی می‌گویند: اگر می‌خواهی بهترین ذوق را داشته باشی، باید تمام حیطه‌های انسانی را در کار روحی درگیر کنی. چون در آیه این‌گونه است؛ در روایت این‌گونه است. برخی نمی‌دانند در دعا که دست را به سمت بالا می‌گیریم، برای چیست. چرا اوج ارتباط با خدا و قوی‌ترین ارتباط، سجده

است؟! ما بلد نیستیم، ولی این آقایان توضیح داده‌اند. ببینید که چه گفته‌اند. وقتی می‌گویند، طبق آن ضابطه درمی‌آید. و بعد دیگران می‌توانند از آن استفاده کنند. تو اهل بشو، حروف مقطعه قرآن با تو حرف می‌زنند. تو اهلش بشو، قرآن خودش حرف می‌زند و سلوک و معارف از آن درمی‌آید.

اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین گاهی حرف را زده‌اند و برای ما توضیح هم داده‌اند، اما ما متوجه نمی‌شویم. هر کنشی در نماز و دعا و ذکر، حتی الفاظ ذکر که انتخاب می‌کنند، برای خودش دلیل و معنا دارد. ما اصلاً چیزی از اینکه اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین از این اسمای ذاتیه چگونه استفاده کرده‌اند سر در نمی‌آوریم. اهلش که بشویم، خواهیم دید که اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین و قرآن خیلی از چیزها در این زمینه گفته‌اند. سازگاری با شریعت هم ضوابط دارد، ولی هر کسی از پس آن بر نمی‌آید.



جلسه ۳۶۶ (۲۱) (۷ خرداد ۱۴۰۱ ۲۶ شوال / شنبه)

● اصول و مبانی سلوکی استاد حسن زاده آملی

دستورات سلوکی حضرت استاد علامه حسن‌زاده‌آملی رحمت‌الله‌علیه بیان شد. این دستورات عمل‌ها یکی از مباحثی است که ما باید در عرفان در وادی عمل به آن می‌پرداختیم. یکی از دستورات عمل‌ها، دستورات عمل‌های حضرت استاد است. به دلیل اینکه ایشان از قله‌های حوزوی هستند، باید به دستورات سلوکی ایشان پرداخت. سپس به اصول و مبانی حضرت استاد رسیدیم. اصول سلوکی یعنی اصولی که سلوک بر مبنای آن سامان می‌یابد. اصل اول این است که سلوک باید بر مبنای شریعت باشد.

● اصل اول: بر اساسی شریعت بودن

این اصل را در جلسه قبل توضیح دادیم.

● اصل دوم: عرفان سازگار با زندگی و حیات اجتماعی

1. عرفان منزوی و منفی

پایه برخی دستورات عرفانی و برخی عرفان‌ها این است که انسان را به انزوای مطلق می‌کشانند و بعد می‌خواهند او را به مقامات و کمالات برسانند. در این عرفان‌ها تقریباً مسئولیت اجتماعی انسان به حداقل و گاهی به صفر می‌رسد.

حتی برخی از عرفان‌ها که در حوزه اسلامی هم شکل گرفته است، همین‌طورند و می‌گویند شما کاری به اجتماع نداشته باشید. مسئولیت اجتماعی یا مسئولیت خانوادگی و یا شغل داشتن را به حداقل می‌رسانند. در این برداشت از عرفان، عملاً انسان باید از همه ببرد و حتی در برخی مواقع خانواده و جامعه را مزاحم خودش بداند. به عبارت دیگر، این تلقی از عرفان که عرفان منفی است، توصیه به گوشه‌نشینی و انزوا می‌کند تا انسان را در ساحت فردی به کمال برساند. این عرفانی است منفی؛ عرفانی است غیر حاضر در صحنه اجتماع؛ عرفانی است منزوی. دسته‌ای از عرفان‌ها به این سبک‌اند. روح کار اسلامی این نیست؛ آنچه از حضرت رسول‌الله رسیده است، این نیست. شریعت این نگاه را نمی‌پذیرد. و این با واقعیت انسانی هم جور در نمی‌آید.

اگر عرفان منفی را بخواهیم در جامعه گسترش دهیم، جامعه از هم می‌پاشد و سلوک اندیشه اجتماعی نخواهد داشت و بنیاد جامعه برکنده می‌شود و به حذف انسان منجر می‌گردد. و عملاً انسان باید در زحمت بیفتد و عملاً به ضد خود تبدیل می‌شود. به شکل محدود، برای اوحدی شاید محقق شود، ولی به شکل عمومی این راه بسته است. سلوک به شکل عمومی معنا ندارد. در این صورت، یا به حذف جامعه می‌انجامد و یا به حذف این عرفان.

2. طرح عرفان سازگار با اجتماع

3. طرح عرفانی در متن اجتماع

در متن جامعه باید سلوک کرد. در این طرح، کار و خانواده و جامعه و مسئولیت اجتماعی کنار گذاشته نمی‌شود. این امور به گونه‌ای معنا می‌شود که خود اینها می‌شود سلوک. در این دیدگاه، انسان مناسب با اجتماع، هیچ چیز را حذف نمی‌کند و در دل اجتماع می‌خواهد سلوک کند. در این طرح، باید در جامعه باشی و سلوک کنی. جامعه و خانواده و شغل باید باشد؛ سلوک اساسی این است. به نظرم حضرت استاد به این سبک نزدیک است. این سبک همان سنت ملا حسین‌قلی همدانی است.

یکی از شاگردان حضرت استاد می‌گفت: ایشان ما را نه از درس و بحث انداخت، نه از زندگی؛ با این حال، ما را به سلوک کشاند. این را می‌گوییم عرفان مثبت؛ عرفان فعال؛ عرفان حاضر در اجتماع بدون هیچ گونه تعارض و تهافت. اینکه هم خانواده و هم اجتماع و هم شغل باید باشد و هم عرفان باید باشد، این یک تلائم خاصی می‌طلبد. این یک بحث جدی است؛ اگر به لحاظ حکمت عملی رسیدیم که این شئون اجتماعی باید باشد و در عین حال باید عرفان هم باشد، باید مفصل بحث شود که الان فرصتش نیست.

عرفان حضرت استاد، عرفانی است مثبت؛ عرفانی است در دل زندگی اجتماعی؛ به گونه‌ای که از شئون اجتماعی و خانوادگی و شغلی، هیچ کم نمی‌شود. به بیان دیگر، نه از عرفان کم گذاشته می‌شود و نه از حیات و مسئولیت اجتماعی. این عرفان نیاز به یک پشتوانه‌هایی دارد.

● اوج عرفان؛ بقای بعد از فنا

برخی عرفان‌ها دنیا را به گونه‌ای نگاه می‌کنند که کلاً باید آن را کنار گذاشت. برخی دنیا را تماماً رنج و زحمت می‌دانند؛ برخی از عرفان‌های هندی این گونه‌اند. برخی از عرفان‌ها می‌گویند: اوج فنا است و هیچ بازگشتی در کار نیست. این نگاه با واقعیت هیچ انسانی سازگار نیست. برخی از اندیشه‌ها می‌گویند: اوج فنا نیست، بلکه باید به بقای بعد الفناء رسید. در بقای بعد از فنا انسان حقانی می‌شود. اما جهت این‌سویی و خلقی‌اش هم باید مراعات کرد و حقّ حق را هم ادا کرد.

هر یک از این آموزه‌ها مبنا قرار گیرد، رویکردها متفاوت می‌شود. در عرفان‌های منفی، نوع نگاه آنها به انسان و بدن و دنیا به گونه‌ای است که آنها را به سمت منفی بودن می‌برد. در مقابل عرفانی وجود دارد که نگاهشان به انسان و دنیا به گونه‌ای است که تبدیل به عرفان مثبت می‌شود.

● دو دیدگاه نسبت به دنیا

به دنیا از یک منظر به لُهو و لعب و متاع غرور و تفاخر نگاه می‌شود. ولی از یک جهت همین دنیا فعل و جلوه خدا و زیبایی‌های خدا است. جای کار است؛ جای رسیدن به خدا است. دنیا فی حد نفسه بد نیست. باید دید از چه جهت دنیا بد است. نه اینکه دنیا از همه جهت بد است که اگر این‌گونه باشد، باید آن را کنار گذاشت و تبدیل می‌شود به عرفان منفی. اما اگر دنیا از جهاتی خوب و از جهاتی بد باشد، انسان باید مراقب باشد به جهات بد آن مبتلا نشود. باید مراقب بود برای تو متاع غرور نشود؛ برای دنیا کار نکن؛ در دنیا غرق نشو؛ برای دنیا زندگی نکن؛ رکون به دنیا پیدا نکن. واقعیت‌ها اندیشه عرفان مثبت است. عرفان منفی واقعیت نیست. حقیقت این نیست که دنیا از هر نظر بد است. حقیقت جامعه این نیست که جامعه همه جهاتش بد است. بلکه اندیشه درست این است که «الخلق عیال‌الله»؛ خلق عیال خدا هستند و جامعه جهات مثبت هم پیدا می‌کند و این طور نیست که فقط جهات منفی داشته باشد.

بدن هم مرکب تو است و هم مرتبه نازله تو است و حقی دارد که حق آن را باید اداء کرد. انسان کامل حق هر چیز را اداء می‌کند حتی حق بدنش را. از این منظر، نوع نگاه به دنیا و بدن و جامعه و نوع نگاه به شغل که کلّ بر دیگران بودن، مانع سلوک است. توضیح می‌دهند که چرا باید کار و شغل داشت و حتی فایده شغل این است که انسان را مشغول می‌کند تا نفس او را مشغول نکند. مؤمن باید عزت داشته باشد؛ مسلمان و سالک باید عزت داشته باشد. عزت نفس را نباید گرفت در عین حال نفس را باید خاضع کرد.

الحمدلله، افزون بر این عقلانیت، شریعتی داریم که اینها را به ما آموخته است. شریعت ختمی عملاً ما را به یک عرفان مثبت می‌کشانند. حضرت رسول‌الله فرمودند: رهبانیت امت من در جهاد است. «النکاح سنّتی، فمن رغب عن سنّتی فلیس منی». حضرت این را نسبت به عملکرد عثمان بن مظعون که از شاگردان سلوکی حضرت بوده است می‌فرماید.

علامه طباطبایی در بررسی‌های اسلامی، جلد اول صفحه ۵۰ می‌فرماید: اسلام هم عرفان مثبت دارد و هم عرفان منفی. شریعت ما را به صحنه اجتماع و نگاه به این سو کشانده است، در عین اینکه تمام نگاه ما باید به سلوک و خدا باشد. این نوع نگاه را اسلام گفته است. مبانی حکمی عرفانی ما هم این راه را باز کرده است. این باعث شده است که نوع دستورات حضرت استاد این گونه است که از سلوک هیچ کم نمی‌شود، در عین حال در دل اجتماع هستی. خود این نگاه به ما یک منطق می‌دهد. این طور نیست که از سلوک کم کنی یا از شئون اجتماعی‌ات کم کنی. این دو باید در کنار هم باشند. علامه می‌فرماید: فطرت و عقل و دین ما هم با این عرفان سازگار است.

● ذکر نمونه‌هایی از توصیه‌های حضرت علامه حسن‌زاده آملی

1. نباید حق همسر را خورد و از آن کم کرد.

چه مرد و چه زن اگر در سلوک هستند، نباید حق همسر خود را کم کنند. اینکه تو در سلوک هستی، نباید آن بنده خدا را در زحمت بیندازی و گرفتارش کنی. شخصی آمد خدمت حضرت استاد و گفت: می‌خواهم زنم را طلاق دهم! ایشان پرسید چرا؟ گفت: او مانع سلوک من است! ایشان فرمودند: برو، این طوری نمی‌شود سلوک کرد. این کار معنا ندارد.

2. درباره نسبت درس و سلوک

طلبه‌ها که شغلشان درس است، وقتی درس می‌خوانند آن قوت مراقبه نیست. ایشان می‌فرمود: شما هم مراقبه داشته باشید و هم درس بخوانید، اما همین که درس را برای خدا می‌خوانید، می‌شود سلوک. به تدریج این درس خواندنت هم می‌شود سلوک و آن حضور و مراقبه همه جا را در بر می‌گیرد.

3. نسبت شغل و سلوک

غیر از طلبه‌ها که از ایشان دستور می‌گرفتند، ایشان ابتدا می‌فرمود: در همان شغلی که هستی، کار خودت را درست انجام بده و این گونه انجام بده. تعامل با خدا را در شغل خودت پیاده کن. مثلاً بازاری هستی، در عین حالی که در بازار هستی، میل به مال و زرنگی‌های مالی که نوعی دیگران را پس‌زدن است و سبقت‌گرفتن‌ها در آن هست، نباید در تو باشد. و گاهی خود ایشان برای افراد توضیح می‌داد که در شغلشان چگونه باید باشند. گاهی خود شغل مانع نیست، اما شیوه‌ای خاص در شغل مانع سلوک است. آن شیوه باید اصلاح شود. و گاهی شیوه‌ها به گونه‌ای است که با فضای سلوک سازگار است. در هر شغلی که هستیم، با اتقان عمل کنیم و در عین حال به این صورت که در دل آن کار سلوک باشد؛ یعنی مدافعه‌هایی که از نظر سلوک ما را ارتقا دهد. تعامل با همسر چگونه باید باشد؛ دلسوزی باید چگونه باشد؛ چگونه باید خود را شکست؛ اینها را باید آورد در صحنه اجتماع.

یکی از کارهای حضرت استاد این است که نوع دستورات ایشان به گونه‌ای است که دستورات سلوکی باید به گونه‌ای باشد که با اجتماع سازگار باشد. مثلاً بین الطلوعین را آباد کردن. این امر مانع حضور فعال در اجتماع نیست، بلکه این خلوت و عزلت صحنه اجتماعی را تقویت می‌کند و قرار نیست صحنه اجتماعی را به هم بزند.

مراقبه یعنی همه جا جانب خدا را رعایت کن؛ همه جا با خدا باش و خدا را ببین در صحنه‌های اجتماعی. اگر حجت خدا اینجا باشد و نزد ما باشد، با او چگونه تعامل می‌کنیم؟ همان‌طور با خدا تعامل کنیم؛ چرا که او همه جا هست. مراقبه مانع نیست؛ محاسبه مانع نیست؛ بین الطلوعین مانع نیست؛ بلکه همه اینها ممد و معد هستند برای کار اجتماعی. حتی حرف شنیدن و دنبال علم رفتن هم مانع ورود به صحنه اجتماع نمی‌شود. یکی از دستورات حضرت استاد این بود «با همه باش و بی همه باش». با این نگاه شما از صحنه اجتماع جدا نمی‌شوید.

فرصت نشد مبانی اندیشگانی ایشان را بگوییم. هم ریشه عقلانی و فطری و دینی داشتنش را نگفتیم. اگر این درست شود، خیلی از مسائل درست می‌شود. این یک نقدی است بر اینکه عرفان انزواطلب درست نیست. در سال آینده اگر امکانش بود، احتمالاً برخی از تجربیات سلوکی و دستورات سلوکی ایشان را بیان می‌کنیم. ان شاء الله.

● اصل سوم: عقلانیت سلوکی

عقلانیت در سلوک خیلی مهم است. برخی به گونه‌ای دستور می‌دهند که شخص سالک از هم می‌پاشد. مثلاً برخی به گونه‌ای دستور می‌دهند که مقدار خاصی غذا بخورد که شخص بعد از چند سال حتی هیچ ماهیچه‌ای در بدن نداشته باشد و یک اسکلتی از آن باقی می‌ماند. این دستورات غیرعقلانی است. در دستورات استاد باید عقلانیت در کار باشد و دستورات به گونه‌ای باشد که با واقعیت زندگی سازگار باشد. ایشان چون خودش طبیب بود، این مراعات را هم می‌کرد. عقلانیت سلوکی ایشان و بنیادهای معرفتی ایشان، باعث شده بود که دستورات ایشان حفظ مزاج و اعتدال بدن را خیلی در کارش جدی می‌گرفت.

ایشان تأکید می‌کرد: انسان کامل کسی است که حق هر ذی حقی را می‌دهد. بدن هم حقی دارد و باید حق آن را ادا کرد. ایشان نمی‌گذاشت در کارش افراط و تفریط بیاید. کسانی که در سنت فلسفی باشند، نوعاً یک عقلانیتی در کارشان هست، در کار ایشان هم هست. یادم هست حضرت استاد می‌گفت: یک وقت خدمت حضرت علامه رسیدم. علامه طباطبایی رحمت‌الله‌علیه از من پرسید چه کار می‌کنید؟ گفتم: دیدم دارد مرا می‌برد و مرا می‌سوزاند؛ خودم را انصراف دادم به این سو. که بعد حضرت علامه فرمود: همین کار، کار خوبی است. قرار است ما به کمال برسیم نه اینکه خودمان را از بین ببریم. این عقلانیت را در کار حضرت استاد می‌بینیم.

باید با نشاط کار سلوکی کرد. «آقای من، در نزد اولیاء الله مجرب است که إكثار ذکر شریف «یا حیّ یا قیّوم یا من لا اله الا انت» موجب حیات عقل است. وقتی را با خدایت خلوت کن که بدن استراحت کرده باشد و از خستگی بدر آمده باشد و در حال امتلاء و اشتها نباشد در آن حال با کمال حضور و مراقبت و ادب مع الله، خداوند سبحان را بدان

ذکر شریف می‌خوانی. عدد ندارد. اختیار مدّت با خود جنابعالی است مثلاً در حدود بیست دقیقه یا بیشتر و بهتر اینکه کمتر از یک اربعین نباشد، بیشترش چه بهتر. قرائت قرآن مجید در شب و روز ترک نشود هر چند بقدر پنجاه آیه بوده باشد. طهارت را حفظ کنید حتی با طهارت بخوابید. آقای من، باید با تأنی و رفق و مدارا براه بود نه با سرعت و اضطراب. جسارۀ عرض می‌کنم هیچ چیز از خدا جز خدا نخواهد که چون که صد آمد نود هم پیش ما است، از تو حرکت از خدا برکت. نامه‌ها دریافت خواهی نمود. این عطیه فریده‌ایست که بحضور آن حبیب الله تقدیم داشتم « (هزار و یک کلمه، ج ۱، ص ۱۹۳).

● اصل تدریج و استمرار

یک نکته دیگر در کار ایشان بود. اصل تدریج و استمرار در اینکه از خود کار بکشیم. برنامه داشته باش و از خودت کار بکش، ولی استمرار داشته باشد. آرام و آرام. آهسته آهسته. به نظرم این روش درست است: عقلانیت سلوکی به اضافه ناظر بودن شریعت و سازواری با زندگی اجتماعی.

اصل چهارم: تأکید بر حرف‌شنیدن و معرفت به نفس و عرفان نظری

اصل پنجم: توجه به اوج و انتها و حرکت بی‌پایان و قانع‌نشدن در مسیر سلوک

اصل ششم: تبیین حکمت‌های سلوکی و حکمت دستورالعمل‌های سلوکی و چشم و چراغ کردن و تبیین این اندیشه برای کار سلوکی. یعنی کار سلوکی باید با تبیین همراه باشد.

این سه اصل آخر را ان‌شاءالله در سال آینده بحث خواهیم کرد.